

شماره هشتم

شرح مصورِ

نقش رُستم فارس

ع . شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی

دربارهٔ نویسنده



ع. شاپور شهبازی به‌سال ۱۳۲۱ در شیراز بجهان آمد، و پس از به‌پایان رسانیدن دورهٔ دانشگاهی لیسانس، بعنوان دانشجوی برگزیده به‌انگلستان فرستاده شد و از دانشگاه لندن درجه‌های فوق‌لیسانس در باستانشناسی آسیای خاوری و دکتریٰ در باستانشناسی هخامنشی گرفت. وی سه سال در دانشگاه شیراز تاریخ و باستانشناسی ایران را تدریس کرد و یکسال رئیس بخش تاریخی موزهٔ ایران باستان بود، و در آبان ۱۳۵۳، «بُنداد تحقیقات هخامنشی» وابسته به‌وزارت فرهنگ و هنر را در تخت‌جمشید تأسیس کرد، و به‌پژوهش در مورد هخامنشیان ادامه داد. از شهبازی تا کنون بیش از ده کتاب و دهها مقاله به‌فارسی و انگلیسی در باب تاریخ و باستانشناسی ایران بچاپ رسیده است؛ نخستین کتابش (کورش بزرگ، شیراز ۱۳۴۹) برنده جایزه بهترین کتاب سال شناخته شد، و اثر دیگرش بنام **شرح مصور تخت‌جمشید** همزمان به‌انگلیسی و فرانسه و آلمانی منتشر گردید.

کتاب حاضر نیز در سه زبان فارسی، فرانسه و انگلیسی تهیه و اینک در دسترس ایراندوستان گذارده می‌شود.



شماره هشتم

شرح مصورِ

نقش رستم فارس

ع. شاپور شهبازی

۱۳۵۷ خورشیدی

سرآغاز

آثاری که در این کتاب توصیف خواهیم کرد، گواه‌هائی از کارنامه و آئین نیاکان ما در دو دورهٔ درخشان تاریخی می‌باشند. یکی دورهٔ **هخامنشی** که با بالاگرفتن کار کورش بزرگ در ۵۵۹ ق. م. آغاز شد و با تاختن اسکندر به این کشور در ۳۳۰ ق. م. پایان پذیرفت؛ و دیگری دورهٔ **ساسانی** که با برخاستن اردشیر پایکان و چیره شدنش بر اشکانیان در ۲۲۴ میلادی شروع گشت و با دست‌یافتن تازیان بر تاج‌وتخت و مملکت ایران در ۶۵۰ میلادی به انجام رسید. ایرانیان باستان این شاهدها را با جان و دل نگهبانی و نگهداری میکردند، و ارزش و احترام ویژه‌ای می‌گذاشتند، چنانکه در مدت هزارودویست سال آبادیشان، همواره پاکیزه و ارجمند ماندند، و مرمت و بازپیرائی شدند، و پیغام و هدف و مورد استعمالشان روشن بود، و داستانهائی که تصویر کرده‌اند بر سر زبانها بود و بازماندگان پهلوانان آن رویدادها شناخته و سرشناس بودند، و آن آثار نزد همهٔ ایرانیان تقدس و مقامی روحانی داشت.

با برافتادن ساسانیان دوره‌ای پر فرّ و شکوه و پُرتوش و توان سرآمد و کارنامهٔ نیاگان کناری نهاده شد و کم‌اعتنائی دید، و چهرهٔ پهلوانان واقعی را غبار بی‌کسی و فراموشی پوشانید و به‌آثار و گواه‌های زندگی و آئین و اندیشه‌های آنان گزند فراوان رسید، و واقعیت و مقصود و مورد استعمالشان از خاطره‌ها دوری گزید، و به افسانه گرائید و فروغ روحانیت و تقدسشان فرو پژمرد. بسی برنیامد که گوشه و کنار این آثار مأمن زاغ و زغن و کاروان و احیاناً کاروان زن شد و پیکرشان تباهی گرفت و چنان شد که در آخر دورهٔ قاجارها تفنگچیان کنار جوی آب نقش رستم بساط پهن می‌کردند، و بر سر بهدف خوردن گلوله‌هایشان بر چشم و چهرهٔ تصاویر بی‌دفاع نیاگانشان شرط می‌بستند، و چون با گلوله‌ای به‌کندن و یا پاشیدن پیکر تراشیده‌ای توفیق می‌یافتند، فریاد شادیشان بهوا میرفت و زمین از گناه بی‌اعتنائیشان میلرزید. چنان این یادبودیهای فرهنگی دستخوش ریشخند و بازی خودی و بیگانه شده بود که احیاء و بازشناسائی آنها بی‌اندازه دشوار می‌نمود.

سرانجام زمان آگاهی از میراثهای ملی و فرهنگی ایران آغاز شد و فرهنگ کهنسال این مرزوبوم شاخه‌های نو زد و بالا آمد و میراثهای متعدد ایران یکی پس از دیگری بازشناسی و بازپیرائی شد و از نو معنویّت و تقدس یافت، و پاسداری گشت، و هنر و ظرافت آن میراثها چشم‌نواز و دلنشین افتاد، و ستایش و آفرین برانگیخت، تا آنجا که امروز تخت‌جمشید، نقش رستم، پاسارگاد، بیستون و فیروزآباد و دیگر گوهرهای فرهنگی و تاریخی نیاگانمان درخشش کهن را باز جسته‌اند، و روحانیت را با آرامش سالخوردگی و شکوهمندی را با فرّهی بهمراه یافته‌اند، و دلهای آگنده از مهر میهن و عشق فرهنگ و هنر ملی به هواداری آنها همت گماشته، و به نگهبانیشان کمر بسته و به شناسائی و شناسانیدنِ آنها روی آورده است.

این کتاب را دنبالهٔ **شرح مصور تخت‌جمشید** که در ۱۳۵۵ بچاپ رسید، بشمار باید آورد، چه رشتهٔ سخن را از جائی که در آن اثر رها شده ــ یعنی آرامگاه‌های هخامنشی ــ میگیرد، و به سرگذشت شهر پارسهٔ هخامنشی و استخر بعدی می‌پردازد و تا میانهٔ دورهٔ ساسانی میرسد

در نوشتن این اثر نیز همان روشِ «آمیختن تحقیق با ساده‌نویسی» را که در کارهای پیشینم دنبال کرده بودم، در پیش گرفته‌ام. هدف این بوده که مطلبی نامستند و متکی بر حدس و فرضیهٔ غیرمنطقی نوشته نیاید، و همهٔ مآخذ کهن و نوین مورد استفاده باشند و نکات نوینی بحث شود، اما در عین حال، خوانندهٔ عادی مطالب را دریابد، و رنجورِ درازیِ سخن و دشواری مسایل نگردد. عکسها و اَشکال و لوحه‌های رنگین کتاب هم برای تسهیل یادگیری مطالب دشوار تاریخی و هنری و باستانشناسی افزوده شده‌اند، و هم برای اینکه یادگاری بسنده و زیبا از این آثار در دست بازدیدکننده باقی بگذارند. ناگفته نماند که اساس و شالودهٔ هرگونه مطالعه‌ای درباب نقش رستم و نقش رجب بی‌شک مبتنی بر پژوهشهای عالمانه و گرانقدر **اریک اف. اشمیت** باید باشد، همچنانکه مطالعهٔ ما نیز چنین است، و در این جا رواست که به روان آن رادمرد ایراندوست و امین و کوشا و دانشمند درود بفرستیم و کتاب حاضر را بعنوان هدیه‌ای به‌او تقدیم کنیم.

پرفسور پ. کالمیّر، پرفسور م. بویس و پرفسور ژ. تیلیا در باب بسیاری از مسایل مورد بحث در این کتاب نظرات سودمند و ارجاعات مفید داده‌اند و نویسنده رهین منّت ایشان است. همچنین بر نویسنده است که از یاوریهای سودمند همسرش ترزا ل. کریستن سن ــ شهبازی و دوست ارجمندش آقای جواد انجمی در تنظیم مطالب و شکل کتاب صمیمانه سپاسگزاری کند.

تخت‌جمشید
چهارم تیر ماه یکهزاروسیصدوپنجاه‌وهفت

فهرست مطالب

فهرست اشکال و نقوش

فهرست لوحه‌های رنگین

بیست و یکم ــ بهرام دوم و درباریانش: منظرهٔ کلی

بیست و دوم ــ بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).

بیست و سوم ــ درباریان بهرام دوم: کریتر و شاهزاده نرسی.

بیست‌وچهارم ــ درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.

بیست‌وپنجم ــ بهرام دوم در نبردگاه: منظرهٔ کلی.

بیست‌وششم ــ بهرام دوم (الف) و دشمنش: پاپک، بیدخشِ گرجستان (؟) (ب).

بیست‌وهفتم ــ نقش نبشته‌دار کریتر که بر نقش پیروزی شاپور افزوده شده.

بیست‌وهشتم ــ گماردن آناهیتا نرسی را به‌شهریاری: منظرهٔ کلی.

بیست‌ونهم ــ پیکر نرسی.

سی‌ام ــ پیکر آناهیتا

سی و یکم ــ نبرد هرمزد دوم: منظرهٔ کلی.

سی و دوم ــ شاپور دوم (؟) در نبرد: منظرهٔ کلی



۱ ـ نقشه هوائی ناحیهٔ نقش رستم (به‌نقل از اشمیت)

جایگاه نقوش

در ناحیهٔ جنوبی ایران و در شمال خلیج‌فارس ایالتی واقع شده است که از روزگار باستان «پارس» (فارس) نام داشته، و از آغاز دورهٔ اسلامی مرکز آن شیراز بوده است. این ایالت در چند هزار سال پیش توسط اقوام بومی ایران، و بویژه عیلامیان، مسکون بوده است، و از این قوم اخیر آثار زیادی در گوشه‌وکنار فارس منجمله در جلگهٔ مرودشت بجای مانده که معلوم می‌دارد این‌جا ناحیه‌ای آبادان و با فرهنگ بوده است.

وقتی جادهٔ اسفالتهٔ شیراز به‌اصفهان را در پیش گیریم، پس از پیمودن سی کیلومتر در جهت شمالشرقی به‌جلگهٔ مَرْوْدَشْتْ می‌رسیم که درازایش از غرب به‌شرق شصت کیلومتر می‌باشد و پهنایش تا هفتاد کیلومتری شیراز می‌رسد. رود کُرْ (= کورش) از شمالغربی جلگه تا جنوبشرقی آن را می‌پیماید و سیرابش می‌کند. از شمالغربی دشت رود کوچکتری وارد می‌شود که در روزگار کهن «رود مادی» نام داشته، و بعدها پرآب و فرواب خوانده شده و امروز به‌تحریف «پُلْوار» می‌گویند. رود پلوار پس از طی مسافتی در نزدیک پُل‌خان به‌رود کُر می‌پیوندد، و رود بزرگ‌شدهٔ کُر مسیر جنوبشرقی را دنبال کرده، سرانجام به‌دریاچهٔ بختگان می‌ریزد. در حاشیهٔ شرقی مرودشت کوهیست که «کوهِ مهر = **کُهْمِهْر**» نام داشته است و بعد از حملهٔ عرب، کلمهٔ مهر را ترجمه کرده، «کوه رحمت» گفته‌اند. خودِ این نام بسیار کهن دلالت بر جنبهٔ تقدس و روحانیت آن نزد ایرانیان باستانی دارد. بر دامنهٔ یکی از کوه‌پایه‌های همین «کوه مهر» بنام «**کوه شاهی**» بود که داریوش بزرگ در ۵۱۸ ق.م. ساختن تخت‌جمشید را آغاز کرد.

تخت‌جمشید ارگ شهری بود بنام «پارْسَهْ»، که یونانیان به‌تحریف آنرا پِرْسِپُلیس خوانده‌اند (درست آن می‌بایست پِرْسُپُلیس بوده باشد) و غربیان همین نام را پذیرفته، رایج کرده‌اند. این شهر پایتخت آئینی و سنتی هخامنشیان بود، و در آنجا کاخهای باشکوه برآوردند که دویست سال آبادان ماند و سپس بدست اسکندر مقدونی و یارانش تاراج شد و سوخت، و امروز تنها پی و برخی از درگاه‌ها و ستونهایش برجای مانده است و از گذشت روزگار سخنها دارد. شهر پارسه در شمال و مغرب و جنوب ارگِ مشهور به‌تخت‌جمشید افتاده بوده است و خانه‌هایش بیشتر از گل و چوب بوده، و بهمین دلیل زود از میان رفته و با خاک همسان شده است.

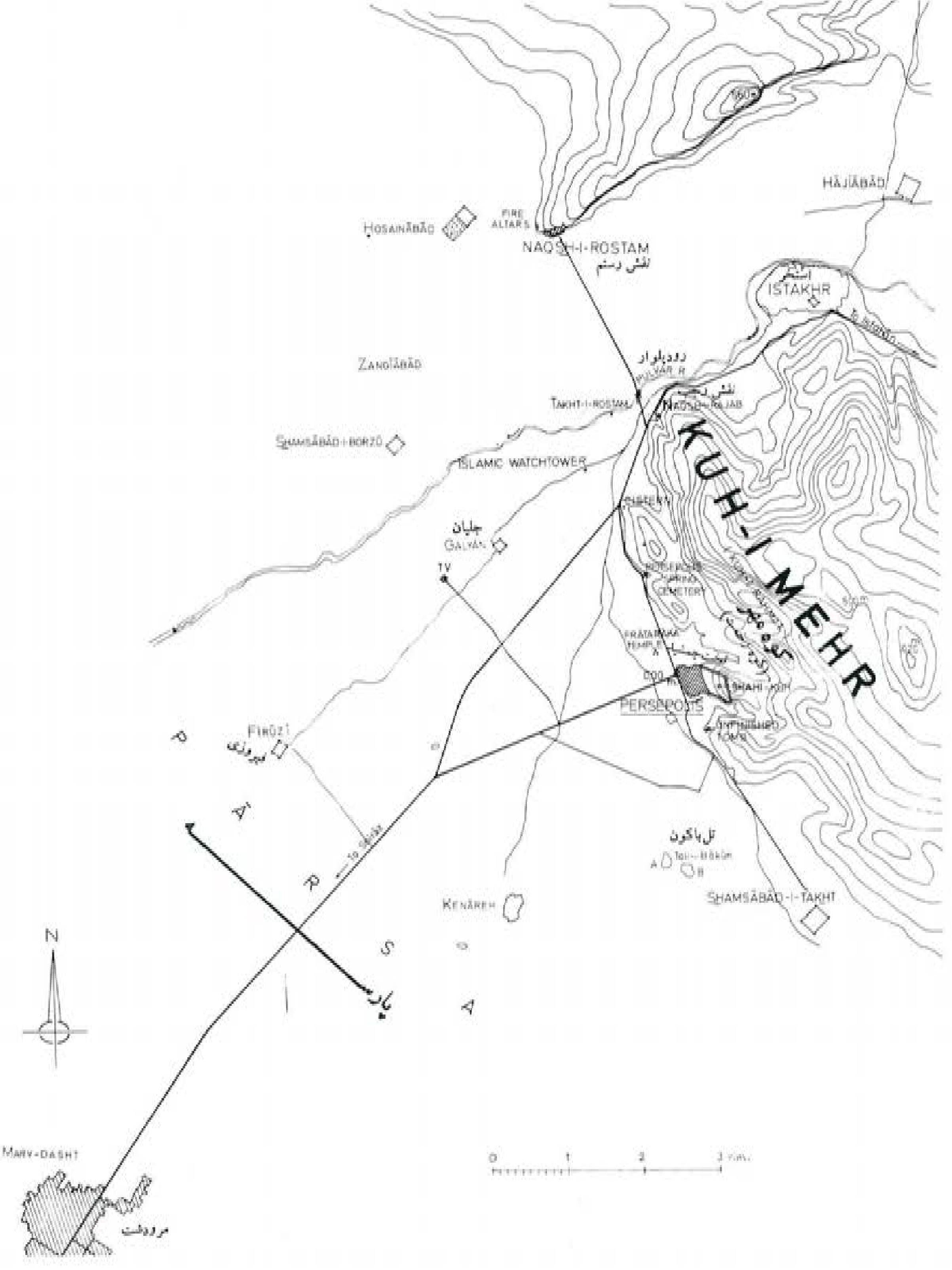
راه کاروان‌رو باستانی که از شیراز می‌آمده است، از پای صفهٔ تخت‌جمشید می‌گذشته و در حاشیهٔ «کوه مهر» رو به‌سوی شمال و شمالشرق ادامه می‌یافته است. در شش کیلومتری تخت‌جمشید، نشیب کوه زیاد شده، پوزه‌ای تشکیل می‌گردد، که راه نیز از کنار همین پوزه گذشته، به‌سوی شرق می‌پیچد. در شمال این پوزه، بر روی تپهٔ کوتاهی آثاری دیده میشود که بازماندهٔ یکی از شهرهای کهن ایران بنام «**استخر**» است که جانشین تخت‌جمشید بوده، و تاریخ آن احتمالاً به‌عهد سلوکی‌ها می‌رسد (گفته‌اند آنتیوخوس اپیفانوس در ۱۶۰ ق.م. «پرسه‌پلیس» را تاراج کرد، و البته در آن زمان دیگر شهر پارسهٔ هخامنشی وجود نداشته است، بلکه استخر جایش را گرفته بوده). در سدهٔ دوم میلادی، استخر پایتخت پادشاهان پارس بشمار میرفته است، و در آنجا معبدی کهن وجود داشته که قدمتش به‌عهد پیش از ساسانیان می‌رسیده، و مجسمه‌هائی از ایزدان در آن نصب بوده است، ولی در آغاز دورهٔ ساسانی، آن مجسمه‌ها را برداشته‌اند، و معبد را به‌آتشکده تبدیل کرده، «آتش

آرِدْوی سورا اناهیتا» خوانده‌اند. این آتشکده در دورهٔ ساسانی اهمیت فراوان داشته، و تولیت آن با ساسانیان بوده است (اولین و آخرین پادشاه ساسانی در اینجا تاجگذاری کردند). استخر در حملهٔ اعراب بارها صدمه دید، و بواسطهٔ شجاعت و پایداری مردمش، خشم تازیان انگیخته شد، و از آن کشتارها کردند، چنانکه تنها در ۲۲ هجری، عبدالله پسر عامر چهل‌هزار تن از استخریان را از دم تیغ گذرانید، و خانه‌هایشان را ویران کرد. پس از آن دیگر استخر رو به‌خرابی رفت تا اینکه بکلی از مردم تهی گشت.

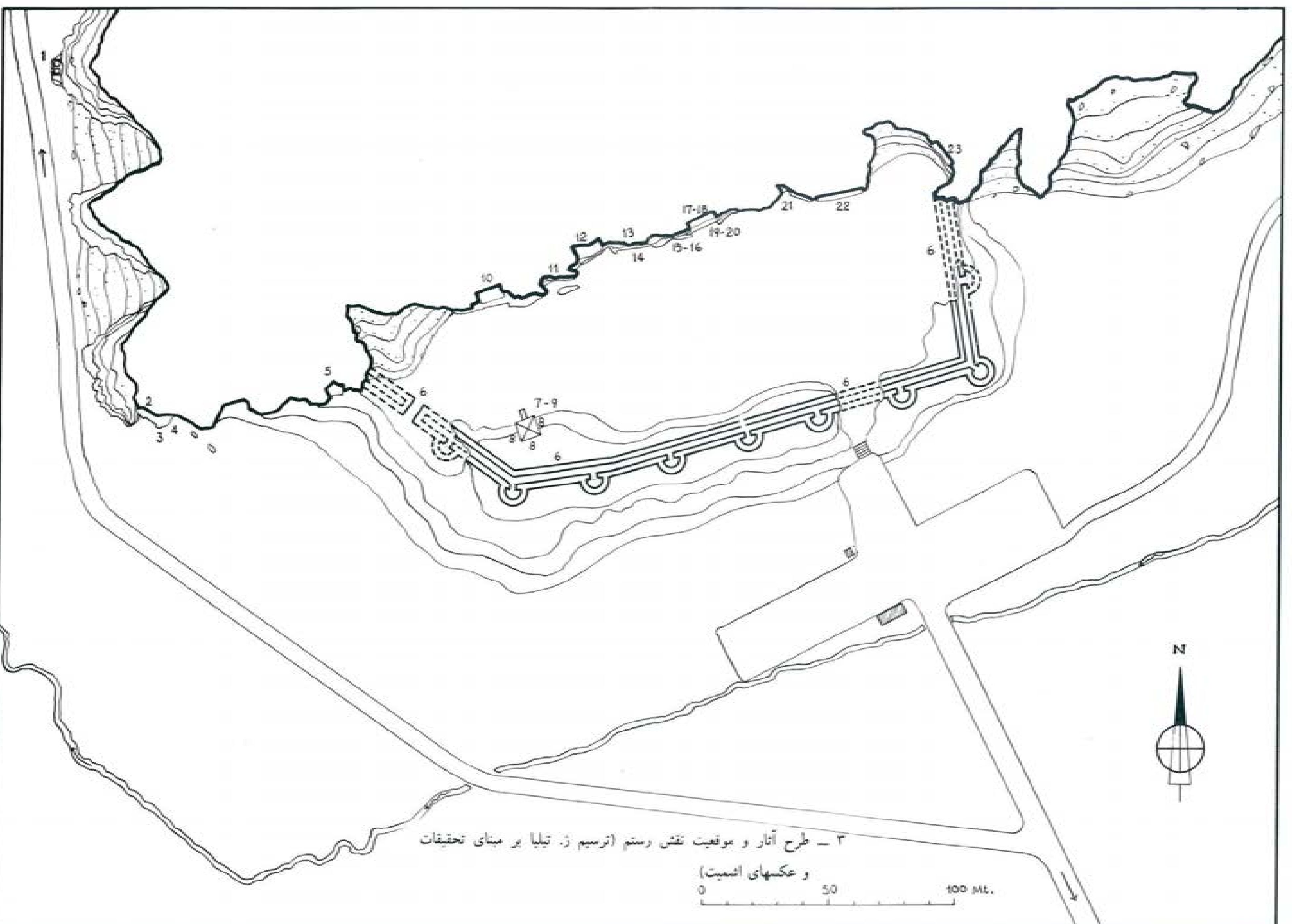
در فاصلهٔ چهار تا دو کیلومتری شمال و شمالغربی استخر دنبالهٔ کوهیست که امروز آن را «حسین کوه» (و گاهی هم کوه حاجی‌آباد) می‌خوانند و البته پیداست که این نام باستانی نتواند بود. وقتی بر سکوی تخت‌جمشید بایستیم، این کوه را بخوبی می‌بینیم که در شمال و شمالغربی بصورت سه تپه یا صخرهٔ بزرگ سر بر هوا کشیده است، و بهمین جهت در دوره‌های پیشین آن را «سه‌گنبدان» (یعنی دارای سه ستیغ یا قُله) می‌خوانده‌اند. روی هریک از این تپه‌های سنگی دژ و باروئی بوده است (بنامهای استخر، دژ شکسته، و دژ اشکنون). نام «سه‌گنبدان» یادآور «**کوه دوستیغی**» (یا کوه دوگنبدان) است که در نوشتهٔ کتزیاس مورخ یونانی و ساکن در دربار اردشیر دوم آمده است. وی می‌گوید که کالبد پادشاهان ایران را به‌پارس برده، در کوه «دوگنبدان» بدرون آرامگاه می‌گذارند. مقصود از کوه «دوگنبدان» بیشک همین «حسین کوه» امروز است و یا کتزیاس اشتباهی «سه‌گنبدان» را «دوگنبدان» نوشته است، و یا در آن زمان تنها دوتا از این صخره‌های سنگی مورد استفاده بوده‌اند. بهرحال، «حسین کوه» را «کوه استخر» یا «**کوه نِـفِشت (= کوه نبشته‌دار)**» نیز خوانده‌اند، و دنبالهٔ این کوه در دشت مرودشت به‌نشیب می‌گراید، و پیچ تندی خورده، رو به‌شمالغربی ادامه می‌یابد. نزدیک این پیچ در محوطه‌ای به‌درازای ۲۰۰ متر، در کنار راهی کهن و جویباری خرمی‌بخش، آثار گرانبهائی از دورهٔ هخامنشی و ساسانی بجای مانده است.

این آثار عبارتند از مجالس بزرگی که بر روی سنگ تراشیده‌اند، و آرامگاه‌هائی که درون کوه درآورده‌اند. دستهٔ اخیر به‌دورهٔ هخامنشی تعلق دارند، و سنگتراشیها به‌دورهٔ ساسانی. در دورهٔ اسلامی این حجاریها را به‌جمشید و پادشاهان کیانی نسبت داده‌اند، و چون جنگها و پیروزیهای پهلوان بزرگ ملی ایرانیان، رستم زال، زبانزد همه بوده است، و این سنگتراشیها نیز چیرگی پهلوانان ایران بر دشمنانشان را نشان می‌دهد، کم‌کم نقشهای مورد بحث را به‌رستم پهلوان بازخوانده‌اند و این محل را «نقش رستم» گفته‌اند.

نقشها و آثار این محل را بدوگونه ترتیب و شماره‌بندی می‌توان کرد، یکی باتوجه به‌**تسلسل تاریخی** ساخته‌شدنشان، و دیگری با توجه به‌**موقعیت مکانیشان**. برای بازدیدکننده‌ای که از یکسوی محوطه وارد می‌شود و در آن می‌گردد و باز بیرون می‌رود، بهتر است که نقوش را به‌ترتیب موقعیت مکانیشان توصیف کرد، ولی چون این کتاب تنها جنبهٔ راهنمای آثار را ندارد و برای اهل فن نیز نوشته شده، ناچار باید تسلسل تاریخی را رعایت کرد تا وابستگی نقوش بهم بخوبی روشن شود والا می‌بایست آرامگاه خشیارشا (حدود ۴۷۰ ق.م.) را بعد از سنگتراشی نیمه‌تمام ساسانی (حدود ۶۲۰ میلادی) شرح دهیم. معهذا برای اینکه بازدیدکننده بتواند هر نقشی را که می‌بیند، زود بشناسد، جدول زیر را برحسب موقعیت مکانی آثار ترتیب داده‌ایم و چون در قدیم راه و دروازهٔ محوطه در قسمت شرقی بوده است، از همانجا ــ در حقیقت کمی دورتر، یعنی از آتشدانها ــ آغاز کرده‌ایم:



۲ ــ نقشه دشت مرودشت و آثار باستانی آن (منقول از شرح مصور تخت‌جمشید)



۳ ــ طرح آثار و موقعیت نقش رستم (ترسیم ژ. تیلیا بر مبنای تحقیقات و عکسهای اشمیت)

شمارهٔ اثر به ترتیب مکانی	شرح اثر	تاریخ تقریبی	جای توصیف اثر در این کتاب	شمارهٔ اثر به ترتیب تاریخی
۱	آتشدانهای سنگی دوگانه	۲۰۰ میلادی	ص ۸۷	دهمین
۲	تاجگذاری اردشیر پابکان	۲۳۵ میلادی	۹۲	یازدهمین
۳	نقش عیلامی	۷۵۰ ق.م.	۲۳	یکمین
۴	بهرام دوم و درباریانش	۲۸۰ میلادی	۱۱۳	چهاردهمین
۵	چاه آب در پای کوه	۵۰۰ تا ۴۰۰ ق.م.	۸۱	هفتمین
۶	برج و باروی محوطهٔ مقدس	نیمهٔ سدهٔ سوم میلادی	۲۷	نهمین
۷	«بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»	۱۵۰ ق.م.	۸۴	دوّمین
۸	نبشتهٔ سه‌زبانی شاپور یکم بر دیوار «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»	۲۶۲ میلادی	۹۶	دوازدهمین
۹	نبشتهٔ کریتر بر دیوار «بن‌خانه»	۲۹۰ میلادی	۱۱۸	هیجدهمین
۱۰	آرامگاه داریوش دوم	۴۱۰ ق.م.	۷۹	ششمین
۱۱	نبرد شاپور دوم؟	۳۵۰ میلادی	۱۲۴	بیست‌ودومین
۱۲	آرامگاه اردشیر یکم	۴۵۰ ق.م.	۷۷	پنجمین
۱۳	آذرنرسه؟	۳۰۹ میلادی	۱۲۴	بیست‌ویکمین
۱۴	نبرد هرمزد دوم	۳۰۵ میلادی	۱۲۲	بیستمین
۱۵	شاپور یکم و امپراتوران رومی	۲۶۲ میلادی	۱۰۲	سیزدهمین
۱۶	نقش و نبشتهٔ کریتر	۲۹۰ میلادی	۱۱۸	هفدهمین
۱۷	آرامگاه داریوش بزرگ	۵۰۰ ق.م.	۳۷	سومین
۱۸	نبشتهٔ آرامی بر آرامگاه داریوش	۲۷۰ ق.م.؟	۸۲	هشتمین
۱۹	بهرام دوم در نبردگاه	۲۸۵ میلادی	۱۱۶	پانزدهمین
۲۰	بهرام (سوم؟) در نبردگاه	۲۸۵ میلادی	۱۱۷	شانزدهمین
۲۱	تاجگذاری نرسی	۲۹۵ میلادی	۱۲۰	نوزدهمین
۲۲	سنگتراشی نیمه‌تمام ساسانی	۶۲۰ میلادی	۱۲۵	بیست‌وسومین
۲۳	آرامگاه خشیارشا	۴۷۰ ق.م.	۷۴	چهارمین

بجز اینها، در گوشه‌وکنار جایگاه استخر کهن، آثار ساسانی و پیش از ساسانی پراکنده است. مثلاً در ۵ کیلومتری شمالغربی «نقش رستم» در غاری بنام «غار حاجی‌آباد» نبشته‌هائی بنام شاپور یکم کنده شده است، و در سه کیلومتری روبروی نقش رستم، در شِکَفتی بنام «غار نقش رجب» پنج نقش از دورهٔ ساسانی داریم (گماردن اورمزد اردشیر را به‌شاهی؛ گماردن‌اورمزد شاپور را به‌شاهی؛ شاپور و درباریانش؛ نقش نبشته‌دار کریتر؛ و شاهزاده‌ای ایرانی با بهرام، خدای جنگ که او را بصورت هرکول نمایش داده‌اند). در خود دشت نیز آثار دیگری است (مانند تخت‌گوهر، تخت‌طاووس، ویرانه‌های استخر، بازماندهٔ معبد **فَرَتَرَکَهْ** ــ که به‌غلط فراتادارا می‌گویند ــ و جز آن). اما بحث در باب اینها از حوصلهٔ این کتاب خارج است و رساله‌ای جداگانه در باب آنها در دست تألیف است که بزودی در دسترس عموم قرار خواهد گرفت.

اینک می‌پردازیم به‌توصیف آثار. خواننده هرگاه کتاب حاضر را در دست داشته باشد، بهر نقشی که رسد، شمارهٔ صفحات کتاب را که در توصیف آن اثر می‌باشد، در جدول بالا خواهد یافت، و آن را مطالعه خواهد کرد. لیکن توصیف کلی ما، بر مبنای تسلسل تاریخی خواهد بود تا ارتباط مطالب از هم نگسلد، و از کهنترین اثر آغاز و به‌تازه‌ترین اثر پایان داده شود.

نخستین اثر (= جایگاه ۳)

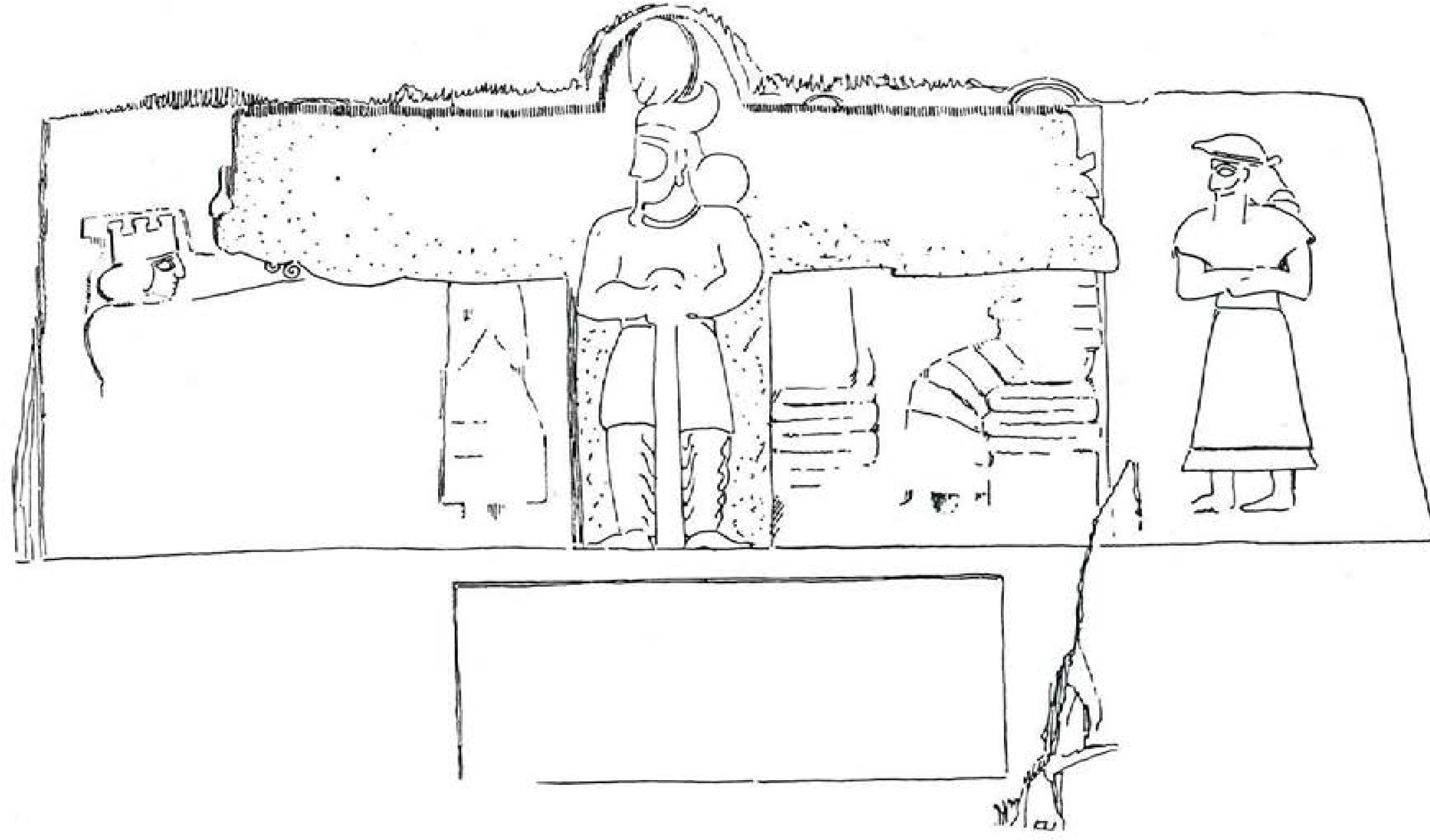
نقش عیلامی

پیش از آمدن آریائیان به‌پارس، این ناحیه زیرِ نفوذ بومیان خوزستان بوده، وَ از اینان آثاری در گوشه و کنار فارس و بویژه جلگهٔ مرودشت (مثلاً در تپهٔ سبز در داخل شهر مرودشت، در تپهٔ مالیان یا اَنْشانِ قدیم در کنارهٔ غربی جلگهٔ مرودشت) بدست آمده است که میرساند مردمی بافرهنگ و در فنون و زندگی شهری پیشرفته بوده‌اند. یکی از آثار آنان نقش بَرجَسته‌ای بوده که بر سینهٔ کوه نقش رستم تراشیده بوده‌اند و بَعدها بَهرامِ دومِ ساسانی آن را حَک کرده و نقش خود و درباریانش را جایگزینش ساخته است. امّا از نقش عیلامی مختصری مانده است و میشود آنرا با توجه به‌یک سنگ‌تراشی عیلامی دیگری که در گورانگون مَمَسَنی بیادگار مانده، تا اندازه‌ای باز شناخت.

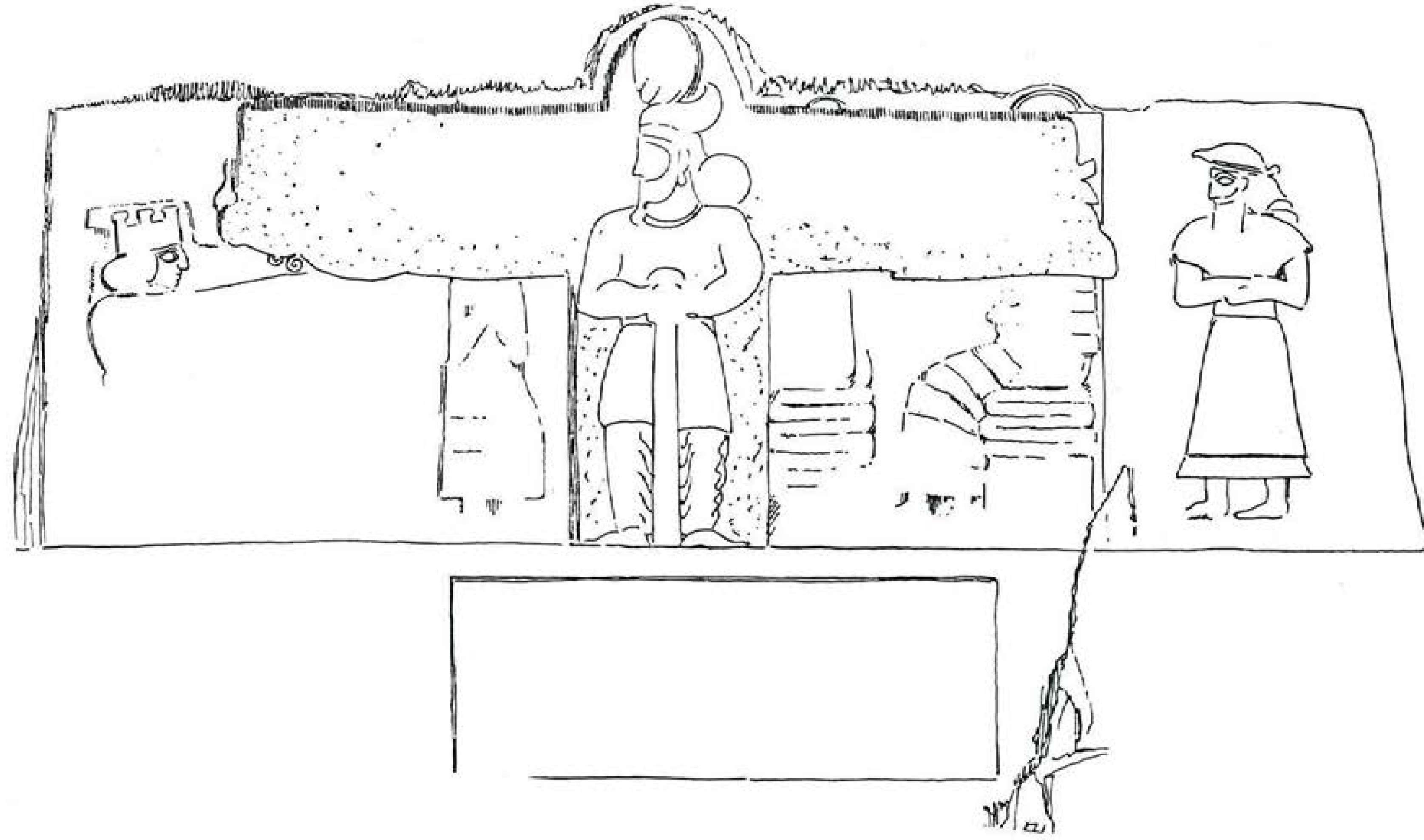
حجاری عیلامی نقش رستم در مَجلسی مستطیل شکل به‌درازای ۷ متر و بلندی ۲/۵ متر تراشیده شده بود، وَ اَصلاً یک خدا و خدای بانو (الٰهه) عیلامی را نشان می‌داده است که به‌حالت نیمرُخ رو به‌سوی چپ بَر تختی مزیّن به‌نقوش مار نشسته بوده‌اند، و گروهی برایشان نیاز می‌آورده‌اند و یا نیایششان می‌کرده‌اند.

هنوز نقش مارها را به‌خوبی میتوان دید، و قسمتی از پیکرهای دو اورنگ نشین نیز قابل تشخیص است. در دست راست مجلس و پشت سر تخت، خدایی عیلامی، مردی با ریش و موی انبوه و بلند و دَستها به‌سینه گذارده به‌حالت احترام ایستاده، رو به‌موجود الٰهی دارد. کلاه وی گرداست و با بندی بسته شده و قسمتِ پیشین آن جلو آمده، و چون نقابی بالای پیشانی سایه انداخته است؛ ردایش بلند است و تا پاشنهٔ پا میرسد و گویا حاشیهٔ مزیّن داشته است. قرائنی در دست است که میرساند وی یک پادشاه عیلامی بوده است که به‌پرستش خدائی و الهه‌ای عیلامی ایستاده بوده. کمی دورتر، در سوی چپ تخت دومی، اثری از یک شخص دیگر دیده میشود که دامن زنگوله مانند پوشیده است و احتمالاً یکی از پرستندگان بوده است. بقیهٔ نقش محو شده، تنها در سمت چپ مجلس، سرونیم تنهٔ یک نفر دیگر مشخّص است. وی تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده و رو به‌طرف راست یعنی مقابل اورنگ‌نشینان و مرد بلند ریش ــ دارد و با مُطالعهٔ اندازه نقش‌ها میتوان فهمید که این تاجدار، روی تختی نشسته بوده است. هویّت وی معلوم نیست، اما چون بی‌ریش است و رخساره‌ای ظریف دارد، او را یک ملکه میدانند که روبروی همانند و شوهر خود نقش شده است.

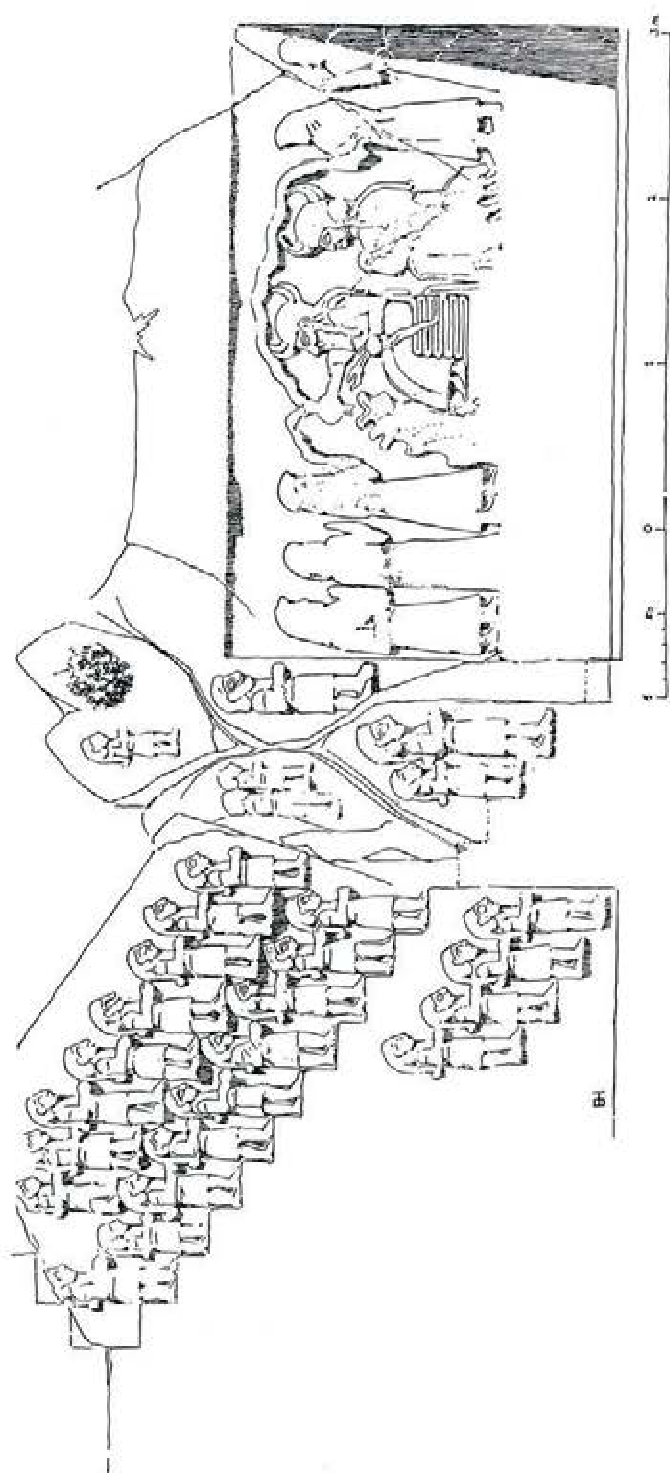
در مورد تاریخ این نقش عقاید مختلف است. هر تسفلد و گروهی به‌پیروی از وی قدمت آن را به ۴۰۰۰ سال پیش میرسانیدند. لیکن تاج کنگره‌دار ملکه و کلاه نوک تیز و جلو آمدهٔ پادشاه عیلامی را از نقوشی می‌شناسیم که تاریخشان حدود ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق. م. می‌باشد. از سوی دیگر، دواورنگ‌نشین و بویژه تخت ماردار



۴ ــ باقیماندهٔ نقش عیلامی منقور بر صخرهٔ نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را
تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به‌نقل از هرتسفلد)



۴ ــ باقیماندهٔ نقش عیلامی منقور بر صخرهٔ نقش رستم که بعدها بهرام دوم ساسانی آن را تراشیده و نقش خود و خاندانش را بجایش کنده است (به‌نقل از هرتسفلد)



۵ — نقش عیلامی در کورنگون ممسنی (به‌نقل از هرتسفلد)

آنان همانند نقوش گورانگون می‌باشد که به‌تازگی به‌حدود ۱۲۰۰ ق. م. تخمین زده شده‌اند. بنابراین گمان میرود که حجّاری عیلامی نقش رستم در دو دوره کنده شده: یکی در اواخر هزارهٔ دوم پیش از میلاد (دو اورنگ‌نشینی که در میان نقش‌اند)، و دیگری در حدود ۷۰۰ ق. م. (شاه و ملکه‌ای که در دو سوی نقش‌اند).

علت کندن این نقش برسینهٔ کوه نقش رستم مشخص نیست. چون در اینجا منبع و جوی آبی بوده است و راهی از پای کوه می‌گذشته، میتوان پذیرفت آن پادشاهی عیلامی که این نقش را به‌یادگار گذاشته، می‌خواسته رهگذران و آیندگان مقام وی و دین‌داریش را نیک بدانند. به‌هر حال وجود این نقش و جوی آب و راه کاروان رو مطمئناً در جَلب هخامنشیان برای کندن و ساختن آثار خود در اینجا بی‌تأثیر نبوده است.

دومین اثر (= جایگاه ۷)

«بُنْ خانه (کعبهٔ زرتشت)»

الف ــ نام

در محوطهٔ نقش رستم، روبروی کوه، بنای سنگی چهارگوش و پلّه‌داریست که اصطلاحاً «کعبهٔ زرتشت» نام گرفته است. این وجه تسمیه بسیار جدید و غیرعلمی است، و از صدوپنجاه سال بیشتر عمر ندارد. پیش از آن نام محلّی‌اش «کرُنای‌خانه» یا «نقاره‌خانه» بود، و از آغاز سدهٔ نوزدهم اروپائیان آن را دیده و بخاطر اینکه درونش از دود سیاه شده بود، آنرا بنای ویژهٔ پرستش آتش شمرده‌اند، و چون زرتشتیان را به‌اشتباه «آتش‌پرست» می‌خواندند، بنا را هم بدانان نسبت داده «آتشگاه زرتشتیان» دانستند. ایرانیان که تازه به‌شناخت آثار تاریخی خود آغاز کرده بودند، این تعبیر فرنگی را هم از اروپائیان پذیرفتند، و از سوی دیگر چون شکل بنا مکعبی بود (در آن‌موقع هنوز پای بنا حفاری نشده بود و بلندیش بسیار کمتر بود) و سنگهای سیاهی که در زمینهٔ سفید دیوارهای آن نشانده شده، یادآور «سنگ سیاه» کعبه مسلمانان بود، آن را «کعبهٔ زرتشت» خواندند. اکنون دانسته شده که در دورهٔ ساسانی، نام بنا ظاهراً «بُنْ‌خانَکْ» (خانهٔ اصلی ــ خانهٔ بُنیادی) بوده است و این اصطلاح در سنگ نبشتهٔ کرتیر (موبدان موبد ایران در حدود ۲۸۰ میلادی) منقور بر دیوارهای بنا آمده است؛ از اسم آن در دوره‌های پیش پیشتر هیچ آگاهی نداریم. با آنکه میدانیم «کعبهٔ زرتشت» نامی بی‌منطق و گمراه کننده است بخاطر رواج عامی که دارد ناچاریم آن را بکار بریم، ولی برای اینکه قدم اوّل در ردّ آنرا برداشته باشیم، همه جا نام «بُن‌خانه» را آورده و در دو کمان کعبهٔ زرتشت را اضافه میکنیم.

ب ــ توصیف

بُرج «بن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» از سنگ آهک سفید مَرمَرنمای ساخته شده که در دیوارهای آن طاقچه‌های مضرّسی از سنگ سیاه نشان داده‌اند. سنگ آهک خاکستری را از همان نزدیکی، احتمالاً از کنار «آتشدانهای ساسانی» آورده‌اند، و امروز براثر باد و باران و آفتاب، در برخی جاها کهنه شده رنگ خاکستری و یا قهوه‌ای باز یافته است. قطعات سنگها را بزرگ و بیشتر مستطیلی تراشیده‌اند و بدون مَلاط بر هم نهاده‌اند و در برخی از جایها ــ مثلاً در بام ــ سنگها را با بستهای دُم چلچله‌ای بهم دوخته‌اند. اندازهٔ سنگها از ۲/۴۸×۲/۱۰×۲/۹۰ متر تا ۱/۵۶×۱/۰۸×۱/۱۰ متر فرق میکند، امّا در دیوار غربی تخته سنگی کار گذارده‌اند که ۴/۴۰ متر بزرگی دارد. چهار پارچه سنگ مستطیلی بزرگ با محور شرقی ــ غربی سقف را می‌پوشاند؛ هر کدام از این‌ها ۷/۳۰ متر طول دارند و با بستهای دم چلچله‌ای

بهم پیوسته‌اند. در برهم نهادن سنگهای بنا شیوهٔ «قاب‌نماکردن (=Anathyrosis)» بکار برده‌اند یعنی حاشیه‌هایِ دو سطحی را که می‌خواسته‌اند روی‌هم بگذارند هموار ساخته‌اند و میانشان را زبره‌تراش باقی گذارده‌اند تا خوب رویهم جفت شوند امّا رویهٔ همه سنگها را بدقّت تراشیده و پاک کرده‌اند. در رده‌بندی سنگها نظم دقیقی مراعات نشده، و در پاره‌ای از جایها ۲۰ رده و در برخی از قسمتهای دیگر ۲۲ رده سنگ بر رویِ‌هم نهاده‌اند تا به‌سقف رسیده‌اند. به‌همین ترتیب است که سنگهایِ این بنا را باید «گونه‌گون» توصیف کرد نه «منظم و یکنواخت». هرجا که در سنگ اصلی خطا و عیبی بوده آن قسمت را برداشته‌اند و با وصله‌ای ظریف پُر کرده‌اند، که برخی از آنها هنوز سر جا مانده‌اند. برای اینکه یکنواختی و یک رنگی بنا زیاد مشخّص نشود، دو تنوّع معماری در آن داده‌اند. یکی اینکه طاقچه‌هایِ دو لبه‌ای، از یک یا دو تخته‌سنگ سیاه خاکستریِ مرمرنمای ساخته و در دیوارها نشانده‌اند. دوم اینکه در قسمت بالا و میانی دیوارها، گودیهایِ مستطیلی کوچکی کنده‌اند که ظرافت خاصّی به‌چهرهٔ بنا میدهند. سنگهایِ سیاه را احتمالاً از «کوهِ مهر» تخت‌جمشید (= کوه رحمت) آورده‌اند، و در سه ردیف بترتیب زیر در دیوارها قرار داده‌اند:

در بالا زیر سقف، در جبههٔ شمالی یک طاقچهٔ کوچک مستطیلی، و دو طاقچهٔ مثل آن در هریک از جبهه‌های دیگر؛

در سه‌متری زیر سقف، دو طاقچه بزرگ مربعی در سه جبهه و یک طاقچهٔ کوچک مستطیلی در جبههٔ شمالی؛

در ۶ متری زیر سقف، دو طاقچهٔ مستطیلی متوسط در سه جبهه و یک در بزرگ مستطیلی در جبههٔ شمالی.

یک پلکان سی‌پله‌ای (هر پله بدرازی ۲ تا ۲/۱۲ متر؛ پهنای حدود ۲۶ سانتیمتر و ارتفاع ۲۶ سانتیمتر) در سینهٔ دیوار شمالی تعبیه کرده‌اند که به‌آستانهٔ درگاه ورودی میرسد. بدین‌ترتیب، بخوبی مشخّص است که می‌خواسته‌اند به‌بنا صورت **یک برج سه طبقه** را بدهند که هر طبقه‌ای **هفت در** و **دریچه** داشته باشد، اما فقط یک در را حقیقی درست کرده‌اند و بقیه را بصورت «پنجره‌های کور» بی‌منفذ نگه داشته‌اند.

زیربنا یک سکوی سه‌پله‌ایست. پلهٔ نخستین ۲۷ سانتیمتر بالاتر از کف اصلی زمین میرسد، و ارتفاع خودِ برج که از پلهٔ سومی آغاز میشود، ۱۲/۷۷ متر می‌باشد ولی با احتساب پله‌هایِ سه‌گانه سکو، این ارتفاع به ۱۴/۱۲ متر میرسد. قاعدهٔ خود برج به‌شکل مربعی است که هر ضلعش حدود ۷/۳۰ متر درازی دارد. سقف بنا رو به‌درون صاف و هموار است اما از بیرون شیب دوجانبی مختصری دارد که از خط میانهٔ بام شروع میشود.

هر سمت بنا رخ بامی نشان میدهد که هفده سر تیر بصورت دندانه‌دندانه از آن بیرون زده است. درگاه ورودی اصلاً ۱/۷۵ متر بلندی و ۸۷ سانتیمتر پهنا داشته است، و بالای آن سردری با لبهٔ برجستهٔ نیم‌کروی و دوجانب انحنادار گذارده بوده‌اند و روی این، تاجی با دو گوشهٔ بالا آمده، که بدان شکل تشتی کم‌ژرفا را میداد. در دو لنگه‌ای و بسیار سنگین بوده است و جای پاشنه‌های پائینی و بالایی هر لنگه در سنگ کنده شده و بخوبی معلوم است. برخی پنداشته‌اند که جنس در از چوب بوده است، اما یک قطعه از در سنگی بنای معروف به «زندان سلیمان» در پاسارگاد، که درست مانند «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» می‌بوده است ــ پیدا شده، و معلوم

میدارد که درِ این یکی هم از سنگ بوده است. این دَرِ منفرد، به‌اطاقی هدایت مـی‌کـرده کـه چهـارگوش است (۳/۷۴×۳/۷۲ متر) و بلندیش به ۵/۵ متر میرسد و قطر دیوارهایش بین ۱/۵۴ و ۱/۶۲ متر می‌باشد.

ج ـ تاریخ

در اینکه «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» از دورهٔ هخامنشی است هیچ تردیدی نمی‌تـوان کـرد، و همهٔ قـرائن گواهی می‌دهد که در آغاز عهد هخـامنشی ساخته شده است: بکار بـردن سنگهـای سیاه در زمـینهٔ سفید، از مشخّصات معماری پاسارگاد، پایتخت کورش بزرگ است. بستهـای دُم‌چلچله‌ای بـیشتر بـه‌دورهٔ داریـوش و خشیارشا تعلّق دارند، و شیوهٔ «قاب‌نما کردن» سنگها از اوایـل دورهٔ تـخت‌جمشیدی شناخته‌انـد. در و درگـاه ورودیِ بنا همانندِ در و درگاه ورودی آرامگاههای هخامنشی می‌بـاشند کـه بـهترینشان را در آرامگاه داریـوش داریم (بنگرید به‌صفحهٔ همین کتاب). طرز چیدن سنگها ـ بدون نظم و بدون ملاط ـ نیز نخستین قسمتهای سکوی تخت‌جمشید را که در زمان داریوش ساخته شده، بیاد میآورد، بویژه، سنگ بزرگی کـه در دیـوار جنوبـی تخت‌جمشید کار گذارده‌اند و بر روی آن چهار کتیبه از داریوش بزرگ مـنقور است، تـقریباً درست بـه‌انـدازهٔ سنگهائی است که بر سقف «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» نهاده‌اند. همهٔ اینها بما اجازه میدهد که بنای مورد بـحث را از آغاز دورهٔ هخامنشی، و متعلق به‌دورهٔ داریوش بزرگ بدانیم. یک بنای دیگر درست مـانند «بُـنْ‌خـانه (کـعبه زرتشت)» می‌شناسیم که در پاسارگاد است و به «زندان سلیمان» مشهور می‌باشد. اکنون از این بنای اخیر فـقط دیوار غربی و قسمتی از دیوارهای سه‌جانب دیگر باقی مـانده. «زنـدان سلیمان» را هم از آغاز دورهٔ هخـامنشی میدانند، و معمولاً معتقدند که «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» در شهر پارسه تـوسط داریـوش ساخته شد تـا جـانشین «زندان سلیمان» در پاسارگاد که کورش ساخته بود، شود.

د ـ مورد استعمال

اشمیت لُبِّ مطلب را در مورد اهمیّت «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» با این سخنان ادا کرده است:[1]

«برج واقع در نـقش رستم، حتّی در وضع نـابسامان و پـریشان کـنونیش، یک بـنای شکوهمند عظیم است، ظاهر پرجلال و صلابت مـعماریش، کـه حتّی از کـاخهای هخـامنشی هم سراست، آن را بعنوان یک بنائی مشخّص می‌کند که توسط پـادشاهی ساخته شده بـاشد. کـوشش فوق‌العاده‌ای که برای برآوردن این شاهکار معماری لازم بوده انجام شود، تنها بـرای ساختن یک اطاقک تاریک و منفردی بکار رفته است که بر شالوده‌ای پر و گران و سنگی بالا آورده‌اند. از این گذشته، این واقعیّت که مدخل یکتا اطاق این بنا را با دری سنگین و دولنگه می‌بستند یا می‌توانستند بست، مبیّن آن است که محتویات آن را می‌بایست از دستبرد و آلودگی نگهدار باشند».

با این مقدّمه، فهمیدن اینکه چرا مورد استعمال این بنا مورد بحث بوده، آسان است.

یک ــ آتشگاه

ظاهراً اِنگِلبِرتْ کِمْپِفِرْ نخستین کسی است که سی‌صد سال پیش این بنا را «آتشگاه» خوانده است، و پس از وی جیمْسْموریهْ و رابِرتْ کِرْپُرتِرْ در اوائل سدهٔ نوزدهم این عقیده را تقویت کرده‌اند. چنان می‌نماید که اینها پس از رفتن بدرون اطاقک بنا، دیده‌اند که قسمتهایی از آن، بویژه گوشه جنوب غربی، از دود سیاه شده است، و پنداشته‌اند که در آنجا آتش مقدس روشن بوده. در حالیکه همه می‌دانند که این بنا بارها مأمن چوپانان و راهگذاران شده است و در نتیجهٔ آتش آنان سیاه گشته. بعدها یوستی، جکسن، گیرشمن، و اردمان و این اواخر اشمیت و شیپمان فرضیهٔ «آتشگاه بودنِ» «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» را تقویت کرده‌اند و استدلالاتی پیش کشیده‌اند که اَهَمشان چنین‌اند:

۱ ــ داریوش بزرگ در کتیبهٔ بیستون (ستون یکم، سطر ۶۳ و ۶۴) می‌فرماید: «آیَدَنَه‌هایی را که گئوماتهٔ مغ خراب کرده بود، من باز مانند پیش آبادان کردم» و چون آیَدَنَهٔ معنی پرستشگاه میدهد و در متن بابلی همان کتیبه بجای آن «خانهٔ خدایان» نوشته‌اند، پس در زمان کورش و کمبوجیه «معابدی» بوده است که گئوماتهٔ مغ ویران کرده و داریوش مثل همان را باز ساخته است، و چون «زندان سلیمان» در پاسارگاد متعلّق بدورهٔ اوّل هخامنشی است و ویران شده، و درست مثل آن را در عهد داریوش در نقش رستم هم ساخته‌اند، پس باید نتیجه گرفت که آن هردو بنا «مَعبَد» و یا آیَدَنَهٔ مذکور در کتیبهٔ بیستون می‌باشد، و از آنجا که «معبد» در ایران زمان داریوش، جز برایِ آتش مقدّس، برای چیز دیگری نمی‌توانست باشد، پس اینها هم آتشگاه بوده‌اند.

۲ ــ «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» پس از برافتادن هخامنشیان بخوبی حفظ می‌شده است و گرداگرد آن را پاک نگه می‌داشته‌اند بطوریکه خاک و سنگ کنارهٔ آنرا پر نکرده بود و در آغاز دورهٔ ساسانی، شاهپور یکم بر روی آن مهمترین سند تاریخ ساسانی را نقر کرد و کرتیر (موبدان موبد ایران) هم بر آن سندی مذهبی از خود بیادگار گذارد. اینها نشان میدهند که این بنا از نظر دینی برای مزداپرستان ایران اهمیّت داشته است. از سوی دیگر، روی سکه‌های برخی از پادشاهان فارس ــ که نیاکان ساسانیان بودند و ادعای جانشینی هخامنشیان را داشتند و لقبشان «نگهبانان آتش» بود ــ بنائی را نقش کرده‌اند که یقیناً آتشگاه بوده، و آتش شاهی را بر فراز آن یا در درون آن نگهداری می‌کرده‌اند، و چون این بنا سکویی دوپله‌ای دارد، و دو دَرِ آن شبیه و همانند «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» است، و چون «آتشگاه شاهی» پادشاهان پارس بوده، و اینان در استخر مرکز داشته‌اند، پس همان «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» است که بر سکه‌هایشان نموده شده، و بر روی سقف همین بناست که سه آتشدان گذارده‌اند و پادشاه پارس جلو آن ایستاده عبادت می‌کنند، و آن سویش درفش شهریاری ایرانیان برافراشته می‌باشد.

۳ــ هر دو بنای «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» و «زندان سلیمان» دارای سی پله بوده‌اند که معلوم می‌دارد، هدف از ساختن اطاقکشان آن بوده که مرتب بازدید شود، و این وضع با «آتشگاه» بودن آنها مناسب می‌افتد، امّا

اگر اینها آتشگاه نباشند، آنوقت مشکل میتوان باور کرد بناهایی چنان صلب و محکم و تک‌اطاقه را برای هدفی دیگر غیراز تدفین شاهان در آنها ساخته بوده باشند، و چون وجود پلکان برای آرامگاهها ــ که مخصوصاً می‌خواسته‌اند دور از دسترس مردم باشد ــ مناسبتی ندارد، نمیتوان آنها را آرامگاه دانست و ناچار باید به «آتشگاه» تعبیرشان کرد.

امّا این استدلالات پذیرفتنی نیستند، بدلائل زیر:

۱ ــ هرودتوس (**کتاب یکم**، بند ۱۳۱) و دیگران میگویند که ایرانیان «معبد» نداشتند و ایزدانشان را در هوای آزاد پرستش میکردند. از این گذشته، سخنِ داریوش نیز بهیچ روی وجود معبد و آتشگاه را ثابت نمیکند. آیَدَنَهٔ تنها به‌معنی «جای پرستش» است و این جای پرستش لزومی ندارد که معبد باشد. هرکس اصطلاح اسلامی «**بیت‌اللّه**» = (**خانهٔ خدا**) را که برای مسجد بکار می‌رود، به‌زبانی دیگر ترجمه کند، مفهوم اصلی آن گم میشود و مسلمانان به‌داشتن معبد متهّم خواهند شد. هرکس در ایران کنونی با این موضوع آشنا است که در خانهٔ ما یک اطاق تمیزی را معمولاً برای عبادت و مواقع مهّم محفوظ داشته، بدان «**نمازخانه**» میگویند که اگر ترجمه‌اش کنند «**محل عبادت = معبد**» معنی خواهد داد و اصالتش از میان خواهد رفت. بهمین ترتیب وقتی ما در زبان فارسی کنونی مجسمهٔ خدایی را «**بُت**» می‌خوانیم و خانهٔ بُتی را «**بُت‌خانه**»، عموماً از این نکته غافلیم که «**بُت**»، شکل تحول‌یافتهٔ «**بودا**» می‌باشد و «بتخانه» بمعنی «**خانهٔ بودا**»، و وقتی میگوئیم «**بُتخانهٔ زئوس در آتن**»، مقصودمان این نیست که بگوئیم «خانهٔ بودائی زئوس در آتن»! بهمین منوال، وقتیکه مترجم بابلی کتیبهٔ بیستون واژهٔ فارسی باستان **آیَدَنَهٔ** را ــ که به‌زبان داریوش تنها «جای پرستش» معنی می‌داد ــ به‌زبان خودش به «خانهٔ خدایان» ترجمه میکرد برای این بود که در تصور او، انجام پرستش بدون رفتن بخانه‌ای که پدرانش برای خدایانِ تجسم‌یافتهٔ خود ساخته بودند، میّسر نمی‌شد. پس لازم نیست سخن داریوش را مدرک وجود «خانهٔ خدایان = خانهٔ آتش = آتشگاه» معبدمانند انگاریم، بلکه «اجاق خانهٔ کسی را کندن» و «نمازخانهٔ» کسی را ویران‌ساختن، نشانهٔ کندن دارو‌ندار و بارو و باغ و خانهٔ او می‌باشد و گئوماته که بر ضد بزرگان هخامنشی کار میکرد ناچار داروندار و خانه و زندگی ایشان را به‌ویرانی و نابودی میکشید و اجاق خانوادگیشان را برمی‌کند.

از سوی دیگر، در پاسارگاد و روی آرامگاهها و مهرها می‌بینیم که آتشدانهای حامل آتش شاهی در فضای آزاد نهاده می‌شدند، و از منابع تاریخی می‌دانیم که آتش شاهی را در آتشدانی قابل حمل پیشاپیش پادشاه می‌بردند، و هیچگاه ندیده و نخوانده‌ایم که هخامنشیانِ نخستین، آتش شاهی خود را در اطاقی تاریک و بی‌روزنه نگه داشته باشند که بی‌بازگذاردن درش، آتش را روشن نگه نمیشد داشت، و چون بخاطر میاوریم که پادشاهان همواره در پیشِ آتشدانی نموده شده‌اند که آتش مقدّس در آن شعله‌ور است، نمیتوانیم بپذیریم ــ همچنانکه کرزن و هرتسفلد و سامی و بویس متذکر شده‌اند ــ که آنهمه هزینه و زحمت برای آن بخرج رفته باشد که اطاقکی بسازند که در آن آتش را فروزان نگه نمی‌توانستند داشت.

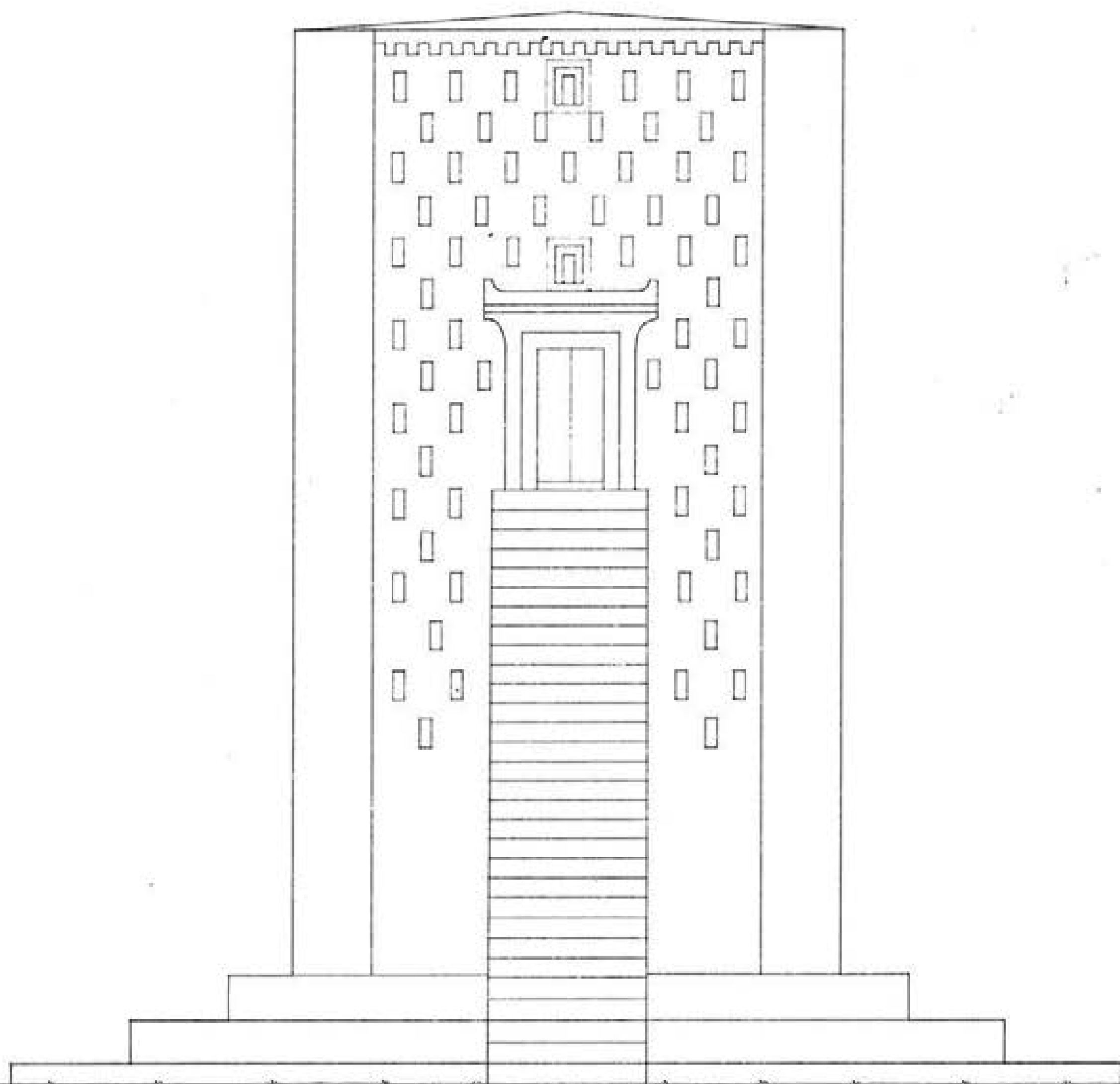
۲ ــ بنای روی سکه‌های پادشاهان فارس، ارتفاعی بیش از دو متر نداشته (کمی از مرد نیایشگر کنار آن بلندتر است)، و سکویش دوپله‌ای بوده، و پلکانی در پائین درگاه آن دیده نمیشود، و درش نسبت به بنا بسیار بزرگتر از در «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» است، و بالایش بی‌شیب بوده چنانکه می‌توانسته‌اند سه شیئی آتشدان



۶ ــ سکهٔ یکی از شاهان محلی فارس الف: روی سکه نقش خود شاه محلی را با دیهیم و پنام نشان می‌دهد و ب پشت سکه همان فرمانروا را با کمان در برابر آتش مقدس و درفش ملی و فرّ کیانی (به‌نقل از گیرشمن)

مانند برفرازش بگذارند، و فاصله‌ای میان درگاه آن با سقفش نیست و تاج و سردر ندارد، و دندانه‌های نمایندهٔ سرتیرهایش ۶ عدد بیشتر نیست.

این خصائص بکلّی با ویژگیهای «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» مغایر است، و آن دو اثر را یکی نمی‌توان دانست. بعلاوه، پادشاهان پارس لقب «آتش‌بانان» نداشته‌اند. و این لقب ترجمه کلمه‌ایست آرامی که بر سکه‌های آنان منقور است و آن را هرتسفلد **فَرَتَه‌دارَ** خوانده و از **فَرَتَهْ** (آتش) و **دارَ**(= پاینده) خوانده و «**آتش‌بانان**» ترجمه کرد. امّا این قرائت و ترجمه‌اش نادرست، و اصل کلمه **پَ رَ تَ رَ کَ ا** می‌باشد که آندرآس، آیلِرْسْ و دیگران خوانده‌اند و در کاغذهای حصیری اِلفانْتین از عهد اردشیر یکم و داریوش دوّم هم بهمان صورت **پ ر ت ر ک ا** آمده و در آنجا معنی «**فرماندار، حاکم**» می‌دهد. بنا بر این توجیهات، اصطلاح **پ ر ت ر ک ا ذی ا ل ه ی ا** (= پَرَترکا زی اِلهیا) که روی سکه‌های برخی از پادشاهان فارس مذکور است «**حاکم مؤید به تأیید ایزدان**» معنی میدهد و رابطه‌ای با آتش ندارد و در نتیجه، کاری با «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» نمی‌تواند داشت.



۷ ــ «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» بصورت اصلی (بازسازی از اشمیت)

۳ ــ پلکان برای قبرها و هر بنایی دیگر هم لازم است، و سکوی شش‌پله‌ای آرامگاه کورش در این مورد نمونه خوبی است که اگر چه پله‌های بلند دارد، ولی بهرحال، با اندکی دشواری می‌شود، از آن بالا رفت. قبور بی‌پله را از زمان داریوش به‌بعد ساخته‌اند، و یک قبر دیگر هخامنشی، که احتمالاً آرامگاه کورش جوان است، در ناحیه سرمشهد فارس می‌شناسیم که دَرِ آن از رویهٔ زمین کمتر از یک متر فاصله دارد. برخی آرامگاههای ایرانی ــ لیسیه‌ای هم پله‌دار درست شده‌اند.

دو ــ آرامگاه

کسانی که دلائل هواداران «آتشگاه» بودن این دو بنا را نمیپذیرند بیشتر برآنند که اینها «آرامگاه» بوده‌اند چون از نظر ریخت، صلابت معماری و داشتن یک اطاق کوچک با دری بسیار سنگین، به‌آرامگاه کورش و

برخی از آرامگاههای لیسیه و کاریه شبیه است، و آریستوبولوس (از همراهان اسکندر) بهنگام توصیف پاسارگاد (بهنقل آریان و استرابو از وی) از **آرامگاه برج‌مانند کورش** در آن‌جا سخن میراند، که اگر آرامگاه کورش را معلوم شده بدانیم، ناچار باید برج دیگر یعنی «زندان سلیمان» راهم آرامگاه شاه دیگری مثلاً کمبوجیه انگاریم، و چون این یکی همانند «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» برج‌مانند است، ناچاریم بنای اخیر را هم منتسب به‌یکی از همعصران کورش و داریوش بدانیم. از اینها گذشته «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» در پنجاه قدمی آرامگاه‌هایی است که همان قدمت آن را دارند، و بعدها هم همه را توسط زنجیری از استحکامات از بقیهٔ قسمتهای نقش رستم جدا کرده‌اند و این میرساند که در اصل همه آنها از یک نوع بوده‌اند و مورد استعمال مشابهی داشته‌اند. بعبارت دیگر، همه و منجمله همین «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» مدفن بزرگان ــ هخامنشی بوده‌اند.

چند دلیل دیگر برای آرامگاه بودن «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» و مآلاً «زندان سلیمان» میتوان آورد. یکی وجود واحدهای سه‌تایی و هفت‌تایی است که در آرامگاههای هخامنشی می‌یابیم: مثلاً اطاقکهای سه‌قبری آرامگاه‌ها آنها را با «سه‌طبقه» نمودن «بُن‌خانه (کعبه زرتشت)» و سه‌پله‌ای بودن سکوی آن ارتباط میدهد، و هفت دریچهٔ هر طبقهٔ این بنا یادآور «هفت آزادهٔ پارسی» روی آرامگاهها و «هفت طبقه» بودن آرامگاه کورش می‌باشد. سوّم آنکه اشمیت متوجه شده است که در دورهٔ اسکندر و یا کمی بعد از وی، دزدان به‌طمع دست‌یابی بر گنج، نقبی در دیوار حافظ «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» زده‌اند، و بعدها هم دزدانی دیگر آن را ناقص کرده‌اند تا آنچه را درونش باشد بدزدند. این کار مناسبت فراوان دارد با شکستن آرامگاهها و دزدی از آنها که در زمان اسکندر باب شده بود، و اگر گنج و مالی در «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» سراغ نمی‌رفت دزدان به‌شکستن آن تحریک نمی‌شدند.

سه ــ گنج‌خانه

شاید «گنج» بنا، عده‌ای را بر آندارد که آنرا به‌نوعی «گنج‌خانه» تعبیر کنند. این موضوع در ۱۸۷۱ توسط جرج راولینسن مطرح شده است؛ وی پس از رّد قبر بودن «بُن خانه (کعبهٔ زرتشت)» و «زندان سلیمان» و با توّجه به‌گفته آریانوس (**آناباسیس**، کتاب ششم، بند ۲۹، پارهٔ ۴ و پس از آن) در باب گنج کورش در پاسارگاد، میگوید که شاید این دو بنا «گنج‌خانه» بوده‌اند و می‌افزاید: خصوصیّات معماری دقیق و محکم و صلب آنها و اندازه‌شان و سنگین و مستحکم بودن در منفردشان و اینکه رسیدن به‌اطاقکشان دشوار بوده، همه با تبرل فرضیّه «گنج‌خانه» بودن آن به‌آسانی تعبیر می‌شود. نظر راولینسن چندان هواداری نیافت، اما چندی پیش استاد هنینگ هم این فرضیه را با دلائلی تازه کرد. وی توجه داد که:

بر روی دیوارهای «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»، سنگ نبشتهٔ بزرگی از شاپور یکم منقور است که در آن شرح دلاوریهای خود و پنهاوری شاهنشاهیش را میدهد و از کسانی یاد میکند که به‌نیایش و پدرش و خودش خدمت کردند، و برای عده‌ای از آنها «آتش» مقدس نشانده بودند و اعمال فدیه و نیاز انجام داده. در پایین این کتیبه، نبشته ایست از کرتیر، موبدان موبد زمان شاهپور و بهرام اوّل و بهرام دوّم، که در سطر دوم و سوم آن آمده است:

«و این آشتهای چندگانه و انجام فرایضی که در سنگنوشته [یعنی سنگگهداری منشورها و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان نه تنها فرمانهای گوناگون ــ که کریتر آنچنان بهذکرشان شوق دارد ــ وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخهٔ اصلی اوستا هم میشده است. بجاست یادآور شویم که «کوه نقش «واژهٔ بُنْخانه ناچار بر بنائی که سنگنوشته را بر آن کندهاند، یعنی بنای مشهور به «کعبهٔ زرتشت» اطلاق شده است. می‌توان گمان برد که «بُنْخانه» برای نگهداری منشورها و اسناد دینی بکار میرفته که در میانشان نه تنها فرمانهای گوناگون ــ که کریتر آنچنان بهذکرشان شوق دارد ــ وجود داشته، بلکه احتمالاً شامل نسخهٔ اصلی اوستا هم میشده است. بجاست یادآور شویم که «کوه نقش رستم» در پارینه «کوهِ نِپِشْتُ» یعنی کوه نبشتهها [ی مقدس] نام داشت زیرا در آنجا اوستا را نگاه می‌داشتند (*فارس نامهٔ* ابن بلخی، ص ۴۹ و بعد) و ممکنست اصطلاح پهلوی «دژ نِپِشْتُ» (دژ نبشتهها [ی مقدس]) در مورد همین «کعبهٔ زرتشت» بکار میرفته است. جملهٔ بالا چنانکه باید در کتیبهٔ دیگر کریتر در نقش رستم که روبروی «کعبه» است، مذکور افتاده (سطر ۶ و ۷)، ولی همانگونه که انتظار باید داشت، در کتیبهٔ مشابهٔ وی بر صخرهٔ دور دست سر مشهد نیامده است.»

در اینکه «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» در زمان ساسانیان اهمیت دولتی و ملی و دینی بسیار داشته است، جای انکار نیست چون وجود سنگ نبشته‌های منقور بر آن را جز با قبول این اصل تعبیر نمیتوان کرد. حتی بسیار محتمل می‌نماید که مقصود از «دژ نِپِشْتُ» [در *فارس نامهٔ* دژ نِفِشْتُ] واقعاً همین بنا بوده است زیرا اشمیت ثابت کرده که گرد محوطهٔ مقدس نقش رستم باروئی از کنار آرمگاه خشیارشا تا گوشهٔ خارجی نقش اردشیر یکم کشیده بودند که از قرائنِ معماریش آن را باید دژی ساسانی دانست که «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» را هم محفوظ می‌داشته است. از این گذشته، اشمیت متوجّه شده که در تمام دورهٔ سلوکی و اشکانی و ساسانی، کنار «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» را تمیز و بی‌آلایش نگه می‌داشته‌اند و ناچار چیز بسیار گرانبهایی در آن بوده است که آن را بدانسان «دست نخوردنی» می‌شمرده‌اند، و چه چیزی ارجمندتر از اوستا؟ معهذا می‌توان پذیرفت که ساسانیان نام و مورد استعمال اصلی این بنا را فراموش کرده بودند و فقط چون آن را به‌پادشاهان ایرانی پیشین ــ که ادعای جانشینی‌شان را داشتند ــ نسبت می‌داند، بعنوان «گهوارهٔ نیاکان» و «خانهٔ بنیادی پدران» خویش نگاهش داشته، مقدسش می‌شمردند همچنانکه «پارْسَهْ» (تخت‌جمشید) را هم محترم می‌شمردند (و در آنجا بابک و اردشیر و برادرش شاهپور را بر دیوار حرم خشیارشاه مُصَوّر کرده‌اند) ولی حتیٰ اسم تَچَرَ را که بر دیوار آن کاخ منقور است نمی‌دانستند (این کلمه هنوز بصورت تَـزَرْ و طَـرَزْ در فارسی مانده است) و نام «پارسه (تخت‌جمشید)» را هم فراموش کرده بودند، و وقتی که در زمان شاهپور دوّم، شاهزاده‌ای ساسانی به‌تچر آمد، در آنجا بزمی بنهاد و کتیبه‌ای فرمود بر دیوار آن بکنند و حتیٰ برای روان سازندگان آن دعا کرد، ولی تخت‌جمشید را «صد ستون» خواند نه به‌نام اصلیش، که آن را نمی‌دانست . «بُنْخانه (کعبهٔ زرتشت)» ممکن است به‌واقع «دژ

نبشت» ساسانی باشد، اما قدمت این مورد استعمال را بآسانی نمی‌توان بالاتر از عهد ساسانی برد، چه ظاهراً اوستای مدوّن در آن زمان وجود نداشت و سرودهای مقدّس را با کمال دقت سینه به‌سینه نقل میکردند، و اگر در دورهٔ اشکانی این سرودها را جمع آورده باشند، چون اشکانیان در فارس نفوذ چندانی نداشتند، مطمئناً مجموعهٔ مدوّن مقدّس را در دل استخر پارس نمی‌نهادند.

پس اگر اسناد دینی در این بنا گذارده بوده باشند، کار نخستین ساسانیان بوده است.

با این قرائن، چاره‌ای نیست جز اینکه «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» را **یک آرامگاه هخامنشی بدانیم که در دورهٔ ساسانی از آن بعنوان مکانی همانند «گنج‌خانهٔ اسناد دینی» استفاده کرده‌اند.** امّا چون آرامگاه کورش و داریوش معلوم است، باید دنبال کسی بگردیم که در زمان آن دو نفر زیسته باشد (چون تاریخ «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» به‌عهد داریوش می‌افتد)، و به‌اندازه‌ای هم مهّم بوده باشد که چنین بنای باشکوهی برای وی ساخته باشند.

از سخن آریستوبولوس (بنقل آریان ازوی) در مورد **آرامگاه بُرج مانند** کورش در پاسارگاد، احتمال می‌توان داد که برج معروف به «زندان سلیمان» آرامگاه کمبوجیه، گشایندهٔ مصر، می‌بوده است. از سوی دیگر قرائنی داریم که میرساند پدر و مادر داریوش بهمراه وی در دل کوه مدفونند، پس تنها یک نفر از هخامنشیان برازندهٔ چنین آرامگاهی می‌ماند، و آن **شاهزاده بردیا** پسر کوچک کورش است که کمبوجیه پنهانی او را کشت و گئوماتهٔ مغ به‌نام وی تاج و تخت هخامنشی را ربود، اما داریوش، بعنوان «کین‌آور» بردیا گئوماته و یارانش را برانداخت و پادشاهی را به‌دودمان هخامنشی باز گردانید.

نباید فراموش کنیم که یک خواهر بردیه به‌نام هَتَوتُسا (در یونانی آتسّا) شاهبانوی داریوش و مادر خشیارشا بود، و یک خواهر دیگرش اَرْتیستونَهٔ زن سوگلی داریوش بشمار میرفت، و تنها فرزند بردیه، شاهدخت پارمیس، همسر داریوش بود، و فرزندی به‌نام آریه بردیه داشت که از سپهداران خشیارشا بود ــ درست است که بردیه پنهانی کشته شده بود، اما می‌توانستند به‌یادش آرامگاهی بسازند (یونانیان هم به‌یاد قهرمانانی که در جایهای دور مرده بودند، در زادگاهشان و یا در جایهایی دیگر قبر می‌ساختند) و یا بازمانده‌اش را به‌پارسه آورده، در «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» بخاک بسپارند.

بنابراین استنتاج ما اینستکه «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» اِحتمالاً آرامگاه بردیه بوده است و بفرمان داریوش بزرگ در حدود ۵۱۵ ق. م. ساخته شده، و بعدها ساسانیان آن را بصورت «گنج‌خانهٔ اسناد» درآورده‌اند و در حملهٔ عربها ناقص و شکسته شده است.

سومین اثر (= جایگاه ۱۷)

آرامگاه داریوش بزرگ

کارهای داریوش بزرگ

آرامگاه در سنگ کنده شدهٔ داریوش بزرگ از مهمترین و والا مقامترین یادگارهای تاریخی ایران است. داریوش از خاندان هخامنشی و از تیرهٔ پاسارگاردی و از قوم پارسی و از نژاد آریائی بود. پدران وی از دیرباز بر پارس پادشاهی داشتند، و پسر عموی پدرش، کورش بزرگ و پسر او کمبوجیه، پهناورترین شاهنشاهی تاریخ را بوجود آوردند که از رود دانوب در اروپا تا دریای‌آرال در آسیای مرکزی و از اقیانوس هند و رود سند تا حبشه و لیبی گسترش داشت. در ۵۲۲ ق. م.، وقتی کمبوجیه در مصر بود، مُغی گئوماته نام با گروهی همدست شد و شاهی را از خاندان هخامنشی ربود، نیایشگاههای بزرگان را ویران کرد، خدمت نظام را برانداخت و نزدیک بود قوم ایرانی را به‌بردگی و نشیب رهبری کند که شاهزاده داریوش برخاست و با شش آزادهٔ پارسی گئوماته و یارانش را از میان برد. وی آنگاه ایالات یاغی را سرکوبی کرد؛ شیوهٔ مالیات بندی دقیق و عادلانه‌ای بنیاد ریخت، سپاه منظم و توانایی درست کرد، قوانین و سنتهای مردمان زیردست را گرامی داشت و فرمود جمع آوردند؛ گماردگان امین و شایسته به‌ایالات فرستاد تا اجرای قوانین را نظارت و تضمین کنند؛ کشاورزی را رواج داد؛ راهها و تنگه‌ها و پل‌ها ساخت، کاخها و کوشکهای بلند و باشکوه برآورد، بازرگانی را تسهیل و تشویق کرد، و در ایران نخستین سکهٔ زر و سیم را آورد، بَرید (پُستْ) درست کرد و ادبیات و تاریخ‌نویسی را ارج نهاد (خودِ وی نخستین مورّخ ایران بشمار میرود) و دستگاه الفبایی خط میخی فارس باستان را فرمود اختراع کردند و در اسناد و فرمانهای دولتی بکار گرفتند، و کارهای درخشان دیگر بر دست وی رفت که مجال شرحشان اینجا نیست. اهمیت داریوش در هنر سازمان‌دهی درست و در اندیشهٔ بلند و خلاقش و طبع ظریف ولی مردانه‌اش، که باعث شد شاهنشاهی هخامنشی نجات یابد و نیرو گیرد و به‌اوج رسد. کارهای شگرف داریوش و افکار متینش بر چنان شالودهٔ ستبر و دوراندیشانه‌ای استوار بود که با وجود جانشینانی ناکار دیده و خودکامه، سازمانهایش تا دویست سال پای برجا ماند و آنگاه هم که فرو افتاد، در سازمانهای بعدی خودی و بیگانه تأثیر فراوان کرد.

آماده کردن آرامگاه

این شاهنشاه دلاور و خردمند و وفادوست و هنرپرور ۳۶ سال فرمانروایی کرد و در شصت‌وچهار سالگی در نوامبر ۴۸۹ ق. م. رخت از جهان بَربَست و کالبدش را به‌آرامگاهی سنگی که در «کوه نقش‌رستم» برایش کنده شده بود، آوردند، و در یکی از نُه قبری که درون آرامگاه تعبیه شده، بدست ابدیّت سپردند. این آرامگاه را به‌دستور خود او آماده کرده بودند. کِتزیاس، مورّخ یونانی که مدت چهارده سال پزشک دربار اردشیر دوّم (۳۵۸ ــ ۴۰۴ ق. م.) بود، در این‌باره مینویسد:

«داریوش فرمان داد تا در «کوهِ دو تیغ» [= سه‌گنبدان= نقش رستم‌کنونی] آرامگاهی درآوردند. این کار چنانکه خواست وی بود، انجام شد. آنگاه بیارانش گفت که سَرِ دیدن آرامگاه را دارد، و نزدیکترین کسانش (به‌یونانی oi δε γονεis) وادارش کردند از انجام این آرزو چشم پوشد، و پیمان کردند که خودشان به‌جای وی رفته، آن را بازدید کنند. آنان را مغانی که بر فراز صخرهٔ سنگی جای گرفته بودند با ریسمان به‌بالا کشیدند. امّا مارانی چند بر بالای صخره خزیدن گرفتند و مغان با دیدنشان چنان ترسیدند که بندها را رها کرده گریختند، و آن بخت‌بَرگشتگان، نگونسار بر زمین افتادند و جان باختند. داریوش به‌سوک و اندوهی گران فرو رفت و بفرمود تا مغانِ تبهکار را به‌دژخیم سپردند.»

گروهی از محققان،اصطلاح oi δε γονεis را نه «نزدیکترین کسان» بلکه «پدر و مادر» ترجمه کرده‌اند، و گفته‌اند که پدر و مادر داریوش، که ویشتاسپه و رودُگونه نام داشتند، در بازدید از آرامگاه وی کشته شده‌اند. چون آرامگاه داریوش دارای نه (۹) قبر است که هر سه قبری را درون اطاقکی کنده‌اند، شاید بتوان گفت که در آغاز تنها یک قبر برای شخص داریوش آماده شده بوده است ولی با فرو افتادن و مردن دو تن از نزدیکترین کسان داریوش (پدر و مادرش؟) وی دستور داده که دو قبر دیگر هم کنار قبر اوّلی درآورند، و بعدها با از جهان رفتن فرزندانی، و یا بخاطر پیش‌بینی مرگ آنها، دستور داده شش قبر دیگر هم بدان اضافه کنند. این استنتاج را شکل و موقعیّت سه قبر اوّلی که کاملاً مستطیلی‌اند و درست روبروی در آرامگاه کنده شده‌اند ــ تأیید می‌کند، چون قبور دیگر شکل تحوّل‌یافته‌تری (تقریباً ذوزنقه‌ای) دارند و دورتر از دَرِ آرامگاه (یعنی در سمت چپ) واقعند و معلوم است که بعد از سه قبر نخستین تراشیده شده‌اند. امّا از سه قبر اوّلی که در اطاقکِ روبروی دَرِ آرامگاه درآورده‌اند، دو تای نخستین دارای سرپوش صاف و مستطیلی هستند در حالیکه سوّمی سرپوش مُحَدّبْ دارد و ظریفتر می‌نماید. از این‌جهت ما با اشمیت هم‌عقیده‌ایم که داخلی‌ترین قبر اطاقک روبروی در آرامگاه، قبر داریوش بزرگ بوده است. هشت قبر دیگر آرامگاه نیز لابد مدفن نزدیکترین خویشان داریوش بوده است، و ما در این باب باز هم سخن خواهیم راند.

علّت کندن این‌گونه آرامگاههای سنگی

در دین ایرانیان باستانی، آب و آتش و خاک، سه‌آفریدهٔ مقدّس اهورمزدا بوده و مقام بلندی داشته‌اند،

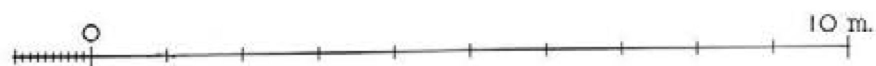
از این جهت آنان را به‌پلیدی‌آلودن روا نمی‌دانسته‌اند. وقتی که جان از تن بدر میرود، کالبد سرد شده و اهریمن بر آن نفوذ یافته، پلیدش میکند. بنابر این، نمی‌توانسته‌اند مُرده را بسوزانند، یا در آب افکنند، و یا در خاک پنهان سازند. پس ناچار راههای دیگری یافته بودند. یکی «**خورشید نِگَرِشَن**» یا (**دخمه‌نشینی**) بوده کالبد را بر بلندی و یا در جایی پرت و دور افتاده (این مکانها بعداً به‌دخمه شهرت یافت) می‌گذاردند تا حیوانات و پرندگان گوشتخوار بزودی گوشتش را پاک کنند (یعنی همان کاری که مار و مور و کرمها در مدّت زیادی با مردهٔ بخاک سپرده می‌کنند)، سپس استخوانها را می‌گذاردند آفتاب بخورد و پاک شود، و آنگاه جمعشان کرده، در *استخوان‌دان (= اَستودان، سِتودان)* می‌گذاردند. از این استودانها در گوشه و کنار تخت‌جمشید (مثلاً در دامنهٔ کوه در شمال‌شرقی صفّه) فراوان یافت میشود.

امّا راه دیگر این بود که کالبد را شکافته، قسمتهای نرم را بیرون آوردند، و با موم و یا انگبین و مشک بیالایند و باصطلاح *«مومیایی»* کنند، و در درون صندوقهایی از سنگ بگذارند (که نه‌آب، نه‌آتش و نه‌خاک را با آنها سروکاری باشد)، و رویشان را محکم بگیرند. اوّل این «صندوقهای سنگی» را مثل یک خانه، سر پا «می‌ساختند»، مثل آرامگاه کورش در پاسارگاد، امّا بعد داریوش و جانشینانش آرامگاههای در سنگ‌کنده شده تهیه دیدند، و همهٔ این‌ها را به‌یک وضع ساختند که مبیّن اعتقادات دینی آنان بود. این رسم در دوره‌های بعدی کمابیش و به‌صورتهای مختلف رواج داشت و تا زمان آل‌بویه (سدهٔ دهم میلادی) ادامه یافت. چنانکه قبور پادشاهان آل‌بویه در کوه‌های اطراف ری نزدیک تهران، هم از زمرهٔ آرامگاه‌های در سنگ درآورده شده بوده است.

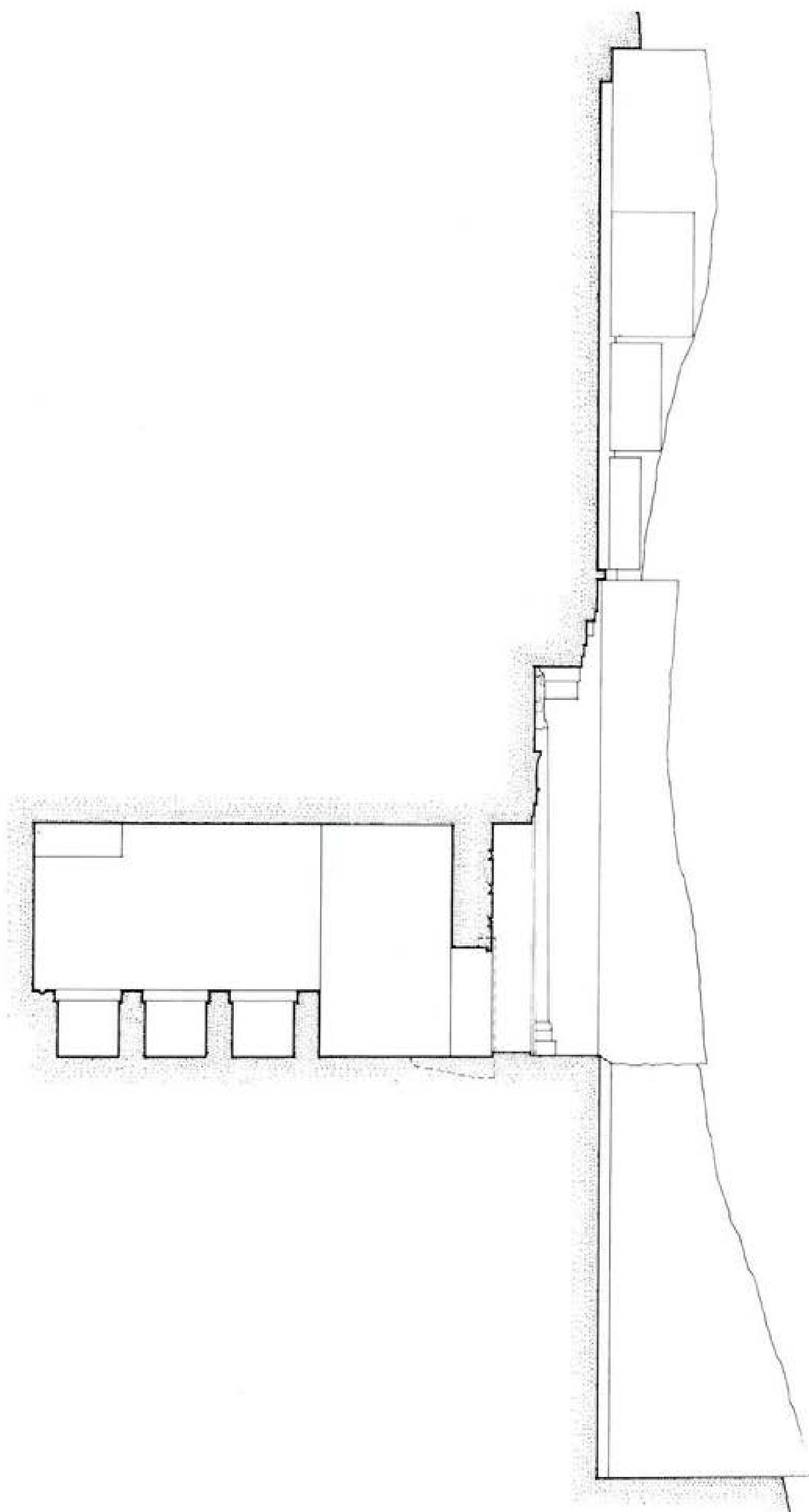
توصیف کلّی آرامگاه

الف ــ کلّیات

آرامگاه داریوش بشکل صلیبی با چهار شاخهٔ مساوی در دل صخره‌ای که ۶۰ متر ارتفاع دارد کنده شده است، ولی چون صلیب هیچگونه نقشی در علائم و مظاهر دورهٔ هخامنشی ندارد، به‌یقین میتوانیم گفت که شکل آرامگاه دارای هیچ معنی رمزیِ خاصی نیست. شیوهٔ تراشیدن جبههٔ آرامگاه بدین‌ترتیب بوده است که از بالای صخره رو به‌پایین سنگهای برجسته را تا اندازه‌ای هموار کرده‌اند، و سپس از خطی ۲۶ متر پائین‌تر از قلهٔ صخره، سینهٔ کوه را در جبهه‌ای به‌وسعت ۱۰/۹۰ متر تراشیده و ۸/۵۰ متر پائین رفته‌اند تا شاخهٔ بالایی صلیب تمام شده، آنگاه وسعت جبهه را دو برابر کرده، دو شاخهٔ میانی را بارتفاع ۷/۶۳ متر کنده‌اند و سپس به‌تراشیدن شاخهٔ پایینی پرداخته‌اند و ۶/۸۰ متر دیگر پائین رفته‌اند، ولی پیش از اینکه شاخهٔ پایینی تمام شود، کار تراشیدن بکلی متوقف گردیده است و به‌همین دلیل هنوز دندانه‌هایی نتراشیده و نیمه‌تمام در پایین جبهه دیده میشود. بدین‌ترتیب ارتفاع کلّ جبههٔ آرامگاه **۲۲/۹۳** متر می‌باشد. شاخهٔ بالایی آرامگاه یک آیین دینی و یا شاهی را نمایش میدهد: شاهنشاه‌هخامنشی در جامهٔ پارسی و با کمان (اسلحهٔ ملّی ایرانیان) بر روی سکویی سه‌پلّه‌ای ایستاده، **آتش شاهی خویش را**، که بر آتشدانی سه‌پلّه‌ای روبروی او میسوزد، نیایش می‌کند. بر فراز سَرِ



۸ ــ آرامگاه داریوش بزرگ: نمای کلی (طرح از اشمیت)



۹ ــ آرامگاه داریوش بزرگ: مقطع عمودی (به‌نقل از اشمیت)

شاهنشاه، **انسان بالداری** که مظهر «فرّ کیانی» اوست، حلقهٔ فرمانروایی را برای داریوش می‌آورد و آز گوشهٔ راست صحنه، هلالی با گوی بسیار نازک سر برآورده است. سکوهای زیر پای پادشاه وزیر آتشدان، خود بر روی تختی بزرگ ـــ که اورنگ شاهنشاهی است ـــ جای دارند، و سی تن از نژادگان قبایل شاهنشاهی‌هخامنشی این اورنگ را بر سر دست گرفته، به‌سوی خانهٔ ابدی داریوش می‌برند. در دو سوی داریوش یاران و نزدیکان وی ایستاده‌اند. بر دو شاخهٔ میانی، نمای کاخی با یک در نقش است که به‌یقین مظهری از خانهٔ ابدی و آن جهانی شاهنشاه هخامنشی می‌باشد، و در اندازه و معماری بسیار شبیه است به‌کاخ اختصاصی داریوش (مشهور به‌تَچَرْ) در تخت‌جمشید. دَرِ یکتای این کاخ به‌دهلیزی باز میشود که موازی با جبههٔ دو شاخهٔ میانی صلیب، بدرون کوه پیش میرود و سه اطاقک دارد که هر کدام دارای سه قبر صندوق‌مانند می‌باشند. این نُه‌قبر برای داریوش و «نزدیک‌ترین کسان» وی آماده شده بوده است. جبههٔ شاخهٔ پایینی صلیب بی‌نقش است و دندانه‌های زمخت پایینی آن نشان میدهد که کار تراشیدنش ناتمام گذاشته شده است.

ب ـــ نقوش شاخهٔ بالایی

۱ ـــ پیکر داریوش

چشمگیرترین قسمت نقش جبههٔ بالایی آرامگاه، پیکر تراشیدهٔ داریوش بزرگ است که ۲/۷۰ متر بلندی دارد و در سمت چپ مجلس، بحالت نیم‌رخ و روبه‌راست، بر روی سکویی سه پله‌ای ایستاده است. وی تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است وردایی بلند و گشاد آستین و پر چین و شکن بتن کرده که در اصل با رنگهای درخشان تزیین شده بوده است. کفشش ساده و نیم تنه و دامنش را کمربندی استوار میدارد؛ ریشش را بلند و حلقه‌حلقه ساخته و مویش را پیچ در پیچ در پشت سر انبوه کرده و آراسته است، و حلقه‌ای از گوش (راست) آویخته و دستبندهایی منقش بر مچ دارد. وی با دست چپ یک سر کمانی پارسی را گرفته است و آن را عمودی به‌گونه‌ای حمل میکند که سر دیگرش بر پشت پای چپش جای دارد. دست راست شاهنشاه نیایشگرانه جلو آمده و با کف و انگشتان باز بسوی آتش شاهی و فرشاهی دراز گشته است. کمان اسلحهٔ ملّی ایرانیان بوده و شاهنشاه هخامنشی بعنوان مدافع ایرانیان به‌کمان‌وری خود می‌بالیده است. در زمرهٔ چیزهای گرانبهایی که در آرامگاه کُورُش بزرگ گذارده بودند، کمان سکایی او بود؛ روی سنگ‌تراشی بیستون و بر نخستین سکهٔ هخامنشی نیز داریوش کمان بدست نقش شده است، و در کتیبهٔ خودش بر روی همین آرامگاه نیز، به‌هنر کمانگیری خود می‌نازد.

۲ ـــ آتشـــدان

روبروی پادشاه، «آتشِ شاهی» وی بر فراز آتشدانی فروزان است. هر یک از پادشاهان هخامنشی (و به‌تبعیّت از آنان، پادشاهان بعدی ایران کهن) «آتش شاهی» داشتند که بر فراز آتشدانی (از سیم) در جنگها و در



۱۰ ــ پیکرهٔ داریوش بزرگ بر آرامگاه وی (به‌نقل از و. هینتز)

مواقع مهّم در پیشاپیش آنها برده میشد. این «آتش شاهی» یقیناً بهنگام تاجگذاری یک شاهنشاه هخامنشی افروخته می‌شد و تنها در موقع مرگش خاموش می‌گشت و این نشانهٔ خاموش شدن چراغ عُمر وی بود، و پس از بر تخت نشستن شاه نو، آتش ویژهٔ وی می‌افروختند. این «آتش» شاهی است که در میان پادشاهان پارس بعنوان میراث‌هخامنشیان‌نگهداری‌می‌شده‌است. و بر روی سکه‌هایشان نقش می‌گشته، و همین آتش شاهی است که بعدها ساسانیان زنده کردند و هر کدام به‌نیایش آن بیشتر کوشیدند. آتشدان شاهی ساقه‌ای تقریباً مکعب مستطیلی دارد که در آن طاقچه‌ای کنده‌اند، و زیرش سکویی با سه پایهٔ مکعبی یکی کوچکتر از دیگری ــ نهاده‌اند، و رویش نیز همان سکوی سه‌پلّه‌ای ولی بصورت وارونه نهاده‌اند. این آتشدان با تفاوتهایی جزئی در همهٔ نقوش جبههٔ آرامگاههای هخامنشی تکرار شده است و روی مهرهای آندوره نیز دیده میشود.

۳ ــ «فرّ کیانی»

بالای صحنه، نیم‌تنهٔ شاهنشاه را ــ با همان مَحاسن و جامه ــ نموده‌اند که حالت نیمرخ (امّا رو به‌سمت چپ، مقابل نقش شاهنشاه که بر پای ایستاده) دارد و از دو حلقهٔ متّحدالمرکز بیرون آمده است و دست راست را به‌نشانهٔ برکت، کمی بالا آورده و با کف و انگشتان باز به‌جلو دراز کرده است و با دست دیگر حلقهٔ پادشاهی‌راگرفته‌است. به‌آن دو حلقهٔ متحدالمرکز، تنهٔ عقابی با دو بال بزرگ گشاده که شاهپرها و پرهای موازی دارد، و با دم بزرگ و پاهای آویزان، وصل است که با نیم‌تنهٔ شاهنشاه مجموعاً یک «انسان بالدار» تشکیل می‌دهد. حلقهٔ بالدار اصلاً از مصر آمده، و بسیاری از ملل آسیای غربی آن را پذیرفته‌اند. در مصر این علامت، نشانهٔ هوروس ــ خدای آفتاب ـُ بوده است بنابر تازه‌ترین بررسیها، این علامت در هنر آشوری، مظهر «قدرت شاهی» و «شخص شاه» بشمار میرفته است و اینکه میگویند نمودار «آشور» خدای جنگ و پشتیبان مملکت آشور بوده، عقیده‌ایست ــ بسیار رایج امّا مبتنی بر حدس و فرضیّات، و دلیل ا[illegible]ری ندارد. بر عکس، چون انسان بالداری که گاهی بصورت یک کماندار از وسط حلقه بالا آمده است، بر فراز سر پادشاه در حالت جنگ یا شکار یا حرکت و یا بزم و غیره در پرواز است، حالت و شکل و جامهٔ خود پادشاه آشور را در بر دارد، میتوان یقین کرد که آن «مظهر شاهی» شاه آشوری بوده است. غربیان از صد سال پیش عادت کرده‌اند که انسان بالدار و یا حلقهٔ بالدار نموده شده در هنر هخامنشی را «مظهر اهورمزدا» بخوانند، و پارسیان مزداپرست در برابر این فرضیهٔ ناباب، به‌فرضیه‌ای دیگر توسل جسته، آن را «فُروهَر» خوانده‌اند. لیکن هر دو فرضیه اساسی ندارد. هرود توس و دیگر نویسندگان کهن بما میگویند که ایرانیان آغاز دورهٔ هخامنشی نقوش و مجسمهٔ خدایانشان را نمی‌ساختند، و یونانیان را مسخره می‌کردند که خدایان خود را «می‌سازند». از سوی دیگر، هر جا که اهورمزدا در هنر ایرانی نموده شده (مثلاً بر روی سنگ‌تراشیهای نمرود داغ، در نقش رستم و نقش رجب و غیره)، وی همواره بصورت یک پیشوای دین مزدایی است یعنی شاخه‌های مقدّس بَرْسَمْ به‌دست دارد ولی اینجا از شاخهٔ بَرْسَمْ خبری نیست بعلاوه، حلقهٔ بالدار معمولاً بهمراه نقش جانوران و یا افراد عادی آمده است در حالیکه «انسان بالدار» معمولاً با شخص شاه رابطه دارد. و گاهی اوقات دو سرباز هخامنشی را می‌بینیم که خودشان زیر سایهٔ «حلقه بالدار» جای دارند. امّا یک «انسان بالدار» را در میان گرفته، پاسبانی می‌کنند. بدین

جهات، این‌دو علامت نمی‌توانند مظهر اهورمزدا باشند. امّا دلایل آنان که میگویند اینها «فُروهَرْ» ــ یک نوع همزاد و اصلاً روان در گذشتگان ــ پادشاهان را می‌رسانند، نیز پایه‌ای ندارد. اولاً خود کلمهٔ فروهرْ مؤنث است و اگر می‌بایستی فروهری را نشان دهند لابد بصورت ماده می‌بایست باشد! بعلاوه، اگر قرار است فروهر کسی یا چیزی «همزاد» و هم مانند او باشد، بایستی فروهر سرباز را بصورت سرباز، فروهر شیر و گاو را بصورت شیر و گاو و فروهر درخت را درخت بنمایانند، در حالیکه هیچگاه چنین نیست، و همواره حلقهٔ بالدار و یا انسان بالدار با نقوش گوناگون می‌آیند و اینها نیز فروهر همهٔ موجودات نمی‌توانند بود. پس حلقه و انسان بالدار مظهر نیروی دیگری بوده است. در ایران باستان، به‌نیروی ایزدی به‌نام فَر(اوستایی خْوَرَنَهْ) اعتقاد داشتند که اصلاً «چیز نیک و خواستهٔ خوب و دلپذیر») معنی می‌داده است و بتدریج مفهوم «بخت نیکِ خداداده» و «تائید الٰهی» گرفته است. نیاکان ما دو نوع «فرّ» می‌شناخته‌اند: یکی فرّ کیانی (= فر شاهی)، که ویژه شاهان راست‌کردار و نیک‌پندار و نژادهٔ ایرانی بوده است و در اوستا بارها ستوده شده و دیگری «فرّ ایرانی» که ویژهٔ ایرانیان بطور کلّی بوده است. در دورهٔ هخامنشی، «فرّکیانی» همواره با «بال» رابطه داشته و بصورت شاهی بالدار تصور می‌شده است، و نشان شهر یاری هخامنشیان عقاب زرّین گشاده‌بالی بوده است که بر درفش شاهنشاهی ایران دوخته بودند، و همین درفش عقاب است که شاهان پارس بعنوان وارثان هخامنشیها علامت شاهی خود ساخته و بر روی سکه‌هایشان نقش کرده‌اند. در اوستا نیز فرّکیانی بصورت مرغی از خانوادهٔ شاهین توصیف گشته است و در شاهنامهٔ فردوسی بشکل «بُاز» مجسم شده. با آمدن اسکندر به‌ایران، «تی‌کی» فرشتهٔ نیکبختی افراد و شهرها در آیین یونانی، با «فرّ» یکسان دانسته شد (همچنانکه زئوس را با اهورمزدا و آپولو را با میترا یکسان شمردند)، و بر روی یک سکهٔ اسکندر، وی را می‌بینیم که کلاه شاهان ایرانی (تیارای افراشته) بر سر دارد، و یک «تی‌کی» ــ که درست جای انسان بالدار هخامنشی نشسته است. بر فراز سرش پرواز می‌کند و حلقهٔ شاهی را برایش می‌آورد. بر روی سکّه‌های اشکانیان نیز «فرّکیانی» را می‌بینیم که بصورت «تی‌کی» نمودار گشته است و در سنگ‌تراشیهای ساسانی نیز همین فرشتهٔ نیکبختی است که حلقه شاهی را برای ساسانیان می‌آورد. با این قراین، شکّی نمی‌ماند که «انسان بالدار» نقوش هخامنشی همسانِ «تی‌کی» دوره‌های بعد، «فرّکیانی» است، و برای همین است که همواره با پادشاهان سر و کار دارد و وقتی که دو سرباز آن را نگهبانی می‌کنند، در حقیقت «شاهی» ایرانی را پاسبانی می‌کنند. از سوی دیگر، چون «حلقهٔ بالدار» معمولاً با ایرانیان و با اموال ایرانیان رابطه دارد، می‌توان پذیرفت که آن، «فرّ ایرانی» را نشان می‌دهد و نه چیز دیگری را. **بنابراین، ما در این کتاب، همه‌جا انسان بالدار را «فرّکیانی» می‌خوانیم و حلقهٔ بالدار را «فرّ ایرانی».**

۴ ــ ماه

در گوشهٔ بالایی سمت راست صحنه و هم‌سطح با «فرّکیانی» داریوش، ماهی را نموده‌اند که هلالی درشت و آویخته دارد و درون شکم و بالای آن را قرصی نازک پوشانیده است. این علامت، همانند ماه در هنر آشور است که علامت سین، خدای ماه، می‌بوده، و هلال آن ثابت میکند که برخلاف عقیدهٔ عامه، علامت خورشید نمی‌باشد. بعلاوه این هلال روبه‌پایین و قرص‌دار در آسمان ایران نمودار شبهای بیستم تا بیست و دوّم ماه

می‌باشد، و ممکن است به‌رمز، زوال عمر داریوش را بنمایاند. اما برابر بودن آن با «فرکیانی» مبیّن اهمیّت خاص آن است. چنین می‌نماید که ایرانیان باستان گاهی ماه را علامت نیروی کشور خود، و به‌عبارت دیگر «فرّ ایرانی»، می‌دانسته‌اند، و این موضوع از داستانی که هرودتوس آورده است، بخوبی بر میآید: بگفتهٔ وی بهنگام لشکرکشی خشیارشا به‌یونان یک خورشیدگیری روی داد که مایهٔ ترس او و لشکریانش شد. موبدان این رویداد را چنین تعبیر کردند که روزگار یونانیان تباه خواهد شد، چونکه خورشید علامت شهرهای آنان است در حالیکه ماه علامت ایرانیان می‌باشد و برای اینان پیروزی می‌آورد (**کتاب هفتم بند ۳۷**). بدین قرار، شاید بتوان گفت که ماه را در اینجا روبه‌زوال نموده‌اند تا به‌اشاره بفهمانند که با فروماندن چراغ عمر داریوش، «بخت» ایران نیز روزی چند روی می‌پوشاند و با جلوس شاه‌نو (خشیارشا)، باز طلوع می‌کند. بهر حال ماه با پادشاهان ایران رابطهٔ ویژه‌ای داشته و در دورهٔ ساسانی، شاهنشاه خود را گاهی «برادر ماه و خورشید» می‌خوانده است.

۵ ــ سنگ‌نوشتهٔ الف

در سمت چپ مجلس، پشت‌سر داریوش، دو سنگنبشته میخی کنده‌اند.

آنکه درست پشت سر پادشاه است، به‌زبان و خط فارسی باستان می‌باشد و ۶۰ سطر دارد و آنکه در کنار صحنه است کوتاه‌تر شده و به‌زبان و خط عیلامی می‌باشد؛ امّا مضمون هر دومتن کمابیش یکسان است و هر دو مشهورند به‌«سنگ نوشتهٔ داریوش در نقش رستم، بنشان الف (DNa =)» همچنانکه خواهیم دید، حروف این سنگ نبشته‌ها به‌رنگ آبی مزیّن شده بود، و پیداست که بر زمینهٔ سفید خاکستری نام سنگ‌کوه جلوهٔ خاصی می‌داشته است. داریوش در این سنگ نوشته‌ها نخست اهورمزدا را نیایش میکند که آفریدگار موجودات است و به‌ارادهٔ اوست که شهریاری بدست داریوش افتاده، سپس خود و تبار خویش را می‌شناساند، و قبایلی را که فرمانبردارش بودند؛ و اشاره می‌کند که وی از آن جهت پادشاه شده که همه کارها را بتأیید و با توکّل به‌خدای بزرگ اهورمزدا انجام داده است، و زنهار می‌دهد: مباد کسی که فرمان اهورمزدا و راه درستی را رها کند و راه دروغ و کژی در پیش گیرد. این کتیبه را همواره بعنوان شرحی بر تصویر منقوش بر جبههٔ آرامگاه ــ یعنی شاه بزرگ و اورنگ‌برانش ــ انگاشته‌اند، و در آن این اشاره آمده است:

«**اینک اگر تو بیاندیشی که: «چندند کشورهایی که داریوش شاه دارد؟» پیکرهایی که اورنگ (شاهی) را می‌برند، بنگر».**

با این سخن می‌خواسته‌اند که نقش مزبور نه تنها در مورد شمارهٔ پیکرها، بلکه در باب تمایز نژادی یک‌یک آنان نیز مستند باشد. ترجمهٔ کامل متن فارسی باستان این سنگ نوشته پایین‌تر خواهد آمد.

۶ ــ اورنگ بران

اورنگ شاهی (به‌فارسی باستان گاثَ، در شاهنامه فردوسی گاه)، تخت بسیار بزرگ و شکوهمندی بوده است که صفحه‌ای مستطیلی داشته، و پایه‌هایش بصورت ساق و مچ و کف شیر می‌بوده که بر گویهای

خراطی شده و مضاعف استوار می‌باشد و سر پایه‌ها بشکل نیم‌تنهٔ شیری غرّان و شاخدار بوده است؛ لبه‌های تخت برآمده و ستبر و مزیّن به‌نقوش گلبرگهای عمودی و موازی بوده است، و کلاف تخت نقش حلقه‌های مضاعف و رشته‌های پیچ‌درپیچ داشته، دو رده از «اورنگ‌بران» تخت شاهی را بر سر دستها گرفته‌اند. همهٔ آنان مسلح‌اند. و همهٔ آنان با دقتی که میتوان گفت علمی است، از یکدیگر متمایز شده‌اند، و بعلاوه با پهلو نبشته‌هائی مانند «اینست پارسی»، «اینست مادی» و غیره...... معرفی گشته‌اند. سر همه از نیمرخ نمایانست، ولی بازو تا کمرشان از روبرو، و پایین تنه‌شان بوضعی که هر دو حالت دید را در خور ادغام کرده است، و پایهشان دوباره موکدانه از نیمرخ نموده شده. چنین می‌برمیآید که اورنگ‌بران حالت ایستاده دارند نه حالت حرکت. نمودن آنها در دو ردهٔ بالا و پایین برای اینست که می‌خواسته‌اند دو صف از اورنگ‌بران را، که دولبهٔ تخت را بر سر دستها داشته‌اند، بنمایانند، ولی چون هنوز به‌علم مناظر و مزایا (پِرسْپِکْتیو) در پیکرنگاری و پیکرتراشی آشنائی نداشته‌اند، آنها را در دو صف بالای همدیگر نشان داده‌اند. دونفر دیگر، یکی در سمت راست و یکی در سمت چپ منقوشند، و عموماً تصور میرود که اینها را پس از آنکه طرح و پرداخت کلّی نقش جبههٔ آرامگاه تمام شده بود، تراشیده‌اند، اما این احتمال را هم میتوان داد که می‌خواسته‌اند اورنگ‌بران را در دو گروه مرکب از عدد هفت یعنی ۱۴ (۷×۲) نشان دهند، زیرا عدد هفت در میان باستانیان و منجمله هخامنشیان تقدّس خاصی داشته است، از این جهت شاید بیرون گذاشتن دوتن از «اورنگ‌بران» بی‌تعمدّی نبوده باشد.

نمایاندن تصاویری که مظهر ملتهایند بصورت برندگان اورنگ شاه بزرگ راهی است که هخامنشیان برای تجسّم یک عقیدهٔ ویژه و یک سنّت دولتی جدید پیدا کرده بودند و آن اینست که **دولت هخامنشی، قبیله‌های بسیاری را شامل می‌شد، و شاهنشاه ایران، «شاه همه قبائل» بشمار میرفت، در این شاهنشاهی هر کس به‌فراخور حالش و قابلیّتش مسئولیّت می‌پذیرفت و پاداش می‌گرفت، و «دولت» به‌همهٔ آنان تعلّق داشت و بر بازوی همهٔ آنان متّکی بود. این نقوش، مظهر گویایی از دولت پُر قبیلهٔ هخامنشی است و نمایندگان اقوام شاهنشاهی را می‌نمایاند که پهلوی هم ایستاده‌اند و خداوندگار را کشور را بر سر دست حمل میکنند، و هیچ قومی را بر دیگری امتیاز و ارجحیّتی نیست و همه درخور اعتمادند.** نمی‌دانیم که آیا این صحنه، واقعیّتی را نشان میدهد یا نه؟ همچنانکه اشمیت دریافته است، خصوصیات و اندازه‌های کاخی که در زیر تخت منقوش است، با ویژگیهای کاخ اختصاصی داریوش (تَچَر) بسیار نزدیک است و از این روی احتمال می‌رود که همان کاخ را بر جبههٔ آرامگاه نقش کرده باشند. ولی هیچگاه نمیتوان پذیرفت که تخت شاهی را بر روی سقف کاخ می‌برده‌اند، و ناچار نقش مزبور به‌رمز تخت ویژه‌ای را که درون یکی از کاخها بوده است، می‌نموده. اشمیت استدلال می‌کند که مناسبترین جای اورنگِ بدان بزرگی، کاخ بار داریوش، یعنی آپادانا می‌بوده است، و اعتقاد دارد که این اورنگ، ثابت بوده و آن را به‌این بَر و آن‌بَر نمی‌کشیده‌اند.

بررسی در وضع اورنگ‌بران روی آرامگاه داریوش به‌کمک نقوش دیگر آرامگاه‌ها میسّر است، چون آرامگاه دیگر شاهنشاهان هخامنشی، همان اُلگوی داریوش را کمابیش بطور دقیق رعایت کرده‌اند. بنابراین در بیشتر جایهایی که خرابی سنگ، وضع حقیقی پیکرهای منقوش را ضایع نموده، توصیف قسمتهای ضایع شده را از قرینه‌های آنها در آرامگای دیگر بدست میتوان داد. پس آنچه خواهد آمد، توصیفی کلی است برای

اورنگ‌بران آرامگاههای هخامنشی، و هویّت اورنگ‌بران توسط لوحه‌های کوچکی که در آرامگاه داریوش و یک دخمهٔ دیگر در تخت‌جمشید به‌خط میخی و به‌سه زبان بالای سر هر یک از افراد کنده‌اند، دقیقاً معیّن است و خود به‌روشن ساختن هویّت اورنگ‌بران منقوش بر درگاه‌های کاخهای تخت‌جمشید ــ که بی‌کتیبه‌اند ــ کمک فراوان می‌کند. نقوش اورنگ‌بران و مقایسهٔ هر یک بر روی قبور چندگانه نخست توسط هرتسفلد در ۱۹۱۰ توصیف شده است و در آن موقع وی جزئیاتی دیده است که امروز شوربختانه گزند دیدگی سنگ از بینشان برده است و این خود میرساند. که این آثار چه اندازه در معرض خطر دائمی قرار دارند. والْزر نیز در ۱۹۶۴ توصیف خوبی از آنان بدست داده است، و بتازگی شرح و توصیف دقیق و عالمانه‌ای از آنها در جلد سوّم کتاب تخت‌جمشید اثر اشمیت منتشر گشته است. آنچه در پی می‌آید مأخوذ است از بررسی این دانشمندان.

اورنگ‌بران در جامه، اسلحه و آرایش‌مو به‌شرح زیر با هم فرق دارند. در شمارش آنان از ردیف بالایی، نفر دست چپ آغاز می‌کنند و روبه‌راست پیش میروند بنحوی که در صورت زیر نشان داده‌ایم:

ردیف *بالایی از چپ به‌راست مشتمل است بر:*

۱ ــ **پارسی،** جامهٔ چین‌دار پارسی که تا قوزک پا میرسد، و کلاه افراشتهٔ پارسی پوشیده است، خنجر کج به‌کمر زده و ریش را گرد تراشیده.

۲ ــ **مادی، مجهز** است به: لباس سواری مادی مشتمل بر قبای تنگ چسبان که تا بالای زانو میرسد، شلوار سواری با مهمیز پای چسبان، و تیغ کوتاه (اکی‌نکیز) که در سوی راست از کمربند آویزانست و به‌وسیلهٔ تسمه‌ای به‌پای راست بسته شده، کلاه نمدی نیم بیضوی به‌دنبالهٔ نوار شکل آویخته، و ریش چهار گوش که در انتها کمی باریکتر می‌شود.

۳ ــ **خوزی،** که درست بمانند پارسی شمارهٔ یک جامه و تجهیزات دارد.

۴ ــ **پارثوی** (خراسانی)، با جامه‌ای همانند جامهٔ مادی شمارهٔ ۲ ولی ظاهراً بدون کلاه مادی میآید. یا گرد موی سرش موی‌بند بسته است و یا تنها یک کلاه کوچک و چسبان (میترا) پوشیده است، اکی‌نکیز هم دارد.

۵ ــ **هراتی،** جامهٔ سواری همانند لباس مادی و پارثوی دارد، لیکن شلوارش گشاد است و تا زیر زانو میرسد. وزیرش چکمه‌ای بلند که نوک کمی برجسته دارد، پوشیده است، کلاه ندارد ولی اکی‌نکیز بکمر آویخته.

۶ ــ **بلخی،** لباس سواری مانند مادی و پارثوی پوشیده، شلواری که گشادتر برش داده شده است و در قوزک پا گِتر گشته. بی‌کلاه است اما اکی‌نکیز دارد

۷ ــ **سغدی،** جامهٔ سواری دارد اما بجای قبای صاف مادی، جامه‌ای ردادار که در پیش سینه گرد است و حاشیه (حاشیهٔ پوستی) دارد، پوشیده کلاهش با شلیق است و اکی‌نکیز و ریش نوک‌تیز دارد.

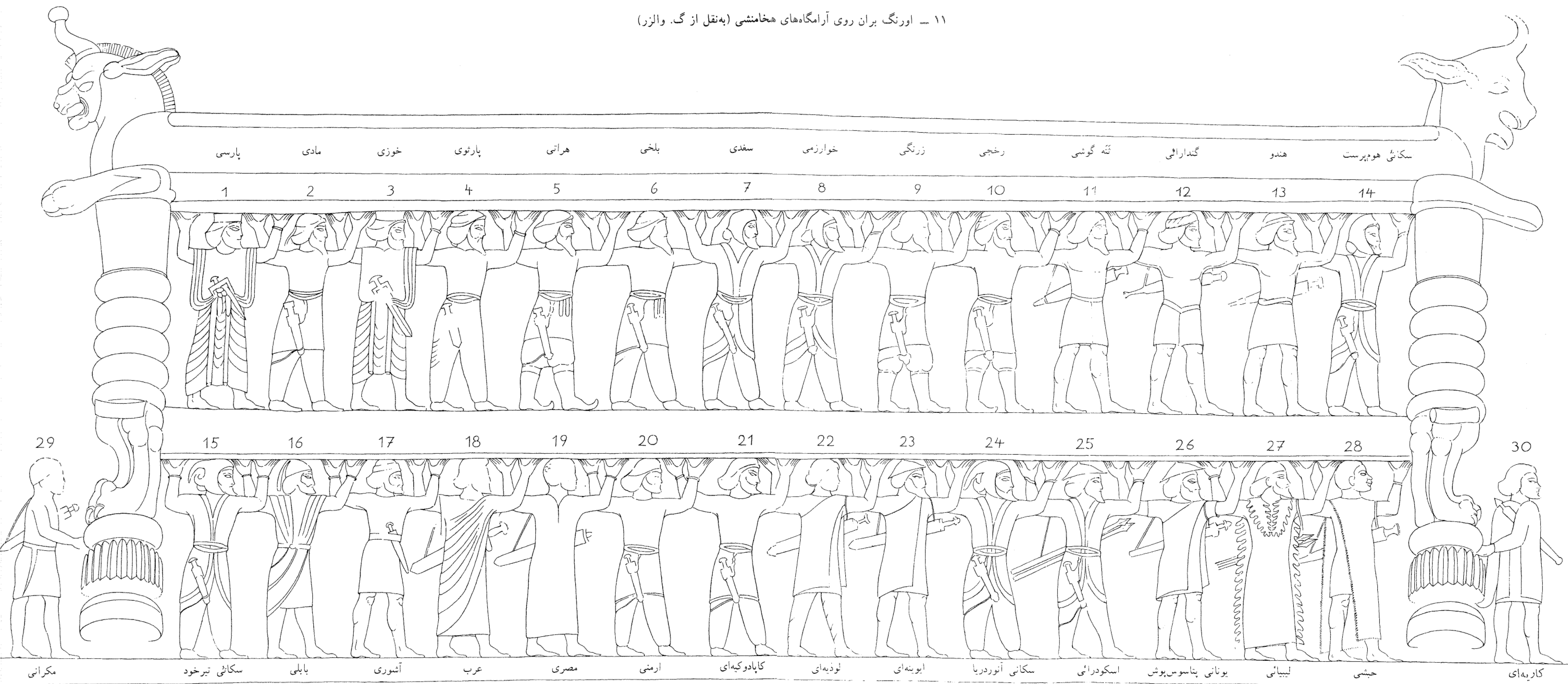
۸ ــ **خوارزمی،** با لباس درست مانند سغدی شمارهٔ ۷.

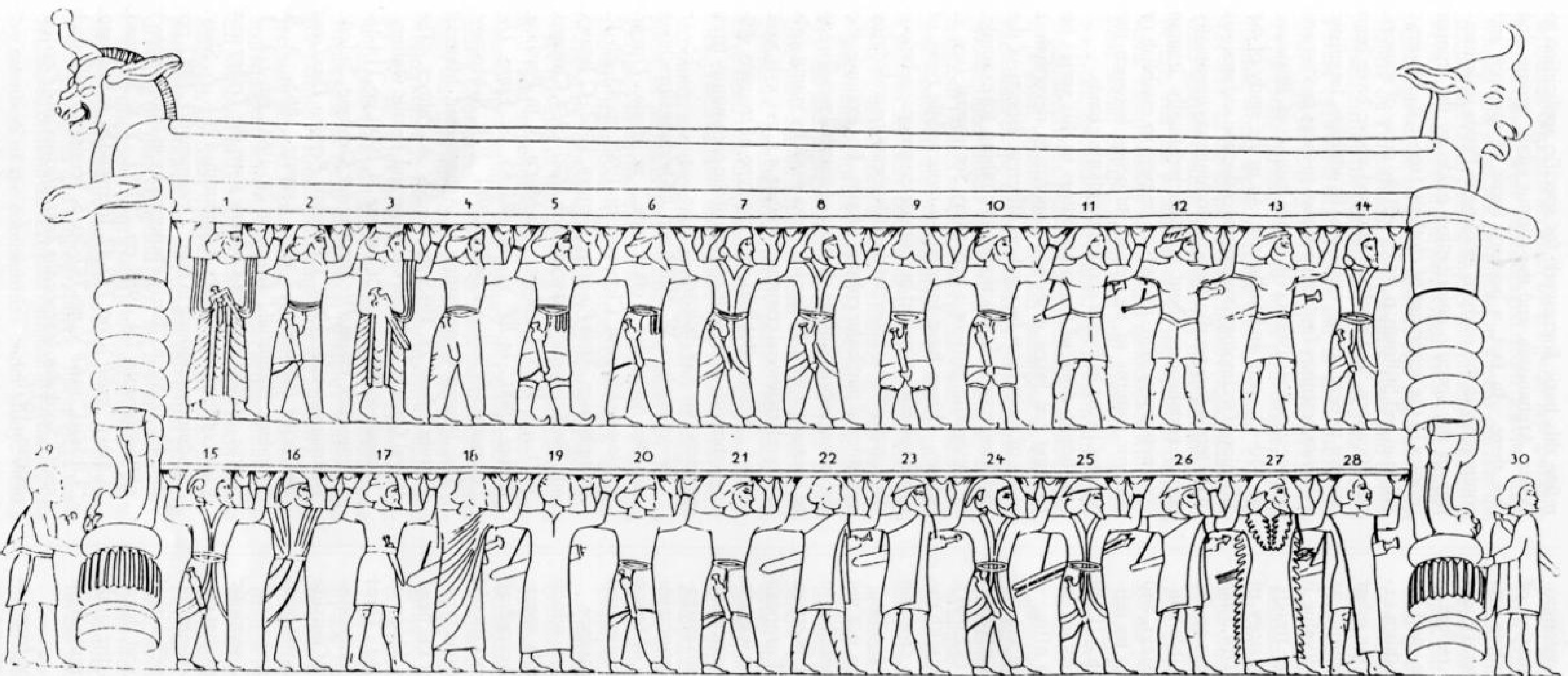
۹ ــ **زَرَنکی** (سیستانی)، جامه‌ای همانند هراتی شمارهٔ ۵ دارد امّا چکمه‌اش کمی بلندتر است.

۱۰ ــ **رخجی** ــ لباسش همچون سیستانی شمارهٔ ۹ میباشد، و کلاه چسبان کوتاه دارد.

۱۱ ــ **ثَتَه گوشی،** بالاتنه‌اش لخت است و لنگی پوشیده که تا بالای زانو میرسد. ساق و پای برهنه و

۱۱ ــ اورنگ بران روی آرامگاه‌های هخامنشی (به‌نقل از گ. والزر)





1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14
Persian	Median	Elamite	Parthian	Areian	Bactrian	Sogdian	Choresmian	Zarangian	Arachosian	Sagartian	Gandarian	Hindu	Saka *haumavargā*
15	16	17	18	19	20	21	22	23	24	25	26	27	28
Sakā *tigraxaudā*	Babylonian	Assyrian	Arab	Egyptian	Armenian	Cappadocian	Lydian	Ionian	Overseas Saka	Skudrian	Ionian wearing petasos	Lybian	Ethiopian

29 Maka

30 Carian

Figure 46. Drawing of throne bearers representing the subject nations, from a relief on the tomb of Darius the Great at Naqš-e Rostam. After Walser, foldout plate I.

ریش تیز مشابه نفرات ۹ و ۱۰، دارد. بی‌کلاه است اما شمشیر کجی حمایل کرده.

۱۲ ــ **گنداراَئی**، جامه‌اش مانند لباس ثته‌گوشی است و ریشش مانند پارسی شمارهٔ یک؛ موی بند تابداری بسر بسته است و تیغی بکمر آویخته.

۱۳ ــ **هندو**، لباسش همچون پوشاک ثته‌گوشی و گندارایی است. دو قسمت آخر لنگش بهم گره خورده (این یا یک برجستگی را می‌پوشاند و یا کمربند است) موی‌بند و ریشی تیزتر از ریش گندارایی و شمشیر حمایل کرده دارد.

۱۴ ــ **سکایی هَوْمَوَرْگَ**، همان جامهٔ سغدی و خوارزمی را پوشیده است با شلیقی نوک پهن، اکی نکیز و محاسنی چون پارسی (شماره ۱) دارد.

دو ــ ردیف *پائینی از چپ به‌راست مشتمل است بر:*

۱۵ ــ **سکائی تیزخورد**، همان جامهٔ سکائی هَوم‌وَرگ را پوشیده است ولی کلاهی نوک تیز که به‌پشت تاب برداشته، بسر نهاده است و گردن پوش این کلاه لبه‌ای به‌بالا برگشته دارد.

۱۶ ــ **بابلی**، قبائی کمردار که تا بالای زانو یا (در بعضی از نقوش) تا پائین آن میرسد، پوشیده است، و روی آن روپوش چین‌دار بلندتری به‌تن کرده و کلاهی زنگوله‌دار با منگولهٔ به‌پشت آویخته بر سر هشته است، ریش چانه را گرد تراشیده است و اسلحه ندارد.

۱۷ ــ **آشوری**، همان قبای بابلی را دارد امّا بدون عبا می‌باشد، شمشیر کوتاه کج به‌کمر زده است، و موی بند ندارد.

۱۸ ــ **عرب**، پیراهن تنگ و کوتاهی بتن کرده است و رویش عبائی دراز که قسمتی از آن یکبری چین خورده، پوشیده است. شمشیر دراز آویخته دارد و بی‌کلاه است (در روی آرامگاه دوم سوم و چهارم پیراهن بلند بتن کرده).

۱۹ ــ **مصری**، جبهٔ بلند قباواری که تا قوزک پا میرسد، پوشیده است و شمشیری به‌کمر آویخته، بی‌کلاه است و موی مجعدی دارد.

۲۰ ــ **ارمنی**، لباس مادی به‌مانند شمارهٔ ۲ پوشیده و کلاهی که بالای پیشانی قبه‌دار می‌شود (یعنی با شلیق باز کرده است)، ریش پارسی دارد.

۲۱ ــ **کاپادوکیه‌ای**، لباسی درست مانند جامهٔ ارمنی شمارهٔ ۲۰ دارد.

۲۲ ــ **لودیه‌ای**، قبائی کوتاه و بر آن ردائی بهمان اندازه پوشیده است. کلاه بر سر نگذاشته و شمشیر بلند آویزان دارد.

۲۳ ــ **ایونیه‌ای**، همان جامعهٔ لودیه‌ای شمارهٔ ۲۲ را دارد، سرش برهنه است و یا، (در نقوش بعضی از قبور) با پتاسوس پوشیده شده است. شمشیر آویزان دارد.

۲۴ ــ **سکائی آنور دریا**، جامه‌ای مانند سکاهای شمارهٔ ۱۴ و ۱۵ پوشیده است و کلاهی همچون شمارهٔ ۱۵.

۲۵ ــ **اسکودرائی**، لباس سکائی، مانند شماره‌های ۱۴ و ۱۵ و ۲۴، دارد و کلاه پتاسوس و آریا کلاه نیز پوشیده است. به‌اکی نکیز و دو زوبین مسلح است.

۲۶ ــ **یونانی پتاسوس پوش**، همان لباس و تجهیزات ایونیه‌ای شمارهٔ ۲۳ را دارد.

۲۷ ــ **پوتایائی (= اهل لیبی)**، قبای دراز پیراهن واری مانند مصری شمارهٔ ۱۹، پوشیده است و روی آن جبه‌ای ریشه‌دار که از روی دوش به‌پایین متمایل میشود، برتن افکنده. دو نیزهٔ دارد و سربرهنه است.

۲۸ ــ **کوشیائی**، (**= حبشی**) پیراهن کوتاه کمرداری پوشیده است و روی آن شالی بلند که پهلویش چاک خورده، افکنده است. تیغ آویزان و موی مجعد دارد و بی‌کلاه است.

سه ــ دست چپ پایهٔ اورنگ

۲۹ ــ **مَکَ (= مکرانی)**، پیراهن کوتاه کمردار پوشیده است شمشیر آویزان دارد و کلاه بر سر نگذاشته.

چهار ــ دست راست پایهٔ اورنگ

۳۰ ــ **کرکَه‌ای (= کاریه‌ای)**، زیرپوش کوتاه ببر کرده است، و رویش شنلی بهمان بلندی انداخته، درست مانند جامهٔ ایونیه‌ای شمارهٔ ۲۳: بی‌کلاه است، و شمشیر آویزان دارد.

۷ ــ مَهان

دیوارهای دو جانب شاخهٔ بالائی صلیب نیز منقوشند. دیوار سمت چپ چهار قسمت دارد: در قسمت بالائی، موازی با آغاز کتیبه‌های مذکور در بالا (DNa)، روایت آکدی همان کتیبه را نقر کرده‌اند. سپس سه مجلس حجاری می‌بینیم: بالائی دو سرباز نیزه‌دار را نشان میدهد که در لباسی پارسی‌اند، و مجلس‌های میانی و زیرین نیز هرکدام یک سرباز نیزه‌ور «پارسی» را؛ روبروی اینها بردیوار مقابل، سه نفر در جامهٔ پارسی امّا بی‌اسلحه نقش شده‌اند که هر سه دست چپ را بسوی صورت بالا آورده‌اند، و آستین بلند و گشاد خود را بالا کشیده، گویا به‌نقش شاهنشاه درود میفرستند. همهٔ این افراد بزرگتر از «اورنگ‌بران» امّا کوچکتر از شاهنشاه نشان داده شده‌اند، و این وضع مبیّن مقام والای آنان می‌باشد.

دو جانب شاخهٔ بالائی صلیب به‌قابی منقوش مزیّن است. قاب سمت چپ سه‌سرباز را نشان می‌دهد. بالائی در جامهٔ پارسی است و کمانی بردوش انداخته، و نیزه‌ای بلند بدست دارد که ته گوی مانندش را برنوک پا نهاده. کلاه وی کوتاه و استوانه‌ای و حلقه مانند است و کفشش سه‌بندی می‌باشد. بالای سرش سنگ نبشته‌ایست میخی به‌سه زبان (فارسی باستان، عیلامی و آکدی) که میگوید:

«گَئوبَرُوَی پَتیشُخواری، نیزه‌دار داریوش شاه»



۱۲ ــ گئوبرو، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ (به‌نقل از اشمیت)



۱۳ ــ اسپه کانه، سردار پارسی بر روی آرامگاه داریوش بزرگ به‌نقل از اشمیت)

«پتیشخوار» نام یکی از قبیله‌های کوچک پارسی بوده است، و این گئوبرو به‌احتمال قوی همان است که بعنوان یکی از هم پیمانان داریوش در برانداختن گئوماتهٔمغ یاد شده و پدر زن داریوش بزرگ بوده است.

نفر میانی جامهٔ مادی دارد (کلاه نیم بیضوی نمدی، کت چسبان کمردار — و شلوار چسبان و نیم چکمه) و در دست راست تبری جنگی و دو دمه دارد و با دست چپ تسمهٔ یک کمان‌دان و ترکش مرکب را گرفته است. بالای سروی، سنگ نبشته‌ایست به‌سه زبان که میگوید:

«آسپَه کانَهٔ کمان‌دار، که تبرزین داریوش شاه را حمل می‌کند»

آسپه کانَهٔ (یونانی: آسْپَهٔ ثینس) پسر پرکُس‌آسْپَهٔ از بزرگترین آزادگان ایرانی دورهٔ داریوش بزرگ بوده است و در تخت جمشید مدتی گنجور شاهی بوده. مقام وی چنان بلند بوده که هرودتوس (و یا منبع خبر وی) باشتباه او را یکی از آزادگان شش گانهٔ پارسی دانسته که داریوش را در برانداختن گئوماتهٔ مغ یاری کردند. نفر زیرین در جامهٔ پارسی است امّا مشخص نشده است.

برقاب سمت راست جبههٔ بالائی و قرینهٔ سه‌سرباز موصوف، نیز سه نفر دیگر در جامهٔ پارسی نقش شده‌اند که بی‌اسلحه‌اند، و با دست چپ پارچهٔ لباس را بالا آورده، حالت درودگوئی دارند. این افراد را نیز بزرگتر از اورنگ‌بران برای نشان داده‌اند، و این مبیّن مقام واَلایشان می‌باشند.

بدین ترتیب، دو گروه نظامی و غیر نظامی از آزادگان پارسی برروی آرامگاه داریوش (و دیگر قبور) نشان داده شده‌اند:

بردیوارهای درونی جبهه، سه غیرنظامی در سمت راست و چهار نظامی در سمت چپ می‌بینیم، که مجموعاً هفت نفر میشوند. برقسمت بیرونی، سه غیرنظامی برقاب سمت راست و سه نظامی (منجمله گئوبرو و اسپهٔکانهٔ) برقاب سمت راست، که با خود داریوش مجموعاً هفت نفر میشوند. پس در این دو مورد هم ترتیبی مبتنی برعدد هفت داریم.

درباب هویت این افراد و موقعیّت آنها چندان چیزی نمی‌دانیم. گئوبرو و داریوش، دو تن از «هفت آزادهٔ پارسی» بودند که گئوماتهٔ مغ را برانداختند و شاهی هخامنشی را نجات بخشیدند. اسپَهٔکانَهٔ نیز در دورهٔ داریوش چنان مقام والائی یافت که مأخذی معتبر و مورد قبول هرودتوس او را یکی از همان «آزادگان هفت‌گانه» بشمار آورد. بنابراین می‌توان یقین کرد که نفر سوّم منقوش برقاب سمت چپ و سه‌نفر دیگر منقوش برقاب سمت راست هم از «آزادگان هفت‌گانهٔپارسی» بوده‌اند این استنتاج برای دریافت اعتقادات داریوش بسیار مهّم است. چون موقعیّت وی در این نقش در میان شش یار کهن و پشتیبان روزهای خطر، درست همان وضعیتی را دارد که اهورمزدا در میان شش یاورش مشهور به‌امشاسپندان (جاویدانان مقدّس)، و چون نقش روی آرامگاه یک شخص معمولاً با افکار و عقاید دینی وی رابطه دارد، می‌توان پذیرفت که نشان دادن این یاران شش‌گانه برروی آرمگاه داریوش به‌ترتیبی که تقلید کامل از دستگاه آسمانی اهورمزدا و یاران شش‌گانه‌اش باشد، خالی از تعمّد نبوده و رابطه‌ای با مزداپرستی و زرتشتی بودن وی داشته است.

در مورد هفت نفر دیگر (منقوش بردیوارهای درونی جبهه) هیچ مطلبی روشن نیست همین قدر میتوان پذیرفت که مقام آنان در شاهنشاهی هخامنشی بسیار بلند بوده است. شاید اینها را بتوان سرکردگان هفت قبیلهٔ

پارسی دانست که البتّه یکی از آنها قبیلهٔ شاهی پاسارگادی قبیلهٔ خـود داریـوش بـوده است و شایـد وی یکی از برادرانش را بهوکالت خـــود سرکردهٔ قبیلهٔ خویش کرده بوده. شاید اینها همه «هفت شاهزادهٔ پارس و ماد» و یـا «هفت اندرزبد» شاه بوده‌اند که در تورات از ایشان یاد شده است و می‌گویند شاه را در کارها اندرز مـی‌دادنـد و در مواقع مهّم و جشنها کنار دستش جای می‌گرفتند. بهرحـال، در نـــقوش آرامگاههـــای بـــعدی، «شاه و شش یاورش» همواره تکرار شده‌اند، امّا عدهٔ افراد منقوش بردیوارهای درونی تفاوت پیدا می‌کند، مثلاً تعداد آنها در قبور دیگر نه نفر (شش نفر در سمت چپ و سه نفر در سمت راست) شده است.

ج ــ نقوْش جبْههٔ مَرکزی

۱ ــ کاخ منقوش (= تچرای داریوش)

همچنانکه اشمیت توجه کرده است، کاخ منقوش برجبههٔ آرامگاه در بـیشتر خصوصیّات همانـند کـاخ تچر است و همان را هم پادشاهان دیگر تقلید کرده‌اند. این همانندی در خصوصیّات کلی زیر مشخص است:

ویژگیهای	کاخ تچرا	کاخ مصوّر برآرامگاه
درازی جبهه	۱۸/۶۰ متر	۱۸۵۷ متر
زیرستونها	مکعب دو پله‌ای	مکعب دو پله‌ای
بلندی جرزهای جانبین	۷/۶۳ متر	۷/۵۳ متر
فاصلهٔ میان مرکز ستونها	۳/۱۵ متر	۳/۱۵ متر
پهنای درگاه	۱/۳۸۵ متر	۱/۴۰ متر

این همانندیها در همه خصوصیّات کامل نیست. مثلاً دریچه‌های کاخ را برروی آرامگاه ننموده‌اند ظـاهراً بـخاطر اینکه مناسبتی نداشته‌اند؛ همچنین، برای ستونهای استوانه‌ای و کامل کاخ تچرا روی آرامگاه نیم ستون یا ستون چسبیده به‌دیوار تراشیده‌اند و این هم برای کاستن از کار تراش سنگ کوه بـوده است و هم بـرای استوارتـر و محفوظ‌تر نگهداشتن ستونها، چون نیمستون از باد و باران کمتر گزند می‌بیند، و دیـرتر مـی‌شکند. تـفاوت دیگر اینست که بلندی دَرِ کاخ و قاب آن بیشتر از در ورودی آرامگاه می‌باشد. بهرحال، از روی کاخ مـنقوش بـرجبههٔ آرمگاه، میتوان خصوصیات گُم شدهٔ کاخ تچر را بازسازی کرد. ساقـهٔ ستونـها صاف است و احتمالاً ستونـهای چوبی را می‌رسانیده که روی آن‌ها را با گچ اندود کرده و مـزیّن و رنگین ساخته بـودند. سرستونـها شکل گــاو

دوسر داشته‌اند و به‌رنگ آبی (و احتمالاً رنگهای دیگر) مزیّن بوده‌اند ارتفاع کل ستونهای آرامگاه به ۶/۲۲ متر میرسید ولی ارتفاع ستونهای کاخ اندکی کمتر (۵/۹۳ متر) بوده است. بروی سرستونها، شاه تیرهای ستبر چوبی (از چوب سدر یا سرو) کشیده بودند و برفراز اینها هم تیرهای دیگری نهاده بودند تا استواری مضاعف داشته باشند. تیرهای کوچکتر را بر روی شاه تیرها قرار داده بودند، و پیشانی و رخِ بام با دندانه‌هائی که نشانهٔ سر تیرهای عمودی می‌باشند آراسته‌اند. درگاه ورودی میان دو ستون مرکزی کنده شده است و سردری مکعب مستطیلی و تاجی با شیارهای عمومی دارد، و قاب آن بشکل مضرس سه پله‌ای می‌باشد. این درگاه دو لنگه در داشته، در دو جانب کف درگاه رو به‌داخل دهلیز آرامگاه، دو شیار بزرگ شیب‌دار کنده بودند تا بتوان درها را در آنها بحرکت درآورد و به‌جلو راند و باز کرد. فقط دو تکهٔ بالائی درها بجای مانده است و قسمتهای پائینی از میان رفته‌اند پشت اینگونه درها سنگهائی اندازه و جفت شیارهای شیب‌دار می‌ساخته و می‌نهادند تا چون در را ببندند، در درون شیارها افتاده، گودیشان را پر کند و هموار سازد.

۲ ـ سنگ نوشتهٔ ب

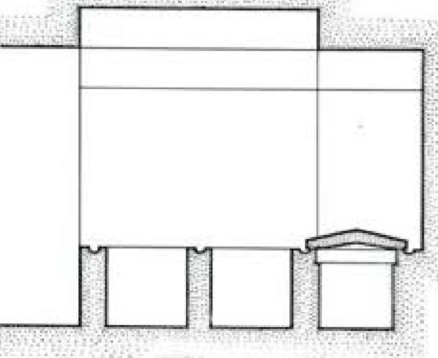
بردیوار کاخ منقوش برآرامگاه، در فاصلهٔ میان ستونها، کتیبه‌هائی نقر کرده‌اند، فقط غربی‌ترین قسمت خالی مانده است. برقسمت پهلو دستی آن (سمت غرب درگاه) متن فارسی باستان «نبشته داریوش در نقش رستم به‌نشانه ب (DNb)» در ۶۰ سطر منقور است که ترجمهٔ آن را پایین‌تر خواهیم آورد. برسمت شرقی درگاه متن عیلامی همان نبشته کنده شده، و بر شرقی‌ترین قسمت متن آکدی را کنده‌اند. در زیر متن عیلامی، نبشته ایست به‌خط آرامی از دورهٔ بعد از هخامنشی، که هرتسفلد در ۱۹۲۴ متوجه، آن شده، ولی این کتیبه چنان گزند یافته است که چیزی از آن مفهوم نمیشود، و ما بعد در بابش سخن خواهیم راند.

د ـ قسمت ناتمام پائینی

شاخهٔ پائین صلیب آرامگاه کاملاً از نقش تهی است، و حتّیٰ پائین آن را نتوانسته‌اند درست تمام کنند، چون قدری از سنگها را نکنده گذارده‌اند و به‌همین سبب این قسمت دندانه دندانه شده است. امّا همین تکهٔ ناتمام نحوهٔ تراشیدن آرامگاه‌ها را برایمان توجیه می‌کند، و معلوم می‌دارد که اوّل تکه‌ای رگه‌دار را می‌یافتند و رگه‌اش را بزرگ کرده، تکه‌ای چوب (= گاوه) خشک در آن می‌نهادند و برروی چوب آب می‌ریختند تا منبسط شود و تکهٔ سنگ رگه‌دار را بترکاند و پائین اندازد، و این شیوه را ادامه داده، پائین می‌رفته‌اند تا بانجام رسد. اینکه خشیارشا و جانشینانش این قسمت را ناتمام رها کرده‌اند، می‌رساند که پس از مرگ شاهنشاه هخامنشی، دیگر دست زدن به‌آرامگاه ممنوع بوده زیرا که حالت تقدّس داشته است.

هـ ـ درون آرامگاه

در جلو آرامگاه ایوانی دراز و کم عرض تراشیده‌اند که از میانش درگاه ورودیِ توصیف شده در بالا



۱۴ ــ آرامگاه داریوش بزرگ: الف، نقشه کلی، ب، مقطع قبور وسطی

بدرون دهلیزی بلند و باریک هدایت می‌کند. محور طولی این دهلیز موازی با جبههٔ بیرونی آرامگاه است، و ۱۸/۷۲ متر درازی و ۲/۱۳ متر پهنا و ۳/۷۰ متر بلندی دارد و سقفش کاملاً مسطح می‌باشد. درست روبروی درگاه ورودی و عمود بر محور طولی دهلیز، اطاقکی مستطیلی در کوه کنده‌اند که ۲/۸۰ متر پهنا و ۴/۷۵ متر درازا دارد، سقفش صاف و همسطح سقف دهلیز است، فقط در ثلث درونیش بامی شیروانی شکل می‌یابد. کف اطاقک ۱/۰۵ متر از کف دهلیز بالاتر است، بنابراین اطاقک در حقیقت شکل طاقچه‌ای بسیار بزرگ را پیدا می‌کند. در کف این اطاقک، سه حفرهٔ مستطیل شکل صندوق مانند کنده‌اند که ۲/۱۰ متر طول و ۱/۰۵ متر ژرفا دارند و بنابراین کف آنها درست همسطح کف دهلیز می‌باشد. عرض هر حفره در بالا ۱/۰۵ متر است امّا لبه‌ای به‌ضخامت ۱۷/۵ سانتیمتر برایشان درست شده که کار قاب سرپوش را کُند و سرپوش را که تخته سنگی نیک تراشیده و دوشیبه بود، دقیق و بیمنفذ برروی حفره اندازد. از این روی، پهنای اصلی حفره فقط ۹۸ سانتیمتر می‌باشد. این سه حفره برای جای‌دادن مردگان ساخته شده بوده، و ظاهراً حفرهٔ درونی ــ که سقف شیروانی دارد ــ مدفن داریوش بزرگ بوده است و دو حفره کناریش قبور پدر و مادر وی. برای اینکه بخار و چکهٔ آب ناشی از نم و یا نفوذ باران و برف، درون صندوقهای سنگی را تر نکند، آبراهه‌های بسیار باریکی در سه طرف اطاقک کنده‌اند تا آب را بدرون جوی باریکی در کف دهلیز و کنار دیوار هدایت کند.

اول می‌خواسته‌اند دو اطاقک قرینه در دو جانب اطاقک نخستین بکنند، امّا چون چند متری بسوی دست راست پیش رفتند، بهرگه و عیب بزرگی در سنگ کوه برخوردند و ناچار شدند آن سوی را رها کرده، به‌دست چپ بروند و درازای دهلیز را در آن طرف دو برابر کنند و دو اطاقک طرح ریخته را در آن قسمت بکنند. این دو اطاقک هم همین اندازه و شکل اطاقک نخستین را دارند اما سقفشان شیروانی است و طاق گوشه‌ای می‌خورد و دهنهٔ ورودیشان نیز بازتر است، و برای هرکدام از قبرهایشان آبراههٔ جداگانه آماده کرده‌اند که همه یکی شده، به‌جوی باریک کف دهلیز می‌رسد، و این جوی در حفره‌ای که در گوشهٔ راست دهلیز کنده‌اند، فرو می‌رود و به‌بیرون راه می‌یابد.

اِنتسابِ قُبُور

هیچ نشانهٔ و مدرکی برای انتشاب این نُه قبر به‌افراد مشخصی نداریم. امّا همچنانکه اشمیت توجه داده است، در همهٔ آرامگاههای هخامنشی، اول از همه قبر یا قبور روبروی درگاه ورودی را می‌کنده‌اند و بنابراین قبر پادشاه هخامنشی همیشه در یکی از حفره‌های روبروی درگاه ورودی بوده است. امّا چون در آرامگاه داریوش اطاقک روبروی درگاه سه قبر دارد، دقیقاً معلوم نیست کدام‌یک برای شخص خودش کنده شده بوده است. اگر داستان فرو افتادن و مردن پدر و مادرش درست باشد، و اگر آنان را درون آرامگاه داریوش دفن کرده باشند، می‌توان پذیرفت که دو قبر نخستین اطاقک روبروی درگاه از آن پدر و مادر داریوش بوده است، و قبر آخریِ آن اطاقک متعلق به‌خود داریوش. امّا در مورد شش قبر دیگر، مبنای کار بررسی‌ها و استنتاجات است که دقت کمتری دارند. دو مسئله باید مورد توّجه باشد: یکی اینکه آیا هر قبری فقط برای یک نفر بوده، یا اینکه

«استخوان‌دان» بوده است و بازماندهٔ چند مرده در آن دفن می‌شده است، دوّم اینکه چه کسانی امتیاز تدفین در آرامگاه شاهی می‌یافته‌اند. در مورد سئوال اول اشمیت و دیگران برآنند که هر قبر فقط برای یک نفر بوده است، با این همه آرامگاههای در سنگ کنده شده‌ای از دوره هخامنشی می‌شناسیم که فقط یکی دو قبر داشته‌اند و «خانوادهٔ» بانی آرامگاه از آن استفاده می‌کرده‌اند. در باب سئوال دوّم، اشمیت پس از بررسیهای دقیق و استادانه بدین نتیجه رسیده است که برخی از نزدیکترین کسان داریوش در قبور دیگر مدفون بوده‌اند. معهذا، شاید این فرضیه را هم بتوان پیش کشید که شش قبر دیگر آرامگاه برای «شش یاور» داریوش آماده شده بوده است. همانها که کمکش کردند تا به‌پادشاهی رسد و تاج و تخت هخامنشی را از گئوماته‌مغ و هوادارانش پس گیرد، زیرا که وی همواره نسبت بدانان احترام و محبت فراوان می‌نمود و ظاهراً روی خود آرامگاهش نیز نقششان کرد.

اشمیت برای دریافتن اینکه چه کسانی در آرامگاه داریوش مدفون بودند، نزدیکترین کسان را برمی‌شمارد و نتیجه میگیرد که شاید شاهبانو هَئوتسا ــ مادر خشیارشا ــ و ملکهٔ ارتیستونه (زن سوگلی داریوش) که هر دو دختران کورش بزرگ بودند، و شاهزاده ویشتاسپه (پسر آتوسا) و شاهزادگان گئوبرو (گبریاس) و ارشامه (پسران ارتیستونه)، در آرامگاه شاهنشاه بزرگ دفن شده باشند، و باحتمال ضعیف ارتبان (برادر شاهنشاه ــ که اندرزبَدِ وی و خشیارشا و زمانی نایب‌السلطنهٔ ایران بود) و ابروکوماس و هی‌پرانتس (دو پسر داریوش که در نبرد ترموپیل کشته شدند) را نیز جزو کسانی می‌داند که در دخمهٔ داریوش جای گرفتند.

شیوهٔ دفن

امّا اینکه داریوش و یارانش را چگونه درون صندوقهای سنگی گذارده‌اند، بطور دقیق روشن نیست. قرائنی دردست است که کالبد افراد خاندان شاهی را مومیائی می‌کردند، و با وسائل مهّمی از زندگیشان بدرون قبر می‌گذاردند چنین می‌نماید که کالبد را درون صندوقی از فلز یا چوب (احتمالاً چوب سدر، همچنانکه در مصر معمول بود) می‌هشتند و آن صندوق را با رنگها و گوهرهای بسیار می‌آراستند (به‌همین جهت بعدها صندوقها را شکسته به‌تاراج برده‌اند). تنها در مورد آرامگاه کورش و محتویات آن اطلاعات کافی دردست است و چون اینجا هم با نزدیکان و یارای وی سروکار داریم، آنچه را در باب وی می‌دانیم، بعنوان الگوئی برای قبور دیگر شاهنشاهان هخامنشی توصیف می‌توانیم کرد. هنگامیکه اسکندر مقدونی بر ایران دست یافت، خواست که آرامگاه کورش بزرگ را ببیند، زیرا «معتقد بود که پر از زر و سیم است»[1]. پس دستور داد آن را باز کردند و درون آنرا دید[2]. از میان همراهان وی آریستو بولوس نامی بود که بعدها تاریخ‌اسکندر را نوشت و کتاب وی را آریانوس و دیودوروس سیسیلی دردست داشته، و از آن نقل کرده‌اند. آریانوس نوشته است:[3] «[اریستوبولوس] می‌گوید:

1 – Quintus Curtius, X, 1:30f.

2 – Strabo, *Geography*, XV.3:7.

3 – Arrianus, *Anabasis*, VI, 29.

آرامگاه کورش در «بوستان شاهی» در پاسارگار بود و گـردش بـاغی از درختان گـوناگون درست کرده بودند، و جویبارها از میان آن مـیگذشت، و چمنزارها داشت کـه از چمن و علفهـای خـرّمی پوشیده بود. خود آرامگاه شالوده‌ای مکعبی داشت که از سنگهـای نـیک تـراشیدهٔ مکعـب شکل برآورده بودند. بالای این شالوده اطاقی بود با سقف سنگی، و دری داشت که مردی، آنهم کوچک اندام، از آن به‌اطاق می‌توانست درآید. درون اطاق، تابوتی زرین بود که کـالبد کـورش در آن دفـن شده بود، بعلاوه تختی نهاده بودند که پایه‌هایش از زرناب بود و فرش رویش از قالیچه‌های بابلی و فرش زیرش از قالیچه‌ها (بارداهای) ارغوانی؛ روی تخت قبائی و نیم‌تنه‌هائی کار هنرمندان بـابل افکنده بودند. از اینها گذشته، همچنانکه وی [یعنی اریستو بولوس] مـی‌گـوید: رداها و شلوارهای مادی آسمان‌گون آنجا گذارده بودند، و جامه‌های دیگر (برخی ارغوانی و برخی به‌رنگهای دیگر) و نیز طوق و تیغ گوشوارهای زرّین گوهرنگار [و سپری شاهانه و دو کـمان سکائـی[1]] آنـجا بـود، و میزی هم در اطاق گذارده بودند [و رویش پیاله‌ها بود[2]]، و در میانهٔ تخت تابوت را نهاده بـودند کـه کالبد کورش را نگهداری می‌کرد. و در نزدیکی این آرامگاه، بنائی کوچک برآورده بودند و مسکن مغانی بود که متولّیان آرامگاه بشمار میرفتند و تولیّت آن از زمـان کـمبوجیه [۵۳۰ ق. م.] پشت در پشت تا کنون [یعنی ۳۳۰ ق. م.] در خاندان آنان مانده بود. دربـار شاهی بـرای ایـنان هر روز یک گوسفند، مقدار معینی آرد و خوراکهای دیگر و شراب و جیوه می‌پرداخت، و هر مـاه اسبی بـدانان می‌داد تا برای [روان] کورش قربانی کنند.»[3]

هنگامیکه اسکندر در شرق ایران و هند سرگرم تـاخت و تـاز بـود، در آرامگاه کـورش را شکستند و محتویاتش را به‌تاراج بردند، حتیٰ تخت و تابوت را هم پاره و ناقص کردند تا ببرند امّا چون سنگین و بزرگ بود نتوانستند، و کالبد کورش گزند فراوان دید و از هم پـاشید. اسکندر در بـازگشت از ایـن بـاب خشمگین شد، و شاهزاده‌ای پارسی را باتّهام این دزدی گرفته، با شکنجه کشت اگرچه همه می‌دانستند کـه کـار کـارِ وی نـبوده است، و پلوتارخوس میگوید که **این جنایت بر دست یکی از بزرگزادگان مقدونی به‌نـام پُـلیماخوس پـلائی انجام شده بود.**[4]

به‌هر حال این چنین بود وضع آرامگاه کورش بزرگ، که اسکندر ادّعا مـیکرد احترامش مـی‌گـذارد، و روانش را می‌ستاید. سرنوشت آرامگاه دیگر پادشاهان و بزرگان ایرانی نیز قـطعاً بـه‌همین مـنوال بـوده است. و حتی در دورهٔ قاجارها، این آرامگاه‌ها را کنده‌اند تا آنچه را بیابند بربایند. بنابراین، همهٔ آنان تهی و غم‌بار و تـنها مانده‌اند، و روان خداوندانشان بما چشم دوخته‌اند که نگهبانیشان کنیم و ارجشان نهیم.

۱ ــ این مطلب را از کونتوس کورتیوس گرفته‌ایم.

۲ ــ این مطلب را استبرابو بنقل از آرستوبوس افزوده است.

۳ ــ ایرانیان کهن و پاره‌ای دیگر از خویشاوندانشان (مثل سکاها و تراکیه‌ایها) اسب را برای ایزد مـهر (بـا ایـزد خـورشید) قربانی میکردند البته در اینجا با قربانی برای یک قهرمان ملّی که آفتاب جلال و بزرگی مـلّتی را بـدرخشش درآورد سرو کـار داریم.

4 – Plutarchus, *Alexonder*, 69.

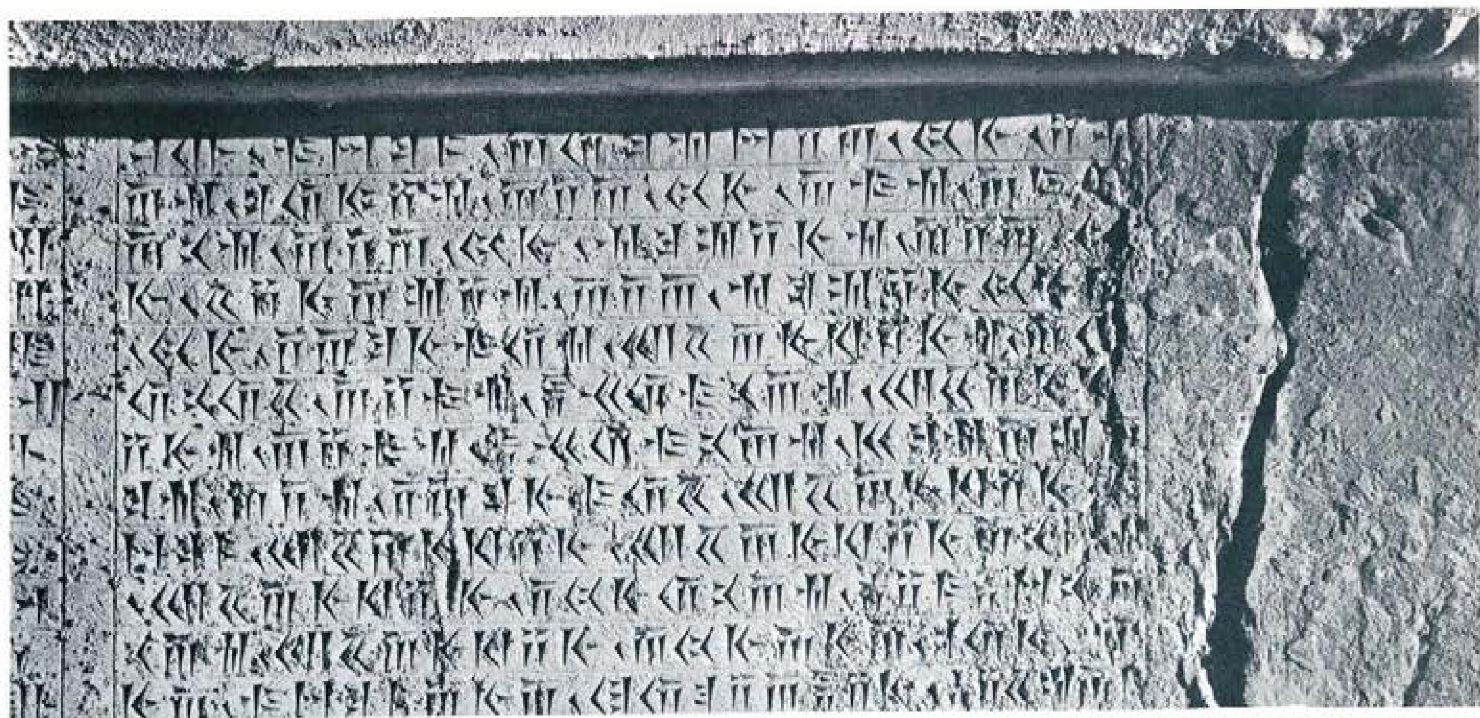
سنگ‌نوشته‌های آرامگاهِ داریوش

بجز سنگ‌نوشته‌هائی که گئوبرو و اسپه‌کانه را معرفی میکند، و «پهلو نبشته»هائی که معرف اورنگ برانست و نبشتهٔ آرامی که متعلق به‌دورهٔ بعد از هخامنشی است، دو نبشتهٔ بزرگ هر یک به‌سه زبان (فارسی باستان، عیلامی و بابلی یا آکدی) بر آرامگاه کنده‌اند. نخستین بر جبههٔ بالائی است و به‌نام «سنگ‌نوشتهٔ داریوش در نقش رستم بنشان الف (= DNa)» مشهور است و دوّمی بر کنار درگاه ورودی آرامگاه و به‌نام «سنگنوشتهٔ داریوش در نقش رستم به‌نشان ب (= DNb)» معروف می‌باشد ــ هر دو متن جنبهٔ شاعرانه دارند، و تجلّی مؤثری از شخصیت و نبوغ داریوش‌اند، و خصوصیات آن رکن بزرگ تاریخ ایران را به‌نیکی روشن می‌سازند؛ هر دو سخنان خود شاهند، و از این روی تازگی و ظرافت و در عین حال شکوه و صلابت خاصّی دارند. ترجمهٔ آنها را معمولاً بصورت نثر آزاد بدست میدهند، امّا برای اینکه تأثیر بخشی و مفهوم پیغام آنها و زیبائی و دلنشینی کلامشان تا حد ممکن نگهداشته شود، ما در اینجا می‌کوشیم خصوصیّات اصلی‌شان را با ترجمه‌ای مبتنی بر جمله‌بندی خود داریوش منعکس سازیم. ترجمهٔ حاضر بر اساس گزارش رنالد ج. کنت می‌باشد

سنگ‌نوشتهٔ الف (بالائی):

خدای بزرگ اهورمزدا است
که این بوم را آفرید،
که آن آسمان را آفرید،
که مردم را آفرید،
که شادی مردمان را آفرید،
که داریوش را شاه کرد،
یگانه شاهی از بسیاری
یگانه سالاری از بسیاری.

من
داریوش شاهِ بزرگ(م)،
شاهِ شاهان،
شاهِ بومهای گونه‌گون زبان،
شاهِ این جهان دور و فراخ،
پور ویشتاسپ ــ نوهٔ ارشام،



۱۵ ـــ آرامگاه داریوش بزرگ، سنگنوشتهٔ الف فارسی باستان (به‌نقل از اشمیت)

هخامنشی تبار،
پارسی، پسر پارسی،
ایرانی، آریائی نژاد.

گوید داریوش‌شاه:
اینهاست کشورهائی
که من بخواست اهورمزدا
بیرون از پارس گرفتم،
برایشان فرمان راندم،
مرا باژ آوردند،
آنچشان از من گفته شدی
همان انجام دادندی،
قانونی کز آن مَنَست
پایدارشان نگهداشت:
ماد، عیلام، خراسان،
هرات، بلخ، سغد و خوارزم،
زَرَنْج، رُخَجْ، بومِ صد گاو،
گندارا، هندوستان،
خاک سکاهای هوم‌پرست
بوم سکاهای تیزخود
بابل زمین، آسورستان
کشور تازیان، مصر و ارمن،
کاپادوکیا، مرز لودیان
ولایت یونانیان آسیا
بوم سکاهای آنور دریا،
کشور تراکیان و مقدونیان
و یونانیها که خُودِ سپروار پوشند،
لیبی، حبشه، ولایت مکران
(و آن بوم که) کاریا (خوانند).

گوید داریوش شاه:
چون اهورمزدا جهان را

دستخوش آشوب دید،
آن را به‌من سپرد،
شهریاری مرا بخشید،
اینست که من شاهم!
این بوم را، بخواست اهورمزدا
زآشوبْ، من رها کردم
و برجاش پایدار بنشاندم
هرآنچه گفتم به‌مردم این مرز
بکامِ من، همان کردند.
هان مردا! هرآینه بیاندیشی:
«چند است شمار آن بومها
که داریوش شاه زیر فرمان داشت؟»
پس چشم برآن نقشها دوز
که اورنگ را بردوش دارند
آنگاه خواهی دانست.
آنگاه بروشنی خواهی دید:
که نیزهٔ پارسی مردی
تاچه مرزهای دور فرا رفته!
آنگاه بروشنی دریابی
که پارسی مردی بدور از پارس
بسی رزم جسته، نبرد آورده!

گوید داریوش شاه:
اینها که انجام پذیرفتست،
همه را بخواست مزدا کرده‌ام؛
اهومزدام یاری کرد
تااینهمه بانجام رسید.
چنان باد که اهورمزدا مرا
و این خاندان شاهی و میهنم را
از گزندها دور داراد!
از اهورمزدا چنین می‌خواهم!
بادا که اهورمزدای بزرگ

مرا این بویه‌ها برآرد!

هان مرد! آنچه اهورمزدا فرمود
تو را ناخوش میایاد!
رَهِ راستی فرو مگذار
و آشوب برمخیزان!

سنگنوشتهٔ ب (پائینی):

خدای بزرگ اهورمزداست
که این شگرفت دستگاهِ دلپسند
ـــ که پدیدار است ـــ بیافرید،
که شادی مردمان را بیافرید،
که داریوش شاه را
خرد بخشید و تخشائی.

گوید داریوش شاه:
چنانم، بخواست اهورمزدا،
که راستی را دوست دارم
و بدی را دشمن؛
پسندم نیست که توانائی بینوائی را ستم کند،
یابزرگی از زیردستی زور بشنود.
هرآنچه داد باشد آن پسند من‌افتد.

دروغ زنان را دوست نی‌ام،
در دل خویش تخم کین نمی‌کارم،
به‌تندیهام با خِرَدْ، نیک چیره‌ام.

کسی که همراهیْ همدستی کند،
درخور کوشش وی پاداشش دهم؛
آنکوگزند رساند و ستم کند،

بایسته و باندازه گوشمالش دهم؛
نمی‌خواهم کسی زیان رساند و سزا نبیند.
آنچه کسی ببدخواهی دیگری گوید
مرا پذیرفته نمی‌آید
جزآنکه بر راهِ قانونِ نیک،
گواه راست آردُ داوری بیند.

زآنچه کسی فراخورِ حال خویش
از بهر من کند یابمن فراآرد
آن به‌کام من شیرین آید،
و خوشنودیمْ بی‌کرانه باشد.

ادراک و اراده‌ام چنین است
هرآینه تو زآنچه بردست من رفته
ــ چه در زادگاهم، چه در آوردگاه ــ
(اثری) بینی، یا چیزی بشنوی
(بدانی) که ایدونست تخشائیم
فراتر و تیزتر از اندیشه و دانستن.

اینست تخشائیم، خدایم گواست:
ــ تاجائی که توش و توان دارم ــ
در جنگجوئی نبرده‌ای خوبم.
آنگاه که در میدان رزم باشیم
چون کسی را زدور بینیم
به‌نیروی ادراک و خِرَد
دانم که دُژ اندیش باشد
یا که پِهجوی و نیکخواه؛
با ادراک و ارادهٔ خویش
نخستین کسی هستم
که تصمیم میگیرم کار شایسته را
چون دشمنی را بینم و چون دوست داری را

ورزیده مردی‌ام، هم بدست، هم به‌پا
بهنگام سواری، سوار کاری نیکم،
بگاه کمان کشی، تیر افکنی چیره دست.
ــ خواه از فراز باره، یاکه بی‌ستورــ
در نیزه‌وری، نیزه‌وری خوبم
ــ خواه از روی اسپ، خواه از روی خاک ــ
هنرهائی که اهورمزدا بمن بخشیده
ــ و توانسته‌ام به‌کارشان گیرم ــ
براینگونه‌اند.
هرآنچه بردست من رفته است
همه را با هنرهای خویش
ــ که اهورمزدایم عطا فرمودست ــ
بانجام رسانیده‌ام.
ای بشر! دریاب به‌نیکی که من
چسانم، و هنرهام چه‌اندازه،
و برتریمْ چگونه و تاکجا!
مگذار آنچه در این باب شنوده‌ای
برتو نادرست نماید.
آنچه اینجا (نبشته‌اند) بنگر،
روامدار که قانون شکن باشی
یا که قانون برکسی نهان ماند.

یک کتیبهٔ دیگر (به‌زبان آرامی) برآرامگاه داریوش نقرشده است که ثابت گشته از دورهٔ بعد از هخامنشی است (شمارهٔ ۱۸) و درباب آن بعداً سخن خواهیم گفت.

رنگ آمیزی نقوش

نقوش روی جبههٔ آرامگاه داریوش روز اوّل از رنگ می‌درخشیده است و چنان تأثیر بخش بوده که گفتی زنده است. اشمیت آثار رنگ آبی برروی سرستون چند تا از نیم ستونهای آرامگاه تشخیص داده است و میگوید که برخی از حروف عیلامی و فارسی باستان کتیبهٔ بالائی اثر رنگ آبی را نگهداشته‌اند، و می‌افزاید که دلیلی نیست در رنگین بودن حروف همهٔ کتیبه‌ها شک کنیم.
بگفتهٔ اشمیت، آثار رنگهای آبی، قرمز قهوه‌ای و سبز برلبهٔ طاقچه مانندی که اورنگ بران ردیف

پائینی رویش ایستاده‌اند، می‌رساند که این پیکره‌ها را دقیقاً و جداگانه رنگ کرده بوده‌اند و در حقیقت میتوان پذیرفت که همهٔ نقوش رنگ‌آمیزی شده بوده‌اند و از این قراین استنتاج باید کرد که نقوش بالائی (شاه، «فرشاهی» و آتشدان) هم برنگهای مناسبی ملّون بوده‌اند، و سنگ سفید شیری رنگ بهنگام نوتراش بودن خود، زمینهٔ بسیار تأثیر بخشی برای نقوش رنگین بوجود می‌آورده است.

آرامگاه داریوش بزرگ سرمشق دیگر آرامگاه‌ها و اساس دانسته‌های مادر باب آنها می‌باشد و به‌همین دلیل آنرا بتفصیل توصیف کردیم. در مورد سه آرامگاه دیگر لزومی به‌شرح نمی‌بینیم، و در سخن از آنها، تنها نکات مهّم و یا مورد اختلاف را باز خواهیم نمود. اینجا رواست دوباره یادآور شویم که از چهار آرامگاهِ نقش رستم، تنها آرامگاه داریوش بزرگ است که انتسابش کاملاً قطعی است زیرا کتیبه دارد و انتساب بقیه مبتنی برمقایسه و استنتاج می‌باشد.

چهارمین اثر (= جایگاه ۲۳)

آرامگاه خشایارشا

خشایارشا پسر داریوش بزرگ و دخترزادهٔ کورش ــ بنیادگذار شاهنشاهی ایران بود. وی در حدود ۵۲۰ ق. م. تولد شد و در جوانی کارهای مملکت‌داری را از پدر آموخت و ورزیدگی یافت، و مدتی فرمانروای بابل شد. با آنکه پسر بزرگ داریوش نبود، به‌احترام خون کورش و نیز شخصیّت والای خودش ولیعهد پدر شد و در ۴۸۶ ق. م. جانشین او گشت. بگفتهٔ هرودتوس (**کتاب هفتم**، بند) خشیارشا خوش اندامترین مرد آسیا بود، و از خلال روایات یونیان که دشمن خونیش بودند، بخوبی می‌توان پی برد که هنردوست و بزرگوار و مشورت‌پذیر و دانش‌پرور و خوش‌ذوق و دلیر بوده است، اما خودکامه و در امور دینی متعصب و در امور دینوی هوسباز بوده. وقتی که به‌تخت نشست، سپاهی کار دیده با سپهبدانی رزمجوی آمادهٔ رفتن به‌یونان شده بودند تا انتقام شکستی را که در ماراتن خورده بودند، بکشند. خشیارشا که جنگ‌طلب نبود، و هنرها را بیشتر از ستیزه‌گری می‌ستود، شش سال جنگ را پس انداخت، ولی چون کنایه‌اش زدند که قدر تاج و تخت داریوش و کورش را نمی‌داند، و اولین شاهی خواهد بود که ایران را پیشرفت نداده است، به‌لشکرکشی به‌یونان تن در داد و در دوسه مورد شکست خورد و به‌ایران بازگشت و پانزده‌سال دیگر بزیست. وی در این مدّت سرگرم تمام کردن بناهایی بود که پدرش آغاز کرده بود، و خودش نیز تالارها و کاخهای بلند و باشکوه ساخت، و هنر سنگ‌تراشی هخامنشی در دورهٔ او به‌اوج کمال خود رسید. در ۴۶۵ ق. م. شبی دو تن از یارانش او را کشتند و پس از ماجراهائی پسرش اردشیر را به‌تخت بنشاندند (ولی وی کین پدر را از آنان گرفت). کالبد خشیارشا را به‌نقش رستم آورده، در آرامگاهی که به‌فرمان وی در ۱۰۰ متری شرق و شمال‌شرقی آرامگاه داریوش بزرگ برایش آماده شده بود، دفن کردند. جبههٔ این آرامگاه بطورکلی همان خصوصیّات جبههٔ آرامگاه داریوش دارد، از این‌جهت، بتفضیل شرحش نمی‌دهیم و فقط پاره‌ای از جزئیات را ذکر میکنیم.

جبههٔ آرامگاه خشیارشا هم چهار صلیب مساوی دارد در بالا «فرَکیانی» و ماه (هلال گوی‌دار) و آتش شاهی برفراز آتشدان پایه‌دار و نقش خشیارشا در حال نیایش را کنده‌اند، ولی از کتیبه هیچ خبری نیست. تاج خشیارشا خراب شده و بهمین دلیل خوب مشخص نمی‌شود و ظاهراً کنگره‌دار بوده است، اما جزئیات دیگر بهتر از آرامگاه داریوش مانده است. بر جوانب شاخهٔ بالائی صلیب این افراد نقش شده‌اند: یک نیزه‌دار، یک کمان‌کش و یک نیزه‌دار دیگر (یکی بالای سر دیگری) بر قاب دست چپ، و سه «پارسی» بر قاب دست راست و قرینهٔ آنان، سه‌ردیف دوتائی نیزه‌دار «پارسی» بر دیوار سمت چپ، و سه «پارسی» بر دیوار سمت راست. نقش اورنگ بران و کاخ همه مثل آنست که در مورد آرامگاه داریوش دیدیم، ولی دهلیز آرامگاه خشیارشا کوچک است (۳ متر در ۶/۶۰ متر) و تنها یک اطاقک دارد که درست روبروی درگاه است و در آن سه قبر کنده‌اند. قبرها کمی بزرگتر از قبور آرامگاه داریوش‌اند امّا سرپوش مقعر دارند. سقف اطاقک و دهلیز بحالت طاق

منحنی است و ارتفاع دهلیز باندازهٔ بلندی دهلیز آرامگاه داریوش یعنی ۳/۷۰ متر می‌باشد.

علل انتساب این آرامگاه به‌خشیارشا اینهاست:

۱ ــ بیش از هر آرامگاه دیگری در خصوصیّات سنگ‌تراشی و کارهای هنری، دورهٔ داریوش و خشیارشا را بیاد می‌آورد.

۲ ــ در سمت راست آرامگاه داریوش واقع شده، و از لحاظ نقوش بدان شباهت فراوان دارد.

۳ ــ این آرامگاه را در سینهٔ صخره‌ای عمودی کنده‌اند که وقت چندانی برای تراشیدنش لازم نمی‌بوده است، در حالیکه آرامگاه طرف چپ آرامگاه داریوش را در صخره‌های شیب‌دار و برجسته تراشیده‌اند که وقت بیشتری می‌خواسته، و معلوم است که آنکه جای بهتر را برگزیده، لابد زودتر دست بکار شده است.

۴ ــ محور طولی دهلیز آن درست موازی با جبههٔ بیرونی آرامگاه است، و این خصیصه را دیگر فقط در آرامگاه داریوش می‌توان یافت و آرامگاه‌های دیگر چنین دقّت و موازنه‌ای ندارند.

تاریخ آرامگاه خشیارشا را میان ۴۸۰ و ۴۶۶ ق. م. تخمین میتوان زد. هیچ‌مشخص نیست که چه‌کسانی باوی دفن شده‌اند. مادرش که لابد در آرامگاه داریوش دفن شده، و شاه‌بانویش، امیستریس، نیز که چهل سال پس از وی بزیست، و گمان نمیرود که در آنجا دفن باشد. شاید دو تن از برادران و یا فرزندانش باوی شریک شده‌اند.

B-B برش عمودی

A

A-A برش عمودی

B

N m.

A

A

B

B

C برش افقی

۱۶ ــ آرامگاه خشیارشا: نقشه و مقطع (بنقل از اشمیت)

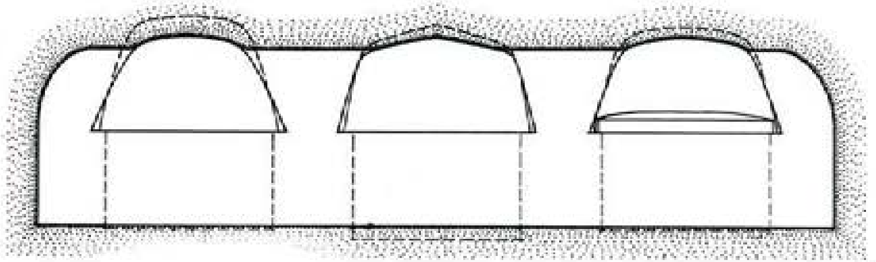


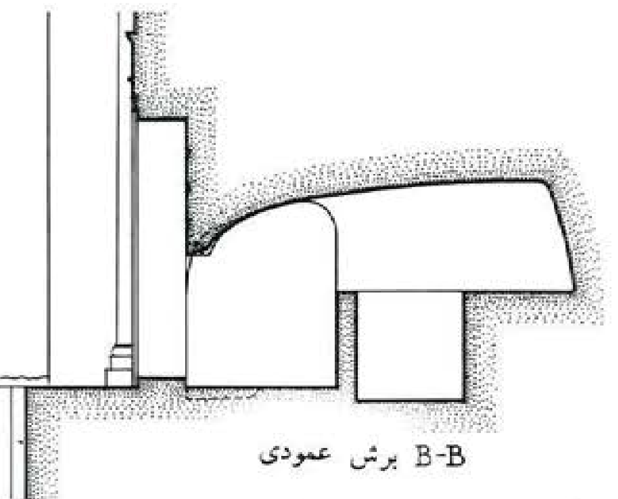
پنجمین اثر (= جایگاه ۱۲)

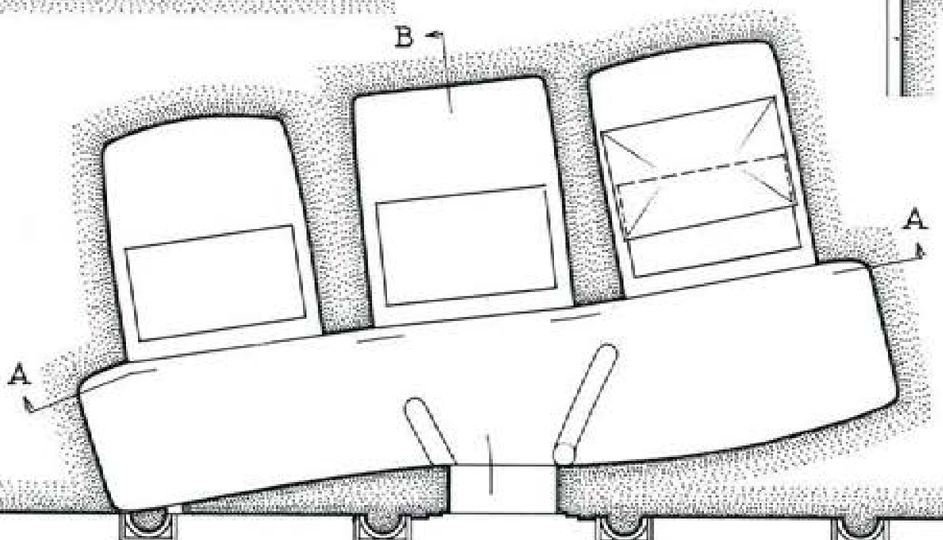
آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی

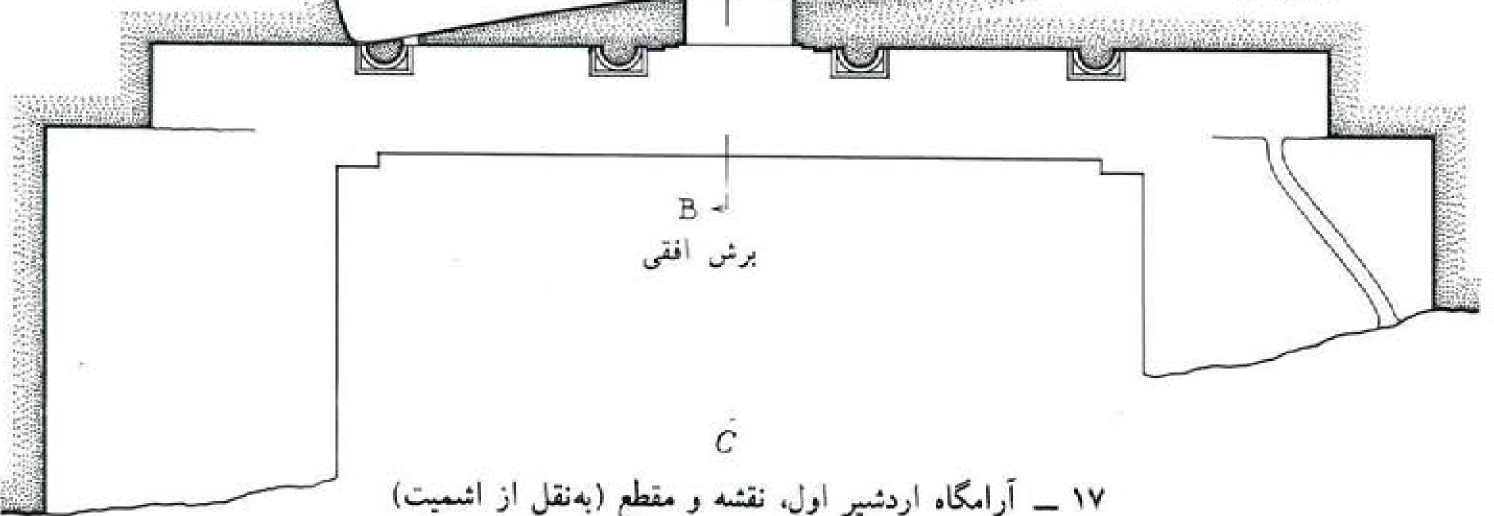
شاهنشاهی اردشیر یکم در ۴۶۵ ق. م. با توطئه‌ها و جنگهای داخلی آغاز شد، و پس از اندک زدوخوردهائی با یونانیان و مصریان، آرامشی برقرار گشت که به‌اردشیر فرصت داد در دربار خود کامرانه و پرتجمّل بسر برد. در اواخر کارش جنگهای پلوپنزوس میان یونانیان فرصت و فراغت بیشتری برایش پیش آورد. اردشیر یکم توانست کاخهای باشکوه در تخت‌جمشید و شوش برپا کند، و آنچه را که پدرش ناتمام نهاده بود، بپایان برساند. اتمام تالار صد ستون و کاخ مرکزی در تخت‌جمشید کاروی بود و یک کاخ بزرگ دیگر با پلکانی منقوش به‌سی هیئت هدیه‌آور در گوشهٔ جنوب غربی تخت‌جمشید ساخته بود که تقریباً بکلّی از هم پاشیده و تا اندازه‌ای نابود شده است. اردشیر یکم سخت زیر نفوذ مادرش ملکهٔ امیستریس بود، و در ۴۲۳ ق. م.، وقتی که نزدیک ۶۰ سال داشت از جهان رفت؛ کالبد او را به‌نقش رستم آورده، به‌دخمه‌ای که در ۳۷ متری سمت چپ آرامگاه داریوش بزرگ کنده بودند، گذاردند.

جبههٔ آرامگاه اردشیر یکم اساساً مثل دخمهٔ داریوش است ولی بسیار گزند دیده و کهنه شده. از تفاوتهای مختصر این دو، یکی آنست که در آرامگاه اردشیر پایهٔ «آتشدان» کوتاهتر است و «فرّکیانی» فقط یک حلقه، آنهم صاف و بی‌مهره، بیشتر ندارد. کلاه «آزادگان شش‌گانه» همهٔ مویشان را می‌پوشاند و حالت حلقه ندارد. درون آرامگاه به‌تقلید از آرامگاه داریوش کنده شده و سه‌اطاقک دارد، امّا تفاوتهای عمده‌ای آشکار است. بی‌دقّتی و عدم مهارت سنگتراشان چنان بوده که دهلیز به‌صورت مکعب‌مستطیلی بی‌قواره و کم‌ارتفاع درآمده است (بلندی از کف تا سقف ۲/۴۰ متر، عرض از ۱/۹۰ تا ۲/۲۰ متر و طول ۱۰/۶۵ متر)، و به‌هیچ‌وجه موازی با جبههٔ آرامگاه نیست، بلکه گوشهٔ جنوب شرقیش تنها چند سانتیمتر با دیوار جبهه فاصله دارد در حالیکه گوشهٔ شمال غربیش بسیار در کوه پیش رفته است. اطاقکها را هم بدون‌دقت و کمی‌کج و کوله ساخته‌اند، و در هر کدام فقط یک قبر کنده‌اند. که از اینها، لابدآنکه روبروی در است و وضعیّت آراسته‌تری دارد. برای خود اردشیر آماده شده بوده، و دو تای دیگر دو تن از نزدیکترین کسانش (شاید شاهبانو داماسپیا و شاهزاده خشیارشای دوّم که اندکی پس از اردشیر جان سپرد). علّت انتساب این آرامگاه به‌اردشیر یکم آنست که ریزه‌کاری و خصائص دورهٔ خشیارشا و داریوش را ندارد، و باید پس از دخمهٔ خشیارشا باشد، امّا چون دست چپ دخمهٔ داریوش بزرگ کنده شده، جایش بلافاصله بعد از خشیارشا می‌افتد. تاریخ تراشیدن آرامگاه اردشیر یکم را بین ۴۵۰ و ۴۳۰ تخمین می‌توان زد.

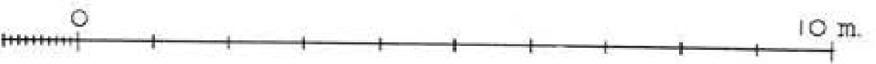


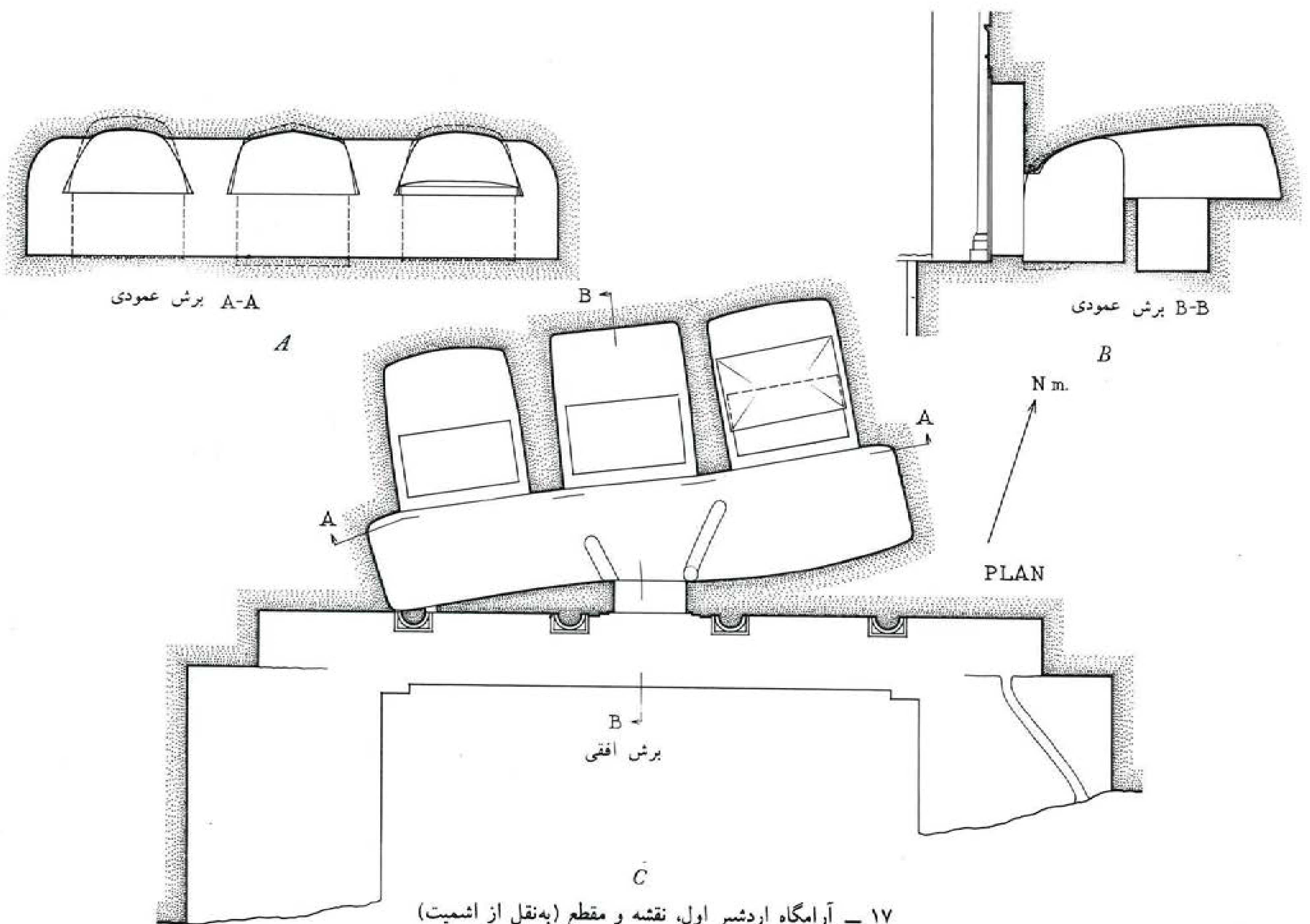






۱۷ ــ آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به‌نقل از اشمیت)





۱۷ ــ آرامگاه اردشیر اول، نقشه و مقطع (به‌نقل از اشمیت)

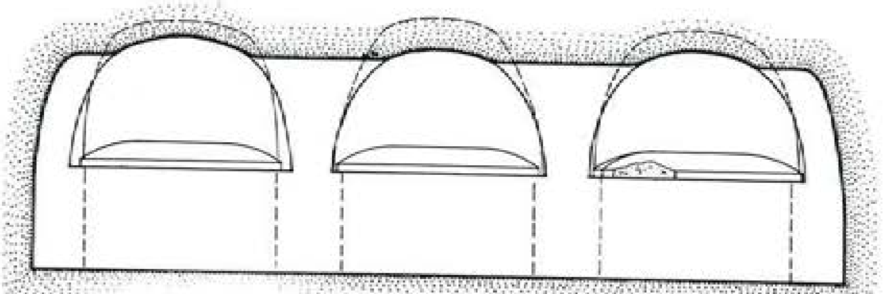
ششمین اثر (= جایگاه ۱۰)

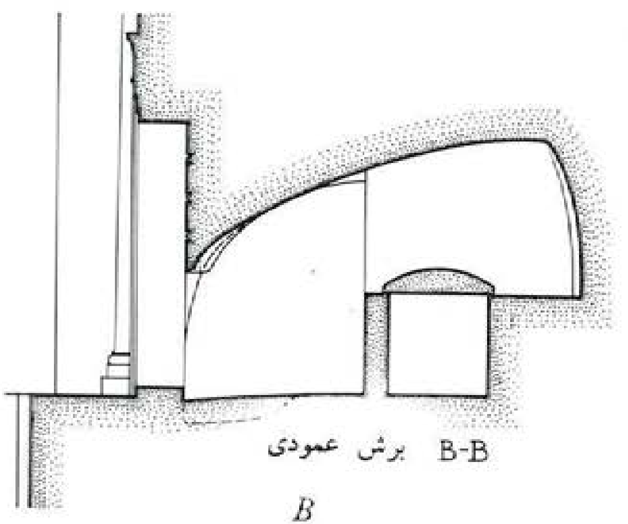
آرامگاه داریوش دوّم

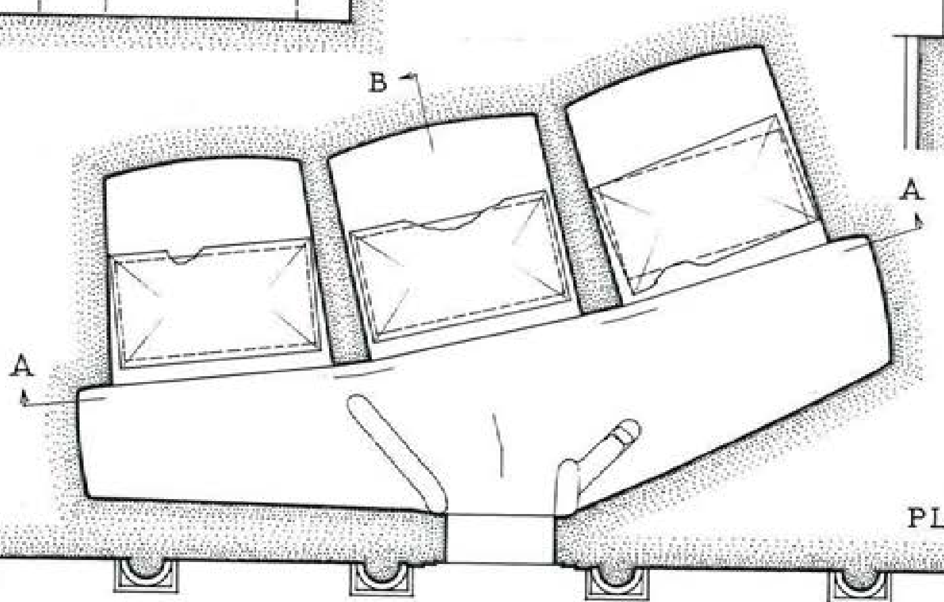
غربی‌ترین آرامگاه نقش رستم که حدود ۳۳ متری سمت جنوبغربی آرامگاه اردشیر یکم کنده شده، منتسب است به‌داریوش دوّم، که پس از جنگهائی خانگی به‌جانشینی اردشیر یکم رسید و از ۴۲۳ تا ۴۰۴ فرمانروائی کرد. وی اصلاً پادشاهی آرامش جوی و راحت طلب و ضعیف‌النفس بود، و بیشتر در بابل و شوش و در میان درباریان و خواجگان بسر می‌برد، و سخت زیر نفوذ زنش شاهبانو پروشاتی (پُرشاد ــ به‌یونانی پریساتیس) دختر خشارشا بود. دورهٔ وی بخاطر اینکه سه سردار نامی ایران (چیسه فرنه، فرنه بازو و کورش جوان) در کار سیاست و سرنوشت یونان دخالت کردند، اهمیّت سیاسی فراوان یافت، و بخاطر تبهکاریهائی که براثر نفوذ یا فرمان مستقیم پروشاتی سرزد، شهرت نابابی پیدا کرد.

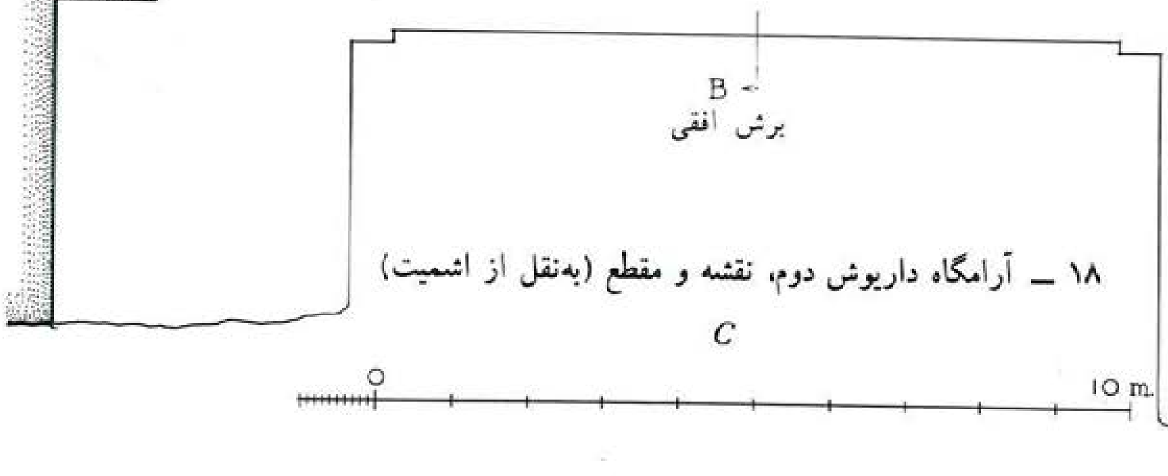
دلیل انتساب این آرامگاه به‌داریوش دوم این است که کنار دست (سمت غربی) آرامگاه اردشیر یکم قرار دارد و خصوصیّات آن را تقلید کرده است پس از لحاظ تاریخی «در پی» آن آمده بوده است. از سوی دیگر شیر شاخداری که برگوشه‌های اورنگ شاهی نقش است، پَرهای فلس مانندی پشت گردن و جلو سینه دارند که همانندشان را روی آرامگاه اردشیر دوّم و سوّم در تخت جمشید می‌بینیم؛ بنابراین این آرامگاه اندکی بیشتر از آنها تراشیده شده است. جبههٔ آرامگاه درست روبروی «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» است که ۴۵ متر دورتر از آن برپای می‌باشد، ولی این موقعیّت از روی عمد انتخاب نشده بوده است زیرا فاصلهٔ میان آرامگاه داریوش بزرگ و اردشیر ۳۷ متر است و همین فاصله تقریباً در انتخاب آرامگاه بعدی رعایت شده است در نتیجه، «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» که در فاصلهٔ ۷۰ متری جنوبغربی آرامگاه داریوش بزرگ برآورده شده بود. درست روبروی آرامگاه داریوش دوّم افتاده است.

جبههٔ آرامگاه داریوش دوّم هم همان صحنه‌ها را که دیدیم نشان می‌دهد: در بالا شاهنشاه در برابر آتشدان و زیر سایهٔ «فرّکیانی» و هلال گوی‌دار ماه ایستاده و در دو سوی او مهان و بزرگان درباری جای دارند، و اورنگ بران سی‌گانه اورنگ شاهنشاهی را می‌برند. در بسیاری از جایها نقوش گزند فراوان دیده‌اند و دقیقاً مشخص نیستند. درون آرامگاه تقریباً شبیه آرامگاه اردشیر یکم است: دهلیز بدون دقت و با محور کج (ناموازی با جبههٔ آرامگاه) کنده شده و تقریباً حالت مثلثی دارد که قاعده‌اش ۱۰/۸۰ متر طول دارد و پهنایش در مرکز ۲/۵۰ و در گوشهٔ راست ۱/۳۷۰ متر و در گوشهٔ چپ ۱/۴۰ متر می‌باشد؛ ارتفاع دهلیز به‌۲/۸۰ متر می‌رسد. سه اطاقک آرامگاه را با دقت بیشتری و بصورت مستطیل شکل درآورده‌اند و لابد آنکه روبروی در ورودیست تعلّق به‌داریوش دوّم داشته است و یکی از قبرهای جانبی را احتمالاً برای پروشیاتی آماده کرده بودند. انتساب قبر سوّمی در حال حاضر میسّر نیست. تاریخ تراشیدن این آرامگاه را میان ۴۲۰ و ۴۰۴ ق. م. تخمین می‌توان زد.







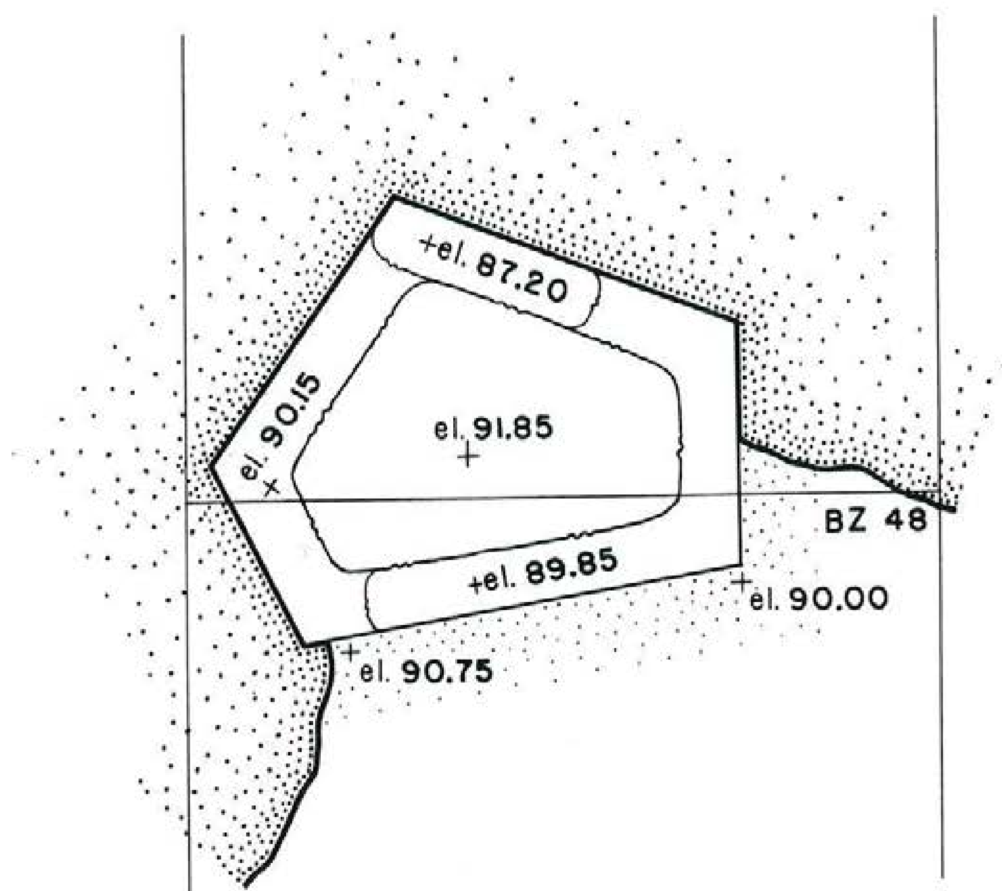




۱۸ ــ آرامگاه داریوش دوم، نقشه و مقطع (به‌نقل از اشمیت)

هفتمین اثر (= جایگاه ۵)
چاه آب در کنار کوه

اشمیت در پای کوه و ده پانزده متری شمال شرقی نقش عیلامی (= نقش بهرام و درباریان) به‌گودی در سنگ تراشیده‌ای برخورد که شکل یک پنج ضلعی نامنظم دارد و آنرا ظاهراً برای جمع شدن آب کنده‌اند. ضلع بزرگ این گودی ۷/۲۰ متر و دیگر ضلعها ۵/۵۰ متر درازی دارند، و تراش آنها با دقّت و ظرافت تمام انجام پذیرفته، و به‌همین جهت شباهت به‌تراش چاهی دارد که دل «کوه شاهی» تخت جمشید نزدیک آرامگاه اردشیر سوّم به‌عمق ۲۶ متر کنده‌اند و لابد از نظر قدمت بدان نزدیک است. ولی چون حفاری گودی کنار کوه نقش رستم ادامه نیافته، عمق آن را تخمین نمی‌توان زد. میتوان پذیرفت که هدف از کندن این چاه، تهیهٔ آب آشامیدنی بهنگام تنگی و خشکسالی بوده است که نخواهند از جایهای دیگر برای متولّیان و سربازان مقیم در محوطهٔ مقدس آب تهیه کنند، و این باصطلاح یک مخزن احتیاطی بشمار میرفته است.



۱۹ ــ نقشه چاه آب در پای کوه نقش رستم (به‌نقل از اشمیت)

هشتمین اثر (= جایگاه ۱۸)

نبشتهٔ آرامی روی آرامگاه داریوش بزرگ

در ۳۳۰ ق. م. اسکندر مقدونی و یارانش پارسه را گرفتند، کاخها را سوختند و به‌زندگی «تخت‌جمشید» پایان دادند. اندکی پس از آن بود که دزدان در دیوار حفاظتی «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» نقبی زدند تا گنج درون آن را بربایند، و لابد در همان زمانها قبور شاهانه هم دستخوش دزدی و بی‌احترامی شده است. بعد از این دیگر اثری تاریخی در نقش رستم نمی‌شناسیم تا برسیم بدورهٔ ساسانی، که ۵۵۰ سال پس از اسکندر بود. از این مدت دراز، تنها یک اثر کوچک برسینهٔ کوه نقش رستم حک کرده‌اند، و آن کتیبه ایست بیست‌وپنج سطری که به‌خط آرامی در پائین متن عیلامی سنگنبشتهٔ داریوش بنشان ب (= DNb) نقرشده است.

این نبشته را هر تسفلد در ۱۹۲۳ تشخیص داد، و خیال کرد که متن آرامی همان سنگنبشتهٔ داریوش است، ولی بعداً معلوم شد که از یکنفر بنام «اردشیر» نام می‌برد و در نتیجه تاریخش را زودتر از ۴۶۵ (سال جلوس اردشیر یکم) نمیتوان پذیرفت. هنینگ در سطر چهارم آن نام **س-ل-و-ک-(سلوکوس)** را تشخیص داد، و آن را متعلق بدورهٔ سلوکوس نیکاتور (حدود ۲۸۰ ق. م.) دانست، امّا آلتهایم استدلال کرد که آمدن نام سلوکوس بی‌لقب شاه، مبین آنست که وی سلوکوس اوّل بوده است، و وی در ۳۰۵ لقب شاهی گرفته بود، بنابراین کتیبه می‌بایست به‌حدود ۳۱۲ تا ۳۰۵ ق. م. تعلّق داشته باشد. کوشش‌های بعدی در خواندن این کتیبه کامیاب نبوده، و نویسنده و مقصود و مورد استفاده‌اش معلوم نیست.

بعد از این تا ۵۰۰ سال اثری در نقش رستم نمی‌شناسیم. در این مدت پادشاهان محلّی در فارس فرمانروائی می‌کردند که می‌کوشیدند آئین و سنن هخامنشی را نگدارند، و در این استقلال جوئی چنان بی‌پروائی می‌نمودند که گاهی به‌شاهنشاهان اشکانی نیز بی‌اعتنائی می‌کردند. در آغاز این عهد مقدونیان بر ایرانشهر حکومت داشتند، لیکن ایرانیان اشکانی آنانرا بیرون راندند، و سپس چون سدّی استوار در برابر غربیان و شرقیان مهاجم ایستاده، از ملت خود دفاع کردند. در مورد نقش آنان در تاریخ ایران، بجاست سخنانی از استاد گیرشمن در اینجا بیاوریم:

خوشبختانه براثر تبتعات جدید که در زمینهٔ تاریخ، آئین، هنر و تمدّن مادی عصر مورد بحث بعمل آمده، بتدریج چهره حقیقی پارتیان اشکانی و نیز وضع ایران ــ که ایشان مدّت پنج قرن برآن حکومت می‌کردند ــ آشکار می‌شود. در آغاز این امر جز فتح ایالتی کوچک و کم ارزش که در خارج شاهنشاهی سلوکی واقع بود چیزی نمی‌نمود، ولی بتدریج مانند لکهٔ روغنی وسعت یافت، وآثار یونانیّت مختصر را از صفحه ایران زدود. جنبش اشکانیان در سمت مغرب مصادف با توسعهٔ روم ــ که به‌هر جا که یونانیّت از آن رخت می‌بست قدم می‌نهاد ــ بسوی مشرق گردید. عاقبت زمانی فرا رسید که دو ملت ایران و روم که میراث مادی و حتی معنوی

یونانیّت را بین خویش قسمت کرده بودند، خود را در مقابل یکدیگر در دو ساحل فرات مشاهده کردند. یکی حق وراثت هخامنشیان و سلوکیان را برای خود قائل بود و بنابراین می‌خواست شاهنشاهی قدیم را با مخرجهای آن واقع در بحرالروم مجدداً برقرار سازد؛ دیگری، به‌ارادهٔ قیاصره، خود را وارث اسکندر می‌دانست و مایل بود برتمام آسیا و از جمله هندوستان استیلا یابد.

در مدتی قریب به‌سه قرن، ایران بعنوان مدافع در مقابل روم با شدت مقاومت کرد و کلیهٔ اقدامات رومیان ــ به‌استثنای چند پیشرفت موقّت ــ به‌شکست منتهی گردید. ایران که گرفتار چنین منازعه‌ای طولانی شد، اسلحه بدست گرفت و در مقابل قدرتی بسیار موحش چون قدرت امپراتوری روم نبرد کرد و فاتح گردید. کشور مزبور از این محاربه سودی برد، و آن اینکه سلسله‌ای که برآن حکومت می‌کرد نفخه‌ای جدید از روح جنگجویی قدیم ایرانی ــ که اندک زمانی در دورهٔ آخرین پادشاهان هخامنشی متروک شده و در زمان سلوکیان فقط پرتوی از آن باقی مانده بود ــ در او دمید.

این منازعه با روم نتایج مثبت دیگر هم برای ایران اشکانی ببار آورد. شکست کراسوس، مهاجمهٔ پاکر به‌سوریه، بدبختی آنتونیوس، گذشتهای اغسطس، به‌ایرانیان فهماند که ایشان منابعی در دست دارند که بوسیلهٔ آن می‌توانند در مقابل مهاجمه مغرب ایستادگی نمایند و استقلال و تمامیّت کشور خود را حفظ کنند. در روح ایرانی، وجدان ملّی که در زمان فتوحات ارشک و تیرداد به‌هیچ‌وجه وجود نداشت، بتدریج ایجاد شد. این انتباه پیشرفت کرد، و شاید شعبهٔ جدید سلسله اشکانی را که از آن استفاده کرد تکیه‌گاه و پشتیبان خود یافت، از اینرو جلوهٔ آن در زمینهٔ سیاست، دین و هنر ملتّ آشکار است.

ایران در زمان پارتیان، در همان حال که در مقابل روم از خود دفاع میکرد، همهٔ وزنه مهاجمات بدویان را ــ که بعض آنان از استپهای شمالشرق و برخی دیگر از معابر قفقاز وارد می‌شدند ــ تحمّل نمود. در این منازعه، ایران خدمتی عظیم به‌جهان کرد، زیرا او بود که شاید از همهٔ تمدّن کهن آسیای غربی ــ که خود یکی از وراث آن بشمار می‌رفت ــ مدافعه نمود و آن را از تخریب نجات داد.

ایران، هر چند براثر محاربات داخلی که ناشی از فقدان قدرتی قوی بود فرسوده و کوفته شده بود، معهذا در سه سرحد بر دشمنان خارجی فایق آمد همچنانکه در طرح داخلی موفق شد روح ایرانی را احیا کند. پارتیان اشکانی، براثر این دو موفقیّت، جای ساسانیان را آماده ساختند و شاهان سلسله اخیر ازآن استفاده بسیار بردند و به‌نوبهٔ خویش وحدتی ملّی و تمدّنی ایجاد کردند که شاید هرگز وحدت و تمدّن ایرانی محض نظیر آن تولید نشده بود. «تجدد و احیای ناگهانی ساسانیان اسطوره‌ای به‌نظر می‌آید.» پارتیان رابط بین آنان و هخامنشیان بوده‌اند.

نهمین اثر (= جایگاه ۶)
دژ و باروی نقش رستم

در دورهٔ ساسانی محوطهٔ نقش رستم از نظر دینی و ملّی اهمیّت بسیار داشته است و از این روی باید پذیرفت که دیواری نگهبانش بوده و پاسدارانی از آن نهگداری می‌کرده‌اند. در حقیقت با آنکه حفاری علمی در این محوطه کم انجام شده، نقشه‌های هوائی که اشمیت منتشر کرده است، طرح برج و باروئی را خیلی خوب می‌نماید.

محوطهٔ مقدّس بشکل مستطیلی ناقص بوده، و درازایش ۲۰۰ و پهنایش ۷۰ متر می‌شده است. شمال آن محاط به‌کوه بوده است و سه‌جانب دیگرش را باروئی از خشت نگهبانی می‌کرده، دیوار بارو ۹ متر ستبری داشته، و در فاصلهٔ ۲۱ متری، برجی با قطر ۱۰ متر و به‌شکل نیم‌استوانه روبه‌بیرون محوطه برآورده شده بوده است. هفت برج در ضلع جنوبی و دو برج در ضلع غربی و احتمالاً دو برج هم در ضلع شرقی ساخته بوده‌اند. تقریباً همین وضع را در ویرانهٔ شهر استخر نیز می‌بینیم. از آنجا که نقوش ساسانی از سمت شرق آغاز میشود، احتمال می‌رود که دروازهٔ ورودی محوطه نیز در همان سمت بوده است، و باز احتمال می‌دهند که چشمه‌ای از شمالغربی محوطه می‌جوشیده و درون قسمت بارودار را سیراب می‌کرده است. معلوم نیست چرا نقش اردشیر و بهرام بیرون از محوطه مقدّس افتاده‌اند، چون برج و بارو به‌دورهٔ ساسانی تعلّق داشته است. شاید ناچار بوده‌اند از طرحی قدیمی و احتمالاً هخامنشی پیروی کنند (طرح برجهای نیم‌استوانه‌ای در زمرهٔ تزئینات دیوار برجهای بلند آپاداناى تخت‌جمشید یافت شده است، بنابر این هخامنشیان با آن بیگانه نبوده‌اند). در پشت دیوار بارو روبه‌جنوب (یعنی روبه‌دشت) گودی درازی وجود دارد که احتمالاً جای خندق بارو بوده است.

تاریخ بر آوردن باروی تخت‌جمشید مشخص نیست، ولی شاید آن را به‌دورهٔ اردشیر و شاپور بتوان تخمین زد چون در آن موقع بود که این محوطه دوباره تقدّس و اهمیّت سیاسی چشمگیری یافت. اکنون بجاست که ببینیم این ساسانیان که بودند و چگونه به‌فرمانروائی رسیدند.

شاهنشاهی نوین پارسی

پنج سده پس از برافتادن هخامنشیان، باز از فارس خاندانی برخاست که خود را وارث آن شاهنشاهان نامی می‌دانست، و با محروم‌کردن اشکانیان از حق فرمانروائی، تاج‌وتخت را ازآنِ خود ساخته، شاهنشاهی بزرگ ایرانی را احیاء و بازسازی کرد. ساسان، نیای این خاندان نوین، در معبد «آتش آناهیتا» در استخر مقام بلندی داشت و شاهدختی بنام «دینَکْ» را به‌همسری پذیرفته، پایگاه بلندتری یافت. پس از وی پسرش پاپک جانشینش شد و به‌شاهی استخر رسید و دختری از یکی از خاندانهای شاهی محلّی فارس به‌نام «رودک» زن او بود که برایش چند فرزند آورد:

۱ ــ شاپور، که شاه استخر گردید،

۱ ــ اردشیر، که فرماندار یا ارگبد دارابگرد شد،

۲ ــ شاپور، که شاه استخر گردید،

۳ ــ بلاش

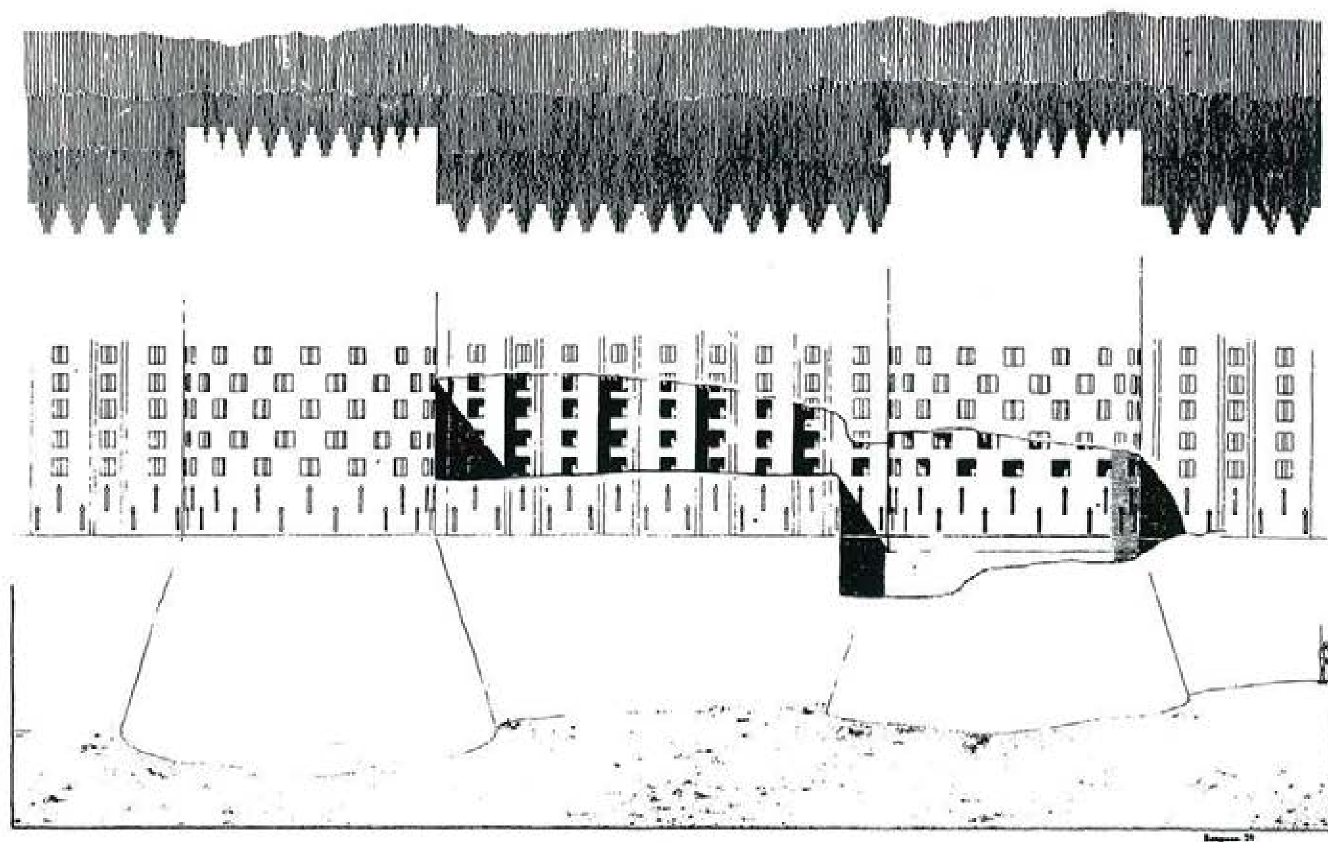
۴ ــ پیروز

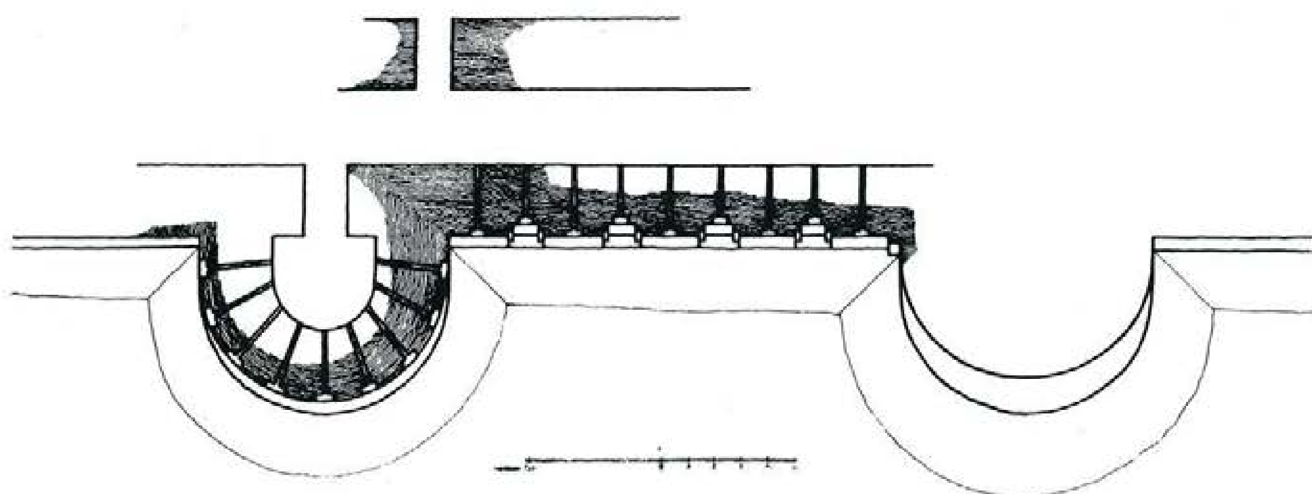
۵ ــ دینک، که همسر برادر بزرگ خود اردشیر شد و بعدها شاهبانوی ایران گشت.

در حدود ۲۰۵ میلادی پابک ناحیه نسا (بیضا) در فارس را هم به‌تصرف درآورد و پسرش شاپور را جانشین خود کرد، امّا این یکی بزودی از جهان رفت و اردشیر به‌پادشاهی رسید، و دودمانهای شاهی فارس و کرمان و اصفهان و خوزستان را یکی پس از دیگری از پای درآورد، و در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی در دشت هرمزدگان در خوزستان با اردوان پنجم شاهنشاه اشکانی روبرو شد. منابع عتیق اطلاع می‌دهند که نبرد پادشاهان نبرد تن‌به‌تن بود. اردشیر خود با اردوان رزم جست و او را کشت؛ پسر بزرگ اردشیر، بنام شاپور، نیز دادبُنداد، وزیر اردوان را با دست خود از پای درآورد، و یکی از یاران اردشیر نیز شاهزاده‌ای اشکانی را بزیر انداخت. پس از این رویداد، اردشیر شاهنشاه ایران شد، و با زدوخوردهایی دیگر منازعان را هم از پیش برداشته، به‌تیسفون رفت و تاجگذاری رسمی کرد. آنگاه بفرمود داستان نبرد هرمزدگان را برای عبرت آیندگان بر سینهٔ کوهی نزدیک پایتخت اصلی‌اش در فارس بنام فیروزآباد، نقش کردند. یاد و تاجگذاریش را در سه صحنه، در فیروزآباد و نقش رستم و نقش رجب بر صخرهٔ کوه جاویدان ساختند.

بدین‌سان با برخاستن ساسانیان، حکومتی ملّی در ایران بنیاد گرفت که متکّی به‌دین ملّی و تمدنی بود که شاید از جنبهٔ ایرانیت در سراسر تاریخ بلند ایرانیان مانندی نداشت. تشکیل قدرتی مرکزی و نیرومند که زمام اشراف ملوک‌الطوایفی فتنه‌جو را در دست گرفت، تشکیل قشون منظم نیکو تربیّت شده، و سازمان دقیق داخلی که بعهدهٔ اداره‌ای ــ که تحت نظارت قرار داشت ــ سپرده شده بود، همه موجب گردید ایران ــ که تجدید قویٰ یافته بود ــ در طریقی که آخرین پادشاهان اشکانی طرح کرده بودند، رهسپار شود، و چنان قوه‌ای بهم رساند که به‌نظر می‌رسید دنیای متمدّن بین آن کشور و روم تقسیم شده بود. چون شاهنشاهی اردشیر از فرات تا مرو و هرات و سیستان ادامه داشت، استحکام‌بخشیدن به‌سرحدهایش، بویژه در غرب، اهمیّتی اساسی داشت، و در غرب هم رومیان به‌انتظار نشسته بودند که دشمنان وی را یاری کنند. بنابر این برخورد با رومیان اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، بویژه که اردشیر خود را وارث هخامنشیان می‌دانست و به‌اسکندر رومی (الکساندر سوروس) به‌چشم وارث اسکندر مقدونی می‌نگریست، و در نامه تندی به‌وی نوشت که زمان بازگرفتن کین داریوش سوّم (دارا) رسیده است و باید رومیان آنچه را که پدرانشان بزور ربوده بوده‌اند، باز پس دهند. این بود که میان دو امپراتوری بزرگ جنگ درگرفت و ایرانیان مرز غربی خود را پیش‌تر برده، رومیان را از حرّان و نصیبین بیرون راندند. اردشیر چون از کار جنگها فارغ شد، به‌ترویج کشاورزی، ایجاد قناتها و سدها و ساختن شهرها و کاخها و تشویق علوم و ادبیّات پرداخت، و بگفتهٔ بلعمی «بدست خویش تاج خویش را بر سر پسر خویش شاپور نهاد» و خود به‌معبد «آتش آناهیتای» استخر رفت و در آنجا به‌عبادت مشغول شد (۲۳۹ میلادی). شاپور یکسال قائم‌مقام پدر بود و پس از آنکه اردشیر در ۲۴۰ از جهان رفت، خود تاج پادشاهی بر سر نهاد و شاهنشاه ایران شد.

یادگارهائی از دورهٔ اوّل ساسانیان در تخت‌جمشید مانده است و آن نقوشی است که با سوزن بر روی دیوار تالار مرکزی حرمسرای خشیارشا نقر کرده‌اند، و پابک، اردشیر و برادرش شاپور و چند تن دیگر را نشان میدهد که پیاده و یا سواره در مراسم دینی یا تاج بخشی شرکت دارند. از این نقوش در جائی دیگر به‌تفصیل یاد خواهیم کرد.





۲۰ ــ برج و باروی استخر که شبیه برج و باروی نقش رستم بوده: الف، نمای کلی؛ ب، مقطع افقی (به‌نقل از هرتسفلد

دهمین اثر (= جایگاه ۱۰)
آتشدانهای سنگی دوگانه

توصیف

کوه نقش رستم شیب تندی به‌سوی جنوب‌غربی دارد، و از چند متری نقش اردشیر پایکان بصورت پوزه‌ای درمی‌آید که رو به شمال می‌پیچد و به‌ناحیه شولستان می‌رود. در ۱۵۰ متری پوزه بر سمت راست جاده دو قربانگاه از سنگ کوه تراشیده‌اند که شکل هرم ناقص تو گود را دارند، و یکی از دیگری اندکی بزرگتر است امّا مشخصات و تزئینات هر دو یکیست، و فاصلهٔ آن دو از هم تنها ۸۰ سانتیمتر است. حالت هر دو قربانگاه به‌چهارطاقی می‌ماند که رأسش کوچکتر از قاعده‌اش باشد. مذبح جنوبی قاعده‌ای تقریباً مستطیلی (۱/۷۰×۱/۵۰ متر) دارد و ارتفاعش ۱/۷۵ متر است، امّا مذبح شمالی قاعده‌ای تقریباً مربعی دارد (۱/۳۰×۱/۳۵ متر) و بلندیش ۱/۵۵ متر می‌باشد. کنار پای این دو مذبح را چون سکویی درآورده‌اند که در قسمت جنوبی سه‌پله می‌خورد. جزرهای چهارگانهٔ قربانگاه‌ها به‌ستونهائی استوانه‌ای و ستبر و کوتاه می‌ماند که بر پایه‌ای چهارگوش نهاده باشند، و طاقها نسبتاً هلالی‌اند، و از زیر بند ستونها برخاسته، بهم وصلشان می‌کنند، پیشانی بام دو بند برجستهٔ تزئینی دارد، و پنج‌دندانهٔ مخروطی بر لبهٔ بام تراشیده‌اند. در بام هر یک از مذبح‌ها حفره‌ای تقریباً مربعی (۴۰×۴۰ سانتیمتر) به‌عمق ۱۵ سانتیمتر درآورده‌اند که برای جای‌دادن پیاله‌ها و یا مجمره‌هائی بوده است که در مراسم دینی اهمیّت اصلی را داشته است.

مورد استعمال و تاریخ‌گذاری

تقریباً همه دانشمندان برآنند که این مذبح‌های دوگانهٔ سنگی، آتشگاه بوده‌اند. دلایلی که این استنتاج را پیش آورده است، بسیارند، امّا از همه مهمّتر آنست که در چند جای دیگر (مثلاً پاسارگاد، قلعهٔ سنگ سیرجان، کوه شهرک استخر) مذبح‌های دوگانه‌ای داریم که در آتشگاه‌بودن آنها شکی نیست، و در همهٔ موارد هم یکی کوچکتر از دیگری است. آتشگاههای پاسارگاد (و احتمالاً سیرجان[1]) از دورهٔ هخامنشی می‌نمایند، امّا در باب تاریخ آتشگاههای نقش رستم، عقاید دانشمندان مختلف است. کرزن و گدار آن را قبل از هخامنشی دانسته‌اند، گالینگ و اشمیت آنرا هخامنشی می‌شمارند (اشمیت با کمی تردید آنرا از دورهٔ داریوش بزرگ میداند)، واردمان و گیرشمن آنرا به‌دورهٔ ساسانی می‌بندند. اردمان در مقاله‌ای مفصل در باب این آتشگاهها، توجه داد که شکل آنها بسیار شبیه است به«چهارطاق»های دورهٔ ساسانی، که بسیاری از آنها (مثلاً در فیروزآباد، کازرون... و غیره) شناخته‌اند، و در آتشگاه بودنشان تردیدی نیست. و از این جهت، آتشگاههای نقش رستم را هم از دورهٔ ساسانی باید دانست.

۱ ــ در مورد آتشگاه‌های سیرجان که احتمالاً از دورهٔ هخامنشی است و بعد متبر شده‌اند، ن. ک. به‌تحقیق استادانهٔ دکتر ب. ورجاوند در مجلهٔ *بررسیهای تاریخی*، سال هفتم، شمارهٔ ۳، ص ۱۰۳ و بعد.

بعقیده ما این استدلال کاملاً بجاست. اولاً شکل آتشگاههای دورهٔ هخامنشی بکلی ناشناخته است، و از آن دوره فقط «آتشدان» می‌شناسیم، که روی آرامگاهها نقششان را می‌بینیم. قسمت بالائی دو تخته‌سنگ بزرگ پاسارگاد شبیه سکوهای سه‌پله‌ایست که بر آرامگاههای هخامنشی نقش شده‌اند؛ و یکی از آن «سکوی» آتشدان بوده است (و این پله نداشته، و آتشدان را بر فرازش می‌گذارده‌اند) و دیگری سکوئی بوده که شاهنشاه بر فراز آن به‌نیایش ایستاده (و از این‌جهت پله‌دار بوده است). امّا در مورد آتشگاههای دوگانه نقش رستم چنین چیزی مِصداق ندارد، و قطعاً هر دو برای یک منظور مورد استفاده بوده‌اند. حال ببینیم که آن منظور چه‌بوده؟ در دوره هخامنشی، آتش را در هوای باز نیایش می‌کردند، و آتشدان، مجمری بود که بر پایه‌ای مکعب مستطیلی استوار و بر سکوئی ـــ که گاهی پله‌دار بود ـــ جای داشت. بلندی مذبح آتش، گاهی ۱/۵ متر بود و گاهی بیشتر، و در موارذی به‌دو متر هم میرسید (چنانکه در مورد آتشگاه منقوش بر تکه سنگی از ارگیلی یا داسکی‌لین، پایتخت ولایت کنار دریای اژهٔ دولت هخامنشی می‌یابیم). در بعضی موارد، کنار دست مذبح آتش، مذبح مشابه امّا کوچکتری هم می‌بینیم که برای انجام مراسم هَئُوم مقدّس تعبیه کرده‌اند، چون موبدی در پیش آن ایستاده، و روی مذبح نیز هاونی برای کوبیدن شیرهٔ مقدس گذارده‌اند، نمونهٔ خوب این موارد بر روی مهروارههای گِلین دورهٔ داریوش و خشیارشا و اردشیر اوّل، که در تخت‌جمشید یافته‌اند، نقش شده است. از اواخر دوره هخامنشی و



۲۱ ـــ نقش آتشدان و موبدان هخامنشی (طرح ژ. تیلیا از نقش یک مهر هخامنشی در کتاب اشمیت، ج ۲ چاپ شده)

شاید هم اوایل دورهٔ اشکانی، یک آتشدانی سراغ داریم (که در قیصریه، پایتخت کاپادوکیه یافته‌اند) که بر چهار سوی آن موبدی با پیاله و بَرْسَمْ و در جامهٔ مادی منقوش است. این آتشدان به‌اطاقی می‌ماند که سقفش بر چهار ستون استوار باشد و هیچ سویش دیوار نداشته باشد. بعبارت دیگر، بسیار شبیه است به‌یک «چهارطاق»؛ امّا بجای طاق، سقف مسطح دارد. اگرچه بلندی آتش‌دان فقط ۵۵ سانتیمتر است، لیکن نقش موبد در زیر سقف میرساند که ارتفاع اطاق مذبح آن به‌۱۶۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر می‌رسیده است، یعنی درست همان مشخصات را



۲۲ ــ آتشدان مکشوف در قیصریه (به‌نقل از اکورگال)

داشته که مذبح‌های دوگانه نقش رستم دارند. از سوی دیگر، مذبح‌های آتش منقوش بر سکّه‌های پادشاهان پارس در عَهْد سلوکی و اشکانی نیز چنین وضعی دارند: وجود موبدی شاهانه در کنار آنها می‌رساند که ارتفاعشان از دو متر متجاوز نبوده است، و آتش مقدّس در آتشدانهائی (سه‌عدد) کـه همانـند بـرخی از آتشدانـهای دورهٔ هخامنشی بوده است، بر بام آنها گذارده بوده‌اند (لابد برای هر کدام یک گـودی وجـود داشته). در سوی دیگر مذبح شاهان پارس، درفشی بر نیزه‌ای افراشته‌اند که درونش ستاره‌ایست چهارپر (که بعدها بـه‌ستارهٔ شاهان یـا **اختر کاویان** تعبیر شده بوده است)، و احتمال می‌رود که عین همین درفش را کنار یکی از مذبح‌های نقش رستم نیز برمی‌افراشته‌اند. در حقیقت، یک‌گودی به‌قطر ۷ سانتیمتر و به‌عمق ۶ سانتیمتر در نزدیک گوشه جنوب‌غربی صخره و سکوی مذبح‌های مورد بحث کنده‌اند که به‌احتمال جای افراشتن درفش می‌بوده است. از ایـن مـباحث چند استنتاج بدست میآید:

۱ ــ سکّه‌های شاهان پارس مذبحی‌اطاق مانند به‌ارتفاع دو متری را نشان میدهند که بر فرازشان سه‌آتشدان گذارده شده و آن هیچ رابطه‌ای با «بنُ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» نداشته است.

همانند این مذبح، امّا بـا یک آتشدان، در سنگ‌تراشی داسکی لین و مـذبح کـوچک قیصریّه یافت می‌شود

۲ ــ مذبح‌های دوگانه نقش رستم، به‌این‌گونه مذبح‌های اطاقک‌وار تعلّق دارد، امّا نوع تحوّل یافته‌ایست، و در نتیجه متعلّق به‌آخر دورهٔ اشکانی و اوایل دورهٔ ساسانی است.

۳ ــ مذبح کوچک نقش رستم (با ارتفاع ۱/۵۵ متر) ویژهٔ انجام مراسم نثار هوم و یا چیزی غیر از آتش بوده است، و بر روی آن هاونی و یا چیز دیگری می‌گذارده‌انـد، امّـا مـذبح بزرگتر، مخصوص آتش بوده، و بر فرازش آتشدانی قرار میداده‌اند.

حالا اگر به‌سکّه‌های شاهنشاهان ساسانی بنگریم، به‌دو نوع کلی از مذبح آتش برمی‌خوریم که هر دو با شکل مذبح‌های دوگانه نقش رستم تفاوت دارند. بـر پشت سکّه‌های اردشیر آتشدان مـجمری است کـه بـر روی تختی مستطیلی نهاده‌اند و پایه‌های این تخت عیناً از اورنگ شاهنشاهی منقوش بر آرامگاهها اقتباس شده است. امّا در زیر تخت، مذبحی که پایه و سرش چون سکوئی سه‌پله‌ای می‌باشد، گذارده‌اند، که عیناً همان «مـذبح آتش» روی آرامگاهها است. نقش اردشیر روی سکه کنده شده، و همان وضع نـیمرخ و مـقامی را دارد کـه نـقش شاه هخامنشی بر روی آرامگاهها. بـعبارت دیگر، روی و پشت سکهٔ اردشیر پـابکان بـعمد نـقش جبهـه بـالائی آرامگاههای هخامنشی را تقلید و تعبیر می‌کند، و ایـن نـیست مگر دلیل واضح و آشکاری بـر ادعای جـانشینی هخامنشیان را داشتن، و اظهار «تـجدید عظمت و شاهی پـارسیان» از سوی اردشیر. امّـا همینکه اردشیر خـود خاندانی شاهنشاهی پی‌ریخت، دیگر برای جانشینانش لزومی به‌عقب رفتن نبود، و تنها به‌بنیادگذاری چـون وی بالیدن بسنده می‌نمود بنابراین شکل تخت هخامنشی از مذبح‌های آتش آنان افتاد، و فقط سکوی سه‌پـله‌ای آتش باقی ماند. چون هر دوی این نوع مذبح‌ها، شکل تحوّل‌یافته و دیرتر مـذبح‌های آتش نـوع قـیصریه‌ای و نـقش رستمی می‌باشند، لابد دو مذبح نوع اخیر کمی زودتر از سکه‌ها تراشیده شده بوده، و نـقوش ساسانـی نـزدیک

بدان می‌رساند که آن دو با خاندان ساسانی رابطه داشته‌اند. بنابراین ما آن را به‌دورهٔ پابک متعلّق می‌دانیم و تاریخش را به‌حدود ۲۱۰ میلادی تخمین می‌زنیم. امّا در اینجا باید آشکارا بگوئیم که به‌گمان ما هیچ رابطه‌ای میان این‌دو مذبح و معبد «آتش آناهیتا» نبوده است، زیرا که این یکی در شهر استخر و در آغاز معبدی هلنیستی و دارای مجسمه‌هائی از ایزدان بوده است، و بعداً در دورهٔ اردشیر مجسمه‌ها را کنده و آن معبد را به «آتشکده آناهیتا» تبدیل کرده‌اند، و چون همان بنا در دورهٔ اسلامی به «مَسجدسلیمان» بَدَل گشته است، و این مسجد را مسعودی و استخری بصورت بنائی بزرگ و ستون‌دار با سر ستون گاو و جانوران دیگر، مشخص کرده‌اند، شکّی نداریم که معبد قدیمی و آتشکدهٔ آناهیتا را در ویرانهٔ فعلی استخر باید جست نه‌در نقش رستم، احتمالاً مذبح‌های نقش رستم، جایگاه تاجیابی شاهزاده‌شاپور وارد شیر بدست پدرشان پابک بوده است، و علت برگزیدن این نقطه، آن بود، که از روح «نیاکان تاجدار» خود ــ یعنی هخامنشیان ــ الهام گیرند و از جائی «آغاز» کنند که آنان به«پایان» رسیده بودند.

در اینجا باید بعنوان زنهار به‌کسانی که زود داوری می‌کرده‌اند یا می‌کنند، و پدران ما را و برادران زرتشتی ما را «آتش‌پرست» می‌خوانده یا می‌خوانند، بیافزائیم که ستایش و ارجمند داشتن آفریدهٔ اهورمزدا، با «پرستیدن» و عبودیت به‌آن فرق می‌کند، و احترام آتش در بسیاری از دینها کمتر از آن نیست که در دین زرتشتی. همانطوریکه مسیحیان به‌صلیب احترام می‌گذارند، یا مسلمانان به‌محراب و یا سنگ حجرالاسود، و هیچکس آنها را به«صلیب‌پرستی» و «سنگ‌پرستی» متهّم نمیتواند کرد ــ چونکه توسط اینها به‌عبادت پروردگار می‌پردازند ــ همان‌گونه هم زرتشتیان ــ و در حقیقت بسیاری از مسلمانان هم ــ که به‌نور و چراغ و اجاق و آتش احترام می‌گذارده و می‌گذارند، «آتش‌پرست» نتوانند بود. بگفتهٔ فردوسی:

نیارا همی بود آئین‌وکیش — پرستیدن ایزدی بود پیش
مگوئی که آتش‌پرستان بدند — پرستندهٔ پاک‌یزدان بدند
درآنگه بدُی آتش خوبرنگ — چو مر تازیان راست محراب‌سنگ

یازدهمین اثر (= جایگاه۲)

گماردن اهومزدا اردشیر را به‌شاهی

در گوشهٔ شرقی محوطهٔ مقدّس نقش رستم، برسینهٔ صخره‌ای کـه درست مشرف بـرپیچ راه شولستان و قریهٔ حسین‌آباد است، مجلسی از تـاجگذاری اردشیر پـاپکان تـراشیده شده است کـه در شمار زیـباترین و سالمترین نقوش ساسانی است و بارها توصیف و تعبیر گردیده است. علّت اینکه این نقش و یک حجـاری دیگر (یعنی بهرام و درباریانش = شمارهٔ ۴) را بیرون از محوطهٔ بارودار نقش رستم تراشیده‌انـد، روشن نـیست، ولی احتمالاً چشمه‌ای در اینجا روان بوده است و بعلّت تقدس و انـتسابش بـه اَرِدْوی سورا اَنـاهیتا ـــ کـه اردشیر و نیاکانش متولّی آتش وی بوده‌اند ـــ این نقوش را کنده‌اند. همین وضع در مورد نقوش فیروزآباد هم دیده می‌شود. در آنجا در کنار رودخانه و سرراه، برسینهٔ کوه «گماردن اهورمـزدا اردشیر را بـه‌شاهی» و «نـبرد هرمـزدگان و پیروزی اردشیر براردوان پنجم» نقش شده است. نقش «گماردن اهورمزدا اردشیر را به‌شاهی» در «نقش رجب» هم دیده می‌شود، و آنجا نیز کـنار راه بـوده، و احتمالاً دارای چشمه‌ای مـقدّس بـوده است، چنانکه حتی احتمال داده‌اند که آن قسمتی از معبد «آتش اناهیتا» بشمار می‌رفته است.

مجلس «گماردن اهورمزدا اردشیر را به‌شاهی» در نقش رستم ۲ متری از زمین فاصله دارد، و پـهنایش ۶/۳۰ تا ۶/۶۵ متری می‌باشد، و بلندیش به ۲/۴۰ متر می‌رسد. در ایـنجا، شاهنشاه اردشیر در سمت چپ مـجلس نموده شده است. وی بر اسب سوار است، و از نیمرخ نموده گشته، و اهورمزدا را ـــ که او نـیز سوار بـر اسب و روبه‌راست و از نیمرخ تصویر شده ـــ می‌نگرد و دیهیم شهریاری را از وی می‌ستاند. پشت سر شاهنشاه جـوانی مگس پرانی بدست دارد، و زیر پای اسب اردشیر پیکر بی‌جان اردوان، آخرین پادشاه اشکانی، برخاک افتاده، و قرینهٔ آن، پیکر اهریمن زیر پای اسب اهورمزدا له شده است. هم اردشیر و هم اهورمزدا تـوسط کـتیبه‌هائـی سه زبانی معرفی شده‌اند.

اردشیر با نیمرخ راست نموده شده است. برسرش تاجی است بصورت یک کـلاه گـرد گـنبدوار بـا آویزه‌هائی برای پوشاندن گوش و پشت گردن، و نواری که گویا دیهیم باشد، بدور آن بست شده است. برکلاه سه عقاب نقش کرده‌اند و بالای آن گوی بزرگی است که اصلاً از پارچهٔ ابریشمی گوهرنگار و مـرواریدنشان بـوده است و قسمتی از زلف را جمع کرده، در آن می‌پیچیده‌اند، و ایـن گـوی افسر شاهی است کـه در همهٔ نـقوش ساسانی دیده میشود.

نوارهای پهن و چین خورده‌ای که به‌کلاه بسته شده چنان بلند است که دنبالهٔ آنها بـه‌پشت سرشاهنشاه افتاده است، گفتی که بدست باد سپرده شده. گیسوان اردشیر بلند و منظم است و حلقـه حلقـه بـردوشش افـتاده؛ ریشش نیز بلند و حلقه حلقه است امّا انتهای آن را بپیچیده، از حلقه‌ای گذرانیده‌اند. ایـن حلقـه بـعد از ایـن در نقوش ساسانی رایج گردیده است. جامهٔ اردشیر عبارت است از لباده‌ای بلند و پرچین که تاروی رانها را قـرار می‌گیرد، کتی آستین‌دار که تنگ به‌تن چسبیده و توسط کمربندی استوار شده است؛ شلواری که گشاد و پـرچین

است و روی پای را می‌پوشاند و کفشی که نهان شده، امّا بند آن نوار بلند داشته است. نوارهای شاهی از کمربند نیز آویخته است، و بر چین و شکن لباس افزوده. اردشیر گردن‌بندی حلقه حلقه آویخته است که درون هرحلقه سر شیری غرّان را نقش کرده‌اند. دست راست شاهنشاه بسوی جلو دراز شده تا دیهیم شهریاری را بستاند، دست دیگرش نیم افراشته است و انگشت سبابه را بنشانهٔ احترام و اطاعت به‌طرف جلو باز کرده است. این علامت بارها در نقوش ساسانی آمده، و همچنانکه گیرشمن نشان داده است از ایران به‌اروپا رفته و در هنر قرون میانهٔ آن سامان بسیار مشهور است. شکل اردشیر و تاج وی را عیناً برروی برخی از سکّه‌هایش نقش کرده‌اند.

اهورمزدا رو به چپ نموده شده، و تاجی کنگره‌دار برسر دارد که زلف مجعدش از بالای سرومیان تاج پیدا می‌باشد، دنبالهٔ زلف پرچین و شکن برشانه‌اش افتاده و نواری بلند و موّاج از پشت سرش دیده می‌شود؛ و ریش بلند و حلقه حلقه‌اش، حالتی تقریباً مستطیلی دارد و شبیه به‌ریش اردشیر در برخی از سکه‌های او می‌باشد. بردوش وی ردائی است که با چین‌وشکن به‌پشت افتاده و دولبهٔ آن در جلو توسط سگکی بهم وصلست. کت و کمر و شلوارش همانند جامهٔ شاهنشاه است ولی نوک پایش بانوارهای آویختهٔ آن بخوبی پیدا می‌باشد. اهورمزدا دست راست را دراز کرده؛ دهیم شهریاری را به‌اردشیر اهدا می‌کند، و دونوار پهن و موّاج دیهیم به‌سوی اهورمزدا افشان است. دست چپ وی نیم افراشته است و شیئی بلند و چوبدست مانند را رو به بالا امّا اندکی کج گرفته است. این شیئی را برخی عصای شاهی دانسته‌اند ولی عصای شاهی به‌هیچ روی چنین ضخامتی نداشته است و چنین کوتاه نبوده، و معمولاً رو به پائین نگهداشته می‌شده است. بنابراین عقیدهٔ آن دسته از دانشمندانی که آنرا «شاخه‌های برسم» می‌دانند، درست است، بویژه که شاخه‌های برسم را به‌همین وضع و با همین شکل در دست موبدان زرتشتی منقوش بردست ساخته‌های دورهٔ هخامنشی (مثلاً صفحات زرّین گنجینهٔ سیحون) و نقش اهورمزدا ساختهٔ آنتیوخوس کماژنی می‌بینیم، و جای شگفتی هم ندارد که اهورمزدا، شاه موبدان، را با نشان مخصوص آنان ــ شاخه‌های بَرْسَمْ ــ نقش کرده باشند.

اسبان اردشیر و اهورمزدا اندام بسیار کوچک دارند چنانکه پایهای سواران بزمین میرسد؛ و هر دو حیوان زین و لگام آراسته دارند و پیشانی را بهم داده، پائی را خم کرده بر سر پیکرهای بر خاک افتاده می‌گذارند. از زین و برگ آنها رشته‌هائی آویخته که به‌منگوله‌های بزرگ و مخروطی ختم می‌شود. این تزئینات از زمان کهن در میان سوارکاران رسم بود، و هنوز نمونه‌های تحول یافته و کوچکتر در گوشه و کنار ایران دیده می‌شود. تسمهٔ سینه بند اسب شاهنشاه حلقه حلقه ایست و هر حلقه مزین به‌سر شیری غرّان است، امّا سینه‌بند اسب اهورمزدا حلقه‌هائی محاط به‌قاب مربعی دارد و مزیّن به‌نقش گل است. کاکل و یال هر دو اسب به‌دقت آراسته شده است. برروی سینهٔ اسب شاهنشاه کتیبه‌ای به‌سه زبان یونانی (در چهار سطر) و پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی (هریک در سه سطر) نوشته شده است که بدین گونه ترجمه می‌شود:

متن یونانی:

۱ ــ این است پیکر مزداپرست،
۲ ــ خداوندگار اردشیر، شاه شاهان
۳ ــ ایران، که نژاد از ایزدان دارد، پسرِ
۴ ــ خداوندگار پابک، شاه.

دو متن ایرانی:

۱ ــ این (است) پیکر مزداپرست، خداوندگار اردشیر،

۲ ــ شاه شاهان ایران، زادهٔ

۳ ــ خداوندگاران، پسر پاپک شاه.

برروی اسب اهورمزدا هم متنی سه زبانی کنده‌اند. یونانی آن اینست:

این است پیکر خداوند زئوس؛

ومتون ایرانی:

این پیکر خداوند اُهُورمَزْدْ است.

پشت سرشاه یکی از «همراهان» وی با نیمرخ راست ایستاده است. کلاه او کروی شکل و گوش پوش‌دار است و برآن علامت خانوادگیش را دوخته‌اند که شکل دوبرگ چسبیده بهم را دارد که بطور عمودی از بندی افقی برآمده باشند. گیسوی پرشکن وی افشان بر پشتش افتاده، و صورتش بی‌ریش می‌نماید. تنها نیمی از بالا تنه‌اش پیداست و بقیه پشت سر اسپ شاهنشاه نهان شده است و معلوم نیست می‌خواسته‌اند او را پیاده بنمایند یا سواره. از جامه‌اش لباده‌ای بلند و آستین‌دار و کت و کمری بیشتر پیدا نیست. دست چپش هم نهان است، امّا قطعاً بالا آمده بوده و با انگشت سبابه به‌اهورمزدا درود می‌فرستاده است؛ دست راستش بالا آمده، مگس‌پرانی را بر سر شاهنشاه گرفته است. چون این شخص حامل مگس‌پران ریش ندارد، زاره و برخی دیگر بنداشته‌اند که وی نیز مانند مگس‌پران کش شاهان هخامنشی، از «خواجه سرایان» می‌باشد، امّا هرتسفلد و هینتس این استدلال را رد کرده‌اند، و براستی موقعیّت و هم اندازه بودن وی با شاپور (ولیعهد اردشیر) در نقوش دیگری می‌رساند که وی از درباریان رتبه اوّل و از خاندانهای برجستهٔ اشکانی و ساسانی بوده است چون همین شخص پشت سرشاپور ولیعهد اردشیر در نبرد هرمزدگان می‌جنگیده، و یکی از بزرگان اشکانی را از پای درآورده است و به‌همین صورت در مجلس بزرگ حجاری فیروزآباد، نقش شده است. بعدها هم کسی که باهرمزد دوّم (۳۰۹ تا ۳۰۲) جنگیده و کشته شده است، همین نقش را برکلاهش دارد و معلوم است که از خاندان او بوده است. با این قرائن، شکی نیست که این شخص مگس‌پران کش، جوانی است در حدود ۱۷ ساله، که در نبرد هرمزدگان اردشیر را یاری کرده است.

هویت این جوان معلوم نیست. ولادیمیر لوکونین قرائنی بدست آورده است که می‌رساند آن شخص که در نبرد باهرمزد دوّم بخاک افتاده و همین نشانه را برکلاه خودش دارد، یک نفر از دودمان کارن (قارن) یعنی یکی از هفت دودمان بزرگ اشکانی می‌باشد (پائین‌تر در این باب سخن خواهیم راند) و از این جهت، وی جوان پشت سر اردشیر (در نقوش فیروزآباد، نقش رستم و نقش رجب) راهم از خاندان قارن می‌داند. ما این توجیه را محتمل می‌دانیم زیرا در میان بزرگترین سالاران دربار اردشیر، یکی بنام پیروز از خاندان کارن یاد شده است، و تواند بود که وی همین جوان منقوش در پشت سر اردشیر باشد.

در زیر پای اسب اردشیر پیکر اردوان پنجم افتاده است. این پهلوان خاندان اشکانی، که در روز نبرد مردانه جان باخت، با همان جامهٔ شاهانه نموده شده است. کلاهش بلند و تقریباً استوانه ایست و حاشیهٔ ملیله دوزی و گوش پوش و گردن پوش دارد و از روی سکّه‌ها و یک نقش برجستهٔ مکشوف از شوش (به‌تاریخ ۲۱۵

میلادی) شناخته است. در وسط آن، نقش خاندان وی، که به‌این صورت ♀ دوخته شده، و این نقش را بر جامه و برگ اسپ وی در نقش آوردگاه هرمزدگان هم می‌بینیم و از سکّه‌های اشکانی نیز می‌شناسیم. بهمین دلیل فرضیهٔ هرتسفلد که او را ارتاوزد، پسر اردوان می‌داند، پذیرفتنی نیست. چهرهٔ او را مردانه و باریش بلند و دوشاخ مصوّر کرده‌اند. گردنبندی حلقه حلقه‌ای از گردنش آویخته، و نواری موّاج و بلند به‌کلاهش بسته و دنباله‌اش برشانه‌اش افتاده است.

در زیر پای اسپ اهورمزدا و قرینهٔ اردوان اشکانی، پیکر اهریمن را نقش کرده‌اند. چهرهٔ وی همانند مردی میانه سال باریشی موّاج و شانه نخورده است امّا سرش برهنه می‌باشد و ماری‌گران برپیشانی وی حلقه زده (بجای دیهیم) و مار دیگری کنار آن چنبره خورده، و حلقه‌های مویش نیز بصورت مارهائی نموده شده‌اند. زلفش به‌عقب جمع است ولی جامعه‌اش درست پیدا نیست. نقش اهریمن بصورت مار و یا مزّین به‌مار در هنر و داستانهای بسیاری از ملل سابقه دارد، و در ایران، دشمنان بیگانه را گاهی «زادگان دیو خشم با موهای آشفته» می‌خواندند تا تفاوتشان با سرداران ایرانی ــ که زلف و موی آراسته و شانه خورده داشتند ــ کاملاً مشخّص باشد.

در این نقوش، آرایش موی و وضعیّت جامه سواران و کوچک بودن اسپان و حالت سَروگردنشان و بویژه مگس‌پران و حامل آن، همهٔ ما را بیاد هنر هخامنشی می‌اندازند، و شیران غرّانی که ردیف در درون حلقه‌های گردنبند شاهنشاه و سینه‌بند اَسپش نقش کرده‌اند نیز یاآور خصائص هنر هخامنشی و شاخه‌هائی از آن (مخصوصاً برروی بافته‌های پازیریک) میباشد. امّا اینکه برخی «تاجبخشی» منقوش در اینجا را تقلیدی از صحنهٔ منقوش بر درگاه‌ها و آرامگاه‌های هخامنشی میدانند، به‌هیچ‌وجه درست نیست. چه‌در هنر هخامنشی، دیهیم شاهی در دست «فرّکیانی» است که برفراز سر شاهنشاه پرواز می‌کند، و جای او را در هنر ساسانی تیکی (فرشتهٔ نیکبختی) بصورت بچه‌ای بالدار با حلقه و گاهی با شیپور پیروزی و برکت گرفته است (مثلاً در نقوش بیشاپور). مَعَهذا صحنه‌های «تاج‌بخشی» از دوره‌های قبل از ساسانی نمونه دارد. یک نمونهٔ خوب آن بر روی جامی شاخ مانند از نقره منقور است و آن دو فرمانروا را نشان می‌دهد که رو بروی هم بر اسپ نشسته‌اند، و یکی نیزه و یا چوبدستی بچنگ دارد و دیگری شیئی کوچکتر، و با آنکه میانهٔ هر دو سوار و اسپ خراب شده و جزئیات معلوم نیست، ولی نقش دو کالبد بی‌جان را که زیردست و پای اسپان آن دو فرمانرا بر خاک افتاده‌اند بخوبی دیده می‌شود، و این شباهت کاملی با نقش اردشیر دارد. جام مزبور کار هنرمندان یونانی ــ سکائی است و متعلّق به‌سدهٔ چهارم یا سوم ق. م. می‌باشد و در روسیه جنوبی یافت شده و امروز در موزهٔ ارمیتاژ لنینگراد نگهداری می‌شود.

تاریخ این نقش را دقیقاً معیّن نمی‌توان کرد، امّا چون پیشرفت فراوانی در هنر سنگ‌تراشی در آن دیده می‌شود، و بویژه برجستگی زیاد نقوش (پا و ران اسپان تقریباً مجسمه‌وار نموده شده‌اند)، مسلّم است که آن را به‌نخستین سالهای شاهنشاهی اردشیر نسبت نمی‌توان داد. از سوی دیگر، اردشیر در سالهای آخر شاهپور را همه جا همراه داشت، نبودن ولیعهد و قائم‌مقام وی در مجلس حجاری، نشان می‌دهد که آن به‌سالهای آخر شاهنشاهی اردشیر نیز را بستگی ندارد. با این توجیهات، تاریخ این سنگ‌تراشی را به‌حدود ۲۳۵ میلادی تخمین می‌توان زد.

دوازدهمین اثر (= جایگاه ۸)

نبشته‌های شاپور یکم بر «بُنْخانه (کعبه زرتشت)»

تا زمان ساسانی، بنای «بُنْخانه (کعبه زرتشت)» هنوز آبادان و تقریباً دست‌نخورده مانده بود، و قسمت پائین جبههٔ بیرونی دیوارهایش هموار و نیک تراشیده و جای‌دار بود و برای نقر کتیبه‌ای مناسب می‌نمود. شاپور یکم که زندگی درخشان و پیروزیهای پرآوازه داشت، بر آن شد که مثل پدران باستانیش، سرگذشت کارهایش را بر این بنای کهن جاودانه کند. شاید وی متوجه شده بود که بر آرامگاه داریوش نبشته سه‌زبانی‌اند، و شاید هم نوشتن متون سه‌زبانی باب بود. بهر حال وی بفرمود تا بر سه جبههٔ دیوار برج نقش رستم، متنی را در سه زبان بدین صورت کندند.

۱ ــ بر جبههٔ جنوبی متن یونانی در ۷۰ سطر؛
۲ ــ بر جبههٔ غربی متن پهلوی اشکانی در ۳۰ سطر و
۳ ــ بر جبههٔ شرقی متن پهلوی ساسانی در ۳۵ سطر.

از این سنگنوشته‌ها هیچگونه اطّلاعی نبود تا اینکه در ۱۹۳۶، ا. اف. اشمیت آنها را کشف کرد و قالبشان را به‌مؤسسهٔ شرقشناسی شیکاگو فرستاد. در آنجا دانشمند بزرگ آلمانی الاصل، مارتین اشپرنگلینگ مدتها بر روی آن متون زحمت کشید و انتشارات مهمّی در بابشان به‌چاپ رسانیده که از همه مهمتر کتاب *ایران سدهٔ سوّم میلادی، شاپور* بزرگ و کریتر است که بواسطهٔ پاره‌ای از مخالفت‌ها فرصت چاپش بصورت دلخواه بدست نیامد و نسخی معدود از آن در ۱۹۵۳ انتشار یافت. از استادان دیگری که روی این نبشته‌ها کار کرده‌اند، یکی والتر برنوهنینگ بود که مقالاتش در این باب شهرت جهانی دارد، و دیگر ماریق، که ترجمه‌اش از متن یونانی کتیبه با تفسیری عالمانه در ۱۹۵۸ و ۱۹۶۵ چاپ و منتشر شد. هنینگ به‌حقّ گفته است که **«این کتیبه مهمترین سند تاریخی از دورهٔ ساسانی می‌باشد»**، و هم او دربارهٔ مفادش چنین می‌گوید:

«کتیبهٔ شاهپور با فهرست ایالاتی که به‌دولت ساسانی تعلّق داشته آغاز می‌شود و نشان می‌دهد که شاهنشاهی شاهپور بیشتر از آنچه تا کنون تصور می‌شده وسعت داشته است مخصوصاً در مشرق و شمال شرقی در مغرب ارمنستان گرجستان و تمام درّه کُر تا بند آلانان (داریال جدید) در قفقاز به‌شاهپور تعلّق داشته است. ایران در مشرق تا رود سند وسعت داشته و شامل بلوچستان و سند و کابل و قسمت اعظم مملکت سابق کوشان تا شهر پشاور (پیشاور) که نام آنهم ذکر شده، بوده است در شمال شرقی سلطنت شاپور را تا سرحدهای کاش یعنی کاشغر جدید شناخته بودند.

بعد شرح مختصر جنگهای خود با امپراطوری روم را در مدّت بیست سال اوّل سلطنت خود که مقدّم بر نصب کتیبه بود، میدهد. در آنجا نخست از جملهٔ گُردیانوس به‌بین‌النهرین کمی بعد از جلوس شاپور بر تخت شاهنشاهی بحث می‌کند. امپراطور شکست یافت و در جنگ کشته شد سپاهیان رومی فیلیپ مشهور بعرب را بعنوان امپراطور روم اعلام کردند و این انتخابی نادرست بود. فیلیپ برای درخواست عفو نزد شاپور آمد و پس از پرداخت فدیه‌ای به‌مبلغ نیم میلیون دینار طلا مرخص شد تا بکشور خویش بازگردد.

پس از چند سال صلح، جنگی تازه بر سر ارمنستان که همواره سبب جنگهای ایران و روم بود روی داد. شاهپور سپاهیان روم را مغلوب کرد و به‌سوریه حمله برد و به‌ساحل انطاکیه و در جنوب به‌حمص رسید.

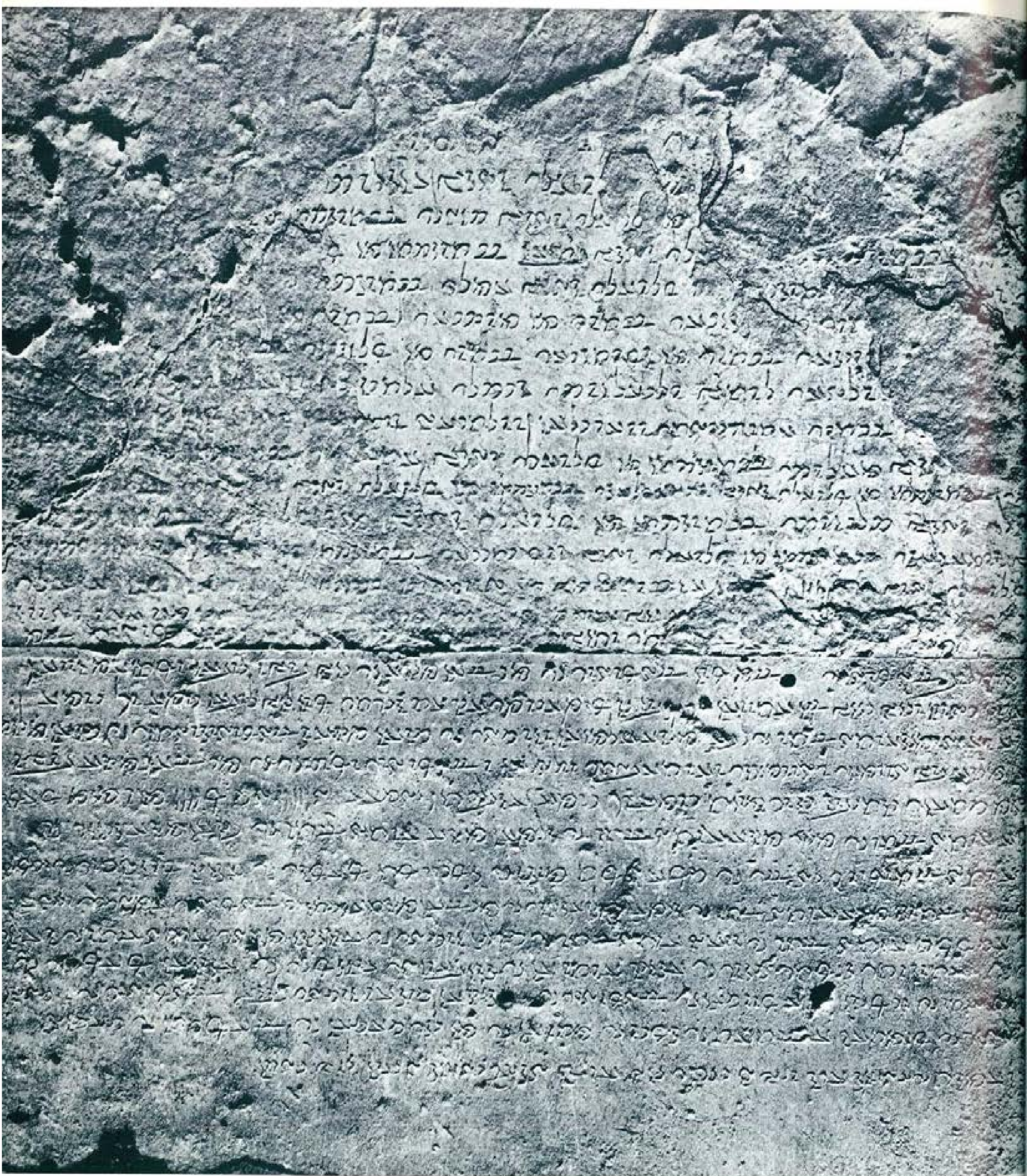
بر اثر حمله خسارت بسیار وارد شد رومیان همه قوای خود را برای انتقام گرد آوردند. در کتیبه فهرست مفصلی از ایالات رومی که سپاهیان را از آنها جمع کرده بودند درج شده است امّا بخت رومیان روی ننمود و پس از جنگی بزرگ درجوار اِدِسا (اورفای جدید) سپاهیان رومی تلف شدند و سرداران ایشان که امپراطور والرین هم در بین آنها بود اسیر گردید. این شکست بزرگترین شکستی بود که ایرانیان بررومیان وارد آوردند و آن نتایج مهّم تاریخی در پی داشت. این شکست دولت جوان ساسانی را بمنزلهٔ اداره کنندهٔ دولتی جهانی و همدوش امپراطوری وسیع روم مستقر ساخت. در هر حال از هنگام محاربهٔ ادسا ببعد جنگ‌های بسیاری بین این دو کشور روی داد ولی هرگز امیدواری کامل برای یکطرف ایجاد نشد که طرف دیگر را شکست دهد و بر او تسلط یابد. این وضعی که برقرار شد مدّت چهار قرن ثابت ماند جنگهای دائم بین این دو دولت با اشتیاقی تمام صورت میگرفت ولی طرفین انتظار پیروزی نهائی را نداشتند. این جنگها بتدریج طرفین را ضعیف کرد و عاقبت به‌شکست هر دو در برابر عرب منجر شد. شاپور پس از شرح تاریخ جنگهای خود با روم از قدرت خداوندی که پیروزی خود را بدو نسبت می‌دهد سپاسگزاری می‌کند. برای اظهار امتنان وی آتشکده‌های متعدّد برپا می‌دارد و وقف می‌کند تا شعله‌های مقدّس جاویدان بیاد حوادث‌بزرگ روزگاروی‌مشتعل باشد هرروز در برابر این آتشها نام هر کسانی را که در ایجاد دولت ساسانی و به‌نهضت ایران یاری کردند تا از صورت مملکتی ضعیف و پراکنده بشکل کشوری متّحد و مقتدر درآید با احترام یاد کنند.

نام این کسان در فهرستی طویل که تقریباً نصف کتیبه را فرا گرفته ذکر شده است. در نظر مورخ این فهرست اسامی و عناوین که بنظر خسته کننده می‌آید بزرگترین فایده را داراست این فهرست شامل نامها و مقامات و همه اعضای خاندان شاهنشاهی از جدّ اعلای «ساسان» ببعد است در اینصورت نه تنها نام صاحبمنصبان دولت شاپور دیده میشود بلکه اسامی صاحب منصبانی که در زمان اردشیر و حتیٰ پابک خدمت کرده بودند یادداشت شده است تغییراتی که در عناوین داده شده نشان می‌دهد چگونه دولت ساسانی از صورت یک حکومت ایالتی بی‌اهمیّت بسرعت رسمیّت یافته بشکل دولت جهانی درآمد.

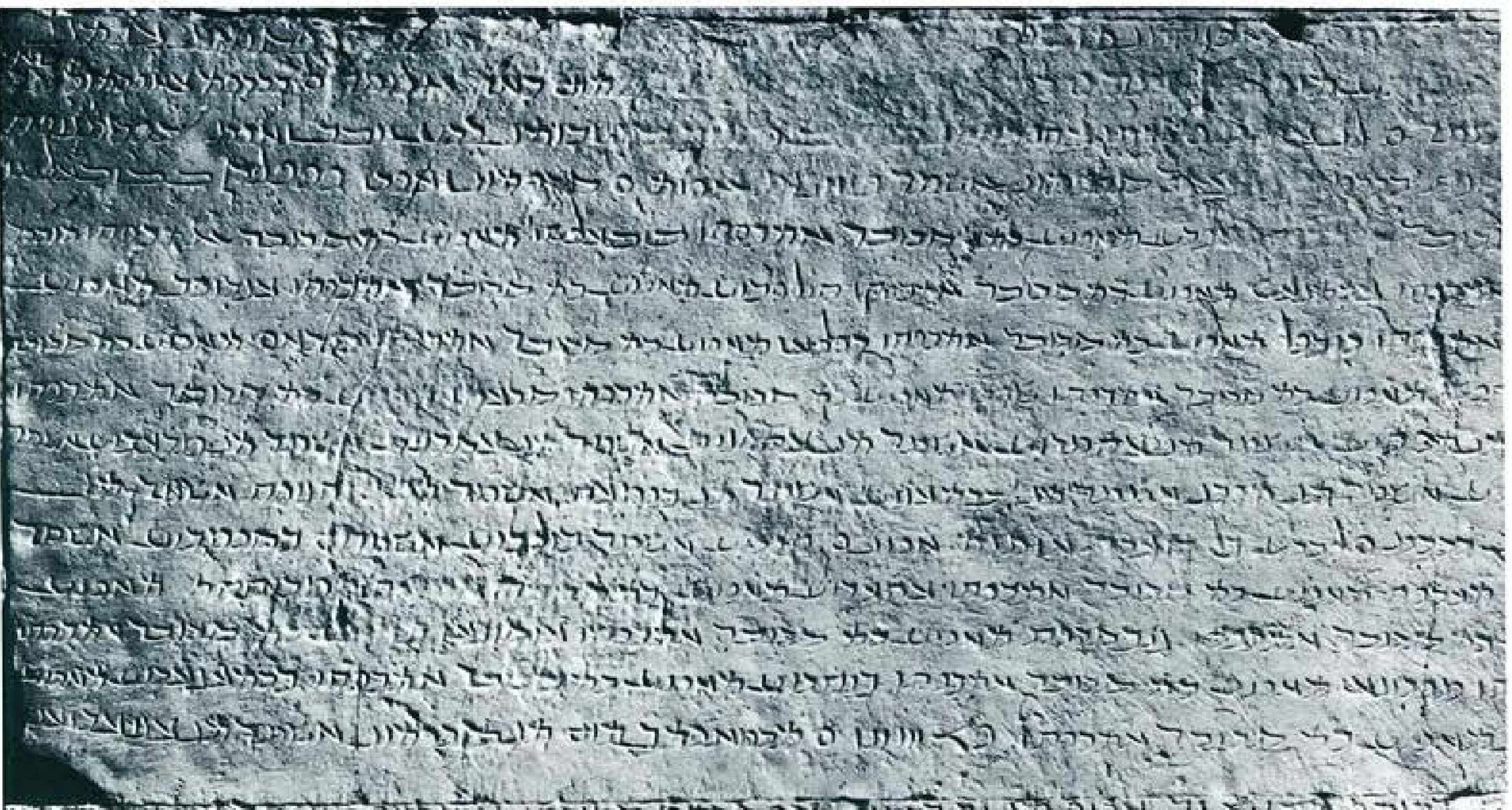
در اینجا برای نمونه، بندهائی از این سنگنبشته را به‌فارسی برگردانده، می‌آوریم:

بند یکم: «من! مزداپرست، خدایگان شاهپُوهرْ، شاه شاهانِ ایرانیان و غیر ایرانیان، از دودهٔ خدایگان‌ها، پسر مزداپرست خدایگان اردشیر، شاه شاهانِ ایرانیان، از پشت خدایگان‌ها، نوهٔ خدایگان پابک شاه، فرمانفرمای شاهنشاهی ایرانم.»

بند دوم در شمارش ایالات ایرانشهر می‌باشد.



۲۳ ــ کتیبهٔ شاپور بر دیوار «بن‌خانه»، روایت پهلوی ساسانی، قسمت اول (به‌نقل اشمیت)



۲۴ ــ کتیبهٔ شاپور بر دیوار «بُن‌خانه» روایت پهلوی ساسانی اشکانی، قسمت اول

(به‌نقل از اشمیت)

۲۵ ــ کتیبهٔ شاپور بر دیوار «بن‌خانه» روایت یونانی، قسمت اول (به‌نقل از اشمیت)

بند سوم: «آنگاه که ما تازه بر تخت ایرانشهر برآمدیم، قیصر گُردیانوس سپاهی از همهٔ امپراتوری روم و آلمان و گُت‌ها گرد آورد، و به‌آسورستان تاخت، بر سر ایرانشهر و به‌دشمنی با ما؛ و نبردی سخت و بزرگ بر کرانهٔ آسورستان، در مِسیشِهٔ درگرفت، و قیصر گردیانوس از پای درآمد، و ما با روبنهٔ رومیان را نابود کردیم. آنگاه رومیان فیلیپ را به‌قیصری برگزیدند، و قیصر فیلیپ از در آشتی درآمد، و برای رهائی جان خود و رومیانش پانصد هزار دینار (سکهٔ زرین) غرامت پرداخت، و باژگزار ما شد. از این‌روی ما مِسیشِهٔ را «پیروز شاپور» نام نهادیم.»

بند چهارم ــ در باب پیروزیهای شاپور بر رومیان است.

بند پنجم ــ در لشکرکشی والرین با ۷۰/۰۰۰ تن، بر ایران، و در آنجا شاپور گوید: «و در کنار کاره و اِدِسا نبردی بزرگ میان ما و قیصر والرین درگرفت. و ما با دست خویش قیصر والرین را گرفتار کردیم، و همهٔ آنان که سرداران این سپاه بودند، و اشراف و سناتوران، و پایوران را سراسر اسیر کردیم، و آنان را به‌درون ایرانشهر گسیل داشتیم...»

بندهای دیگر در شرح کارهای شاپور و برآوردن وی آتشها و معابد است، و در آخر میفرماید که وی پیروزیها و نیک‌بختی‌هایش را نخست از راه یزدان‌پرستی و سپس از راه مردانگی و خویشتن‌داری بدست آورده، و اندرز می‌دهد که آنکس که بخواهد بمانند وی پیروزبخت و شادکام و جاوید نام باشد، باید همان راه را برود.

سیزدهمین اثر (= جایگاه ۱۵)

پیروزی شاپور بر امپراتوران روم

یک ــ شاپور و امپراتوران روم

شاپور یکم در حدود ۲۰۰ میلادی زاده شد، و در مکتب پدر خود اردشیر، آئین رزم و بزم و کشورداری و سالاری آموخت. در نبرد هرمزدگان در ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی، داذبنداد سپهبد اشکانی را از اسپ بخاک انداخت و پس از آن سپهسالار پدر شد و در جنگها او را یاری کرد. سپس در اواخر دورهٔ اردشیر قائم‌مقام وی گشت و مدّتی هم تاج گنبدی‌شکل پدر را بر سرداشت و با همین تاج در سه‌جا منقوش است: روی نقش سلماس در آذربایجان، روی «نقش رستم» در دارابگرد فارس و روی یک گل‌سینه گوهر که اکنون در گنجینه نشانهای کتابخانهٔ ملّی فرانسه می‌باشد. در ۲۳۸، وقتی که هنوز پدرش زنده و در معبد «آتش آناهیتا» در استخر معتکف بود، وی شاه ایران شد و رومیان را که به‌ایران تاخته بودند درهم شکست و یک دژ محکم میان ایران و روم را بگشود، و سپاه گُردیانوس سوّم، امپراتور جوان روم را چنان تارومار کرد که خود امپراتور کشته شد، و کمی بعد اردشیر هم درگذشت و شاپور «شاهنشاه ایران» گردید و جنگ با روم را ادامه داد. فیلیپ عرب امپراتور روم بستوه آمد، و از شاپور پوزش خواست و برای خرید صلح پانصدهزار دینار غرامت پرداخت. سپس شاپور با جنگهای فراوان، ارمنستان، میشان، گیلان و نواحی دریای مازندران، سکستان و توران و هند تا کرانه‌های دریا، و دیگر استانهای شرقی امپراتوری قدیم هخامنشی را بچنگ آورده، لقب «شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان (= انیران)» بخود گرفت. پس از این به‌همراهی پسرانش، بویژه هرمزد شاپور، با زدوخوردهای پراکنده با روم ادامه داد تا اینکه در ۲۶۰ میلادی، امپراتور والرین با هفتاد هزار تن از سپاهیان رزم دیده‌اش و بسیاری از سناتوران و شهرداران رومی در الرها بدام شاهپور افتاده، گرفتار گشتند و به‌پارس و خوزستان و آسورستان و دیگر نواحی ایران فرستاده شدند تا زندگی تازه‌ای را آغاز کنند. شاپور می‌گوید «بدست خود امپراتور را گرفتیم» و این جمله بی‌شک می‌رساند که شاپور خود در نبرد شرکت داشته و امپراتور را گرفتار کرده است. شاپور یاد این پیروزیها را بر نقوش برجسته‌ای جاویدان ساخت و داستان کارهای درخشانش را در سنگنبشتهٔ کعبهٔ زرتشت که پیش از این آورده‌ایم، باز گفت. در دارابگرد نقش برجسته‌ای بنام «نقش رستم» داریم که در آن شاپور سوار بر اسب است و تاج اردشیر را بر سر دارد و گردیانوس زیر پای اسپش بخاک افتاده، و بزرگان ایرانی پشت سر شاپور صف کشیده‌اند، و فیلیپ به‌درخواست صلح آمده، در پیشگاه شاپور زانو زده، و دیگر





۲۶ ــ مدال تراژان که بر روی و پشت آن پیروزیش بر شهریاران ایرانی را نموده است (به‌نقل از م. کالج)

رومیان با نگرانی به‌شاهنشاه می‌نگرند. تاریخ این نقش حدود ۲۴۵ میلادی است. امّا در بیشاپور نـقوشی داریم که شاهنشاه را در میان صفوفی از بزرگان مملکتی نشان می‌دهد که رومیان را گرفتار کرده‌اند. سه‌امپراتور رومی در نقوش تصویر شده‌اند. گُردیانوس که زیر اسب شاپور بخاک افتاده، والرین که به‌پوزش و آشتی‌جوئی آمده و جلو شاپور زانو زده است، و والرین که کنار اسب شاپور ایستاده، و شاهنشاه مچ دست وی را گرفته تا نشان دهد که وی را اسیر کرده است. علاوه بر این، گل‌سینهٔ عقیق مظبوط در گنجینه نشانـهای کـتابخانه مـلّی فـرانسه هم شاپور را نشان می‌دهد (با همهٔ علائم شاهنشاهی) که با والرین مـی‌جنگد. شاهنشاه اسپ را تـاخته، سینه‌بـه‌سینهٔ اسپ والرین آورده، و دست راست را دراز کرده مچ دست والرین را چنان گرفته، که انگشتان امپراتـور «چـون خیارتر» راست گشته است. امپراتور شمشیر کشیده که به‌شاپور زند، امّا شاپور حتی تیغ خـود را از نـیام بـیرون نیاورده است، و معلوم است که هدف سازنده این نقش این بوده که نبرد تن‌به‌تن این دو فرمانروا را تصویر کند و مرحلهٔ اسارت امپراتور روم را بنمایاند، زیرا همانطور که **مَکْ‌دِرْ مونْتْ** متوجه شده است در هنر قدیم، گرفتن مچ کسی، علامت اسارت او محسوب می‌شده است. علت اینکه شاپور پیروزیش بر رومـیان را بـا ایـنهمه آب و تاب نقش کرد و بنوشت، عکس‌العملی بود که ایرانیان در مقابل امپراتوران روم نشان می‌دادند، زیرا چند نـفر از اینها، مثل تراژان و کربلو، در نبرد اشکانیان را شکست داده، و خود را «خداوندگار پارت» خوانده بودند، و حتی تراژان سکه‌هائی به‌افتخار پیروزیش بر پادشاهان و فرمانروایان اشکانی زده بود که در آنـها خـودش را بـعنوان امپراتور بزرگ شکست‌ناپذیر بر او رنگ فرمانفرمائی نموده بودند و یک پـادشاه ایـرانی را در جلو وی بـزانو درآمده نشان داده بودند. این خودنمائی‌های رومیان در یاد ایرانیان مانده بود و زمانی که توانستند، تلافی کردند.

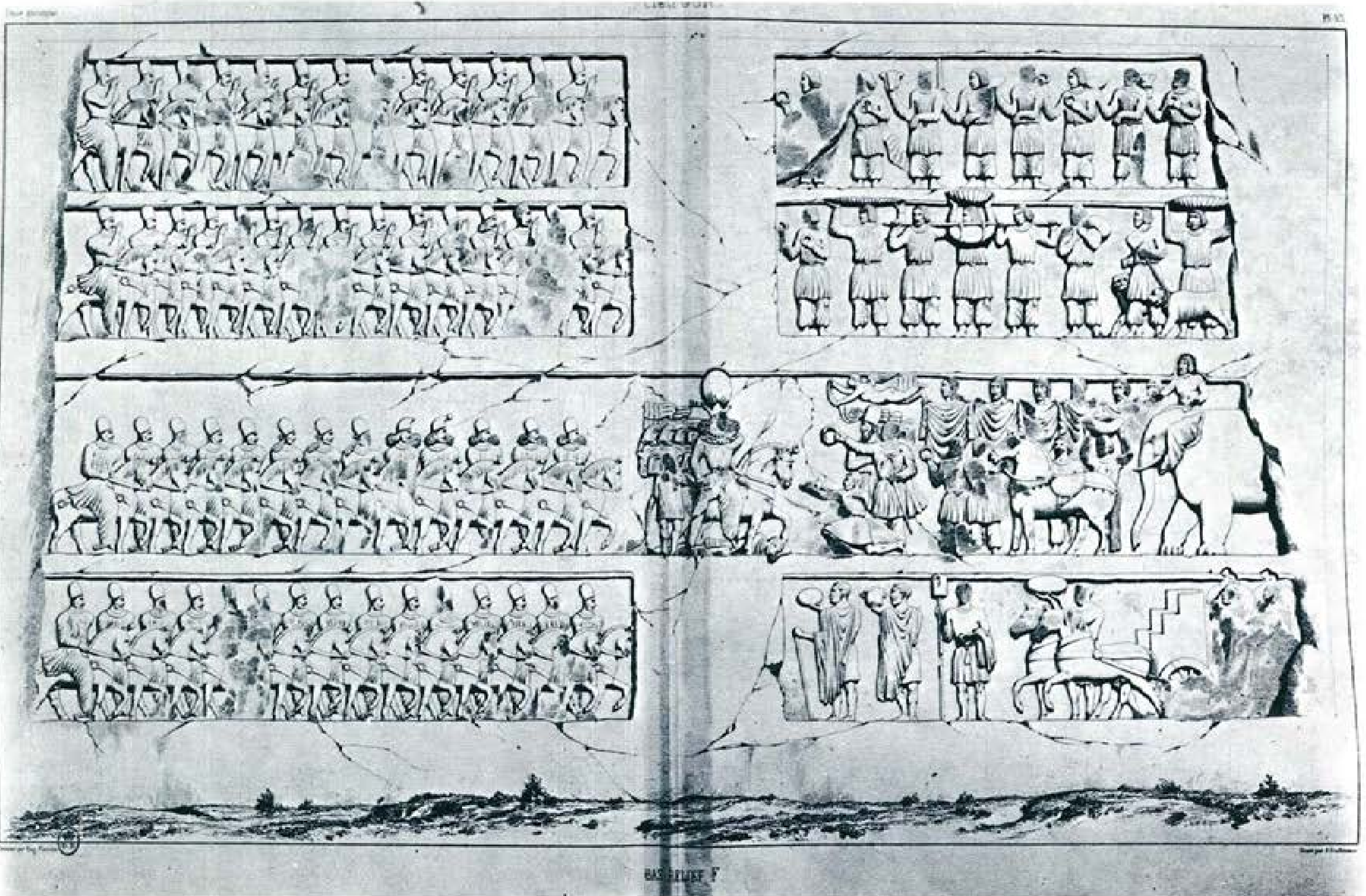


۲۷ ــ نقش برجستهٔ شاپور در داراب فارس (طرح از ج ــ هرمان)

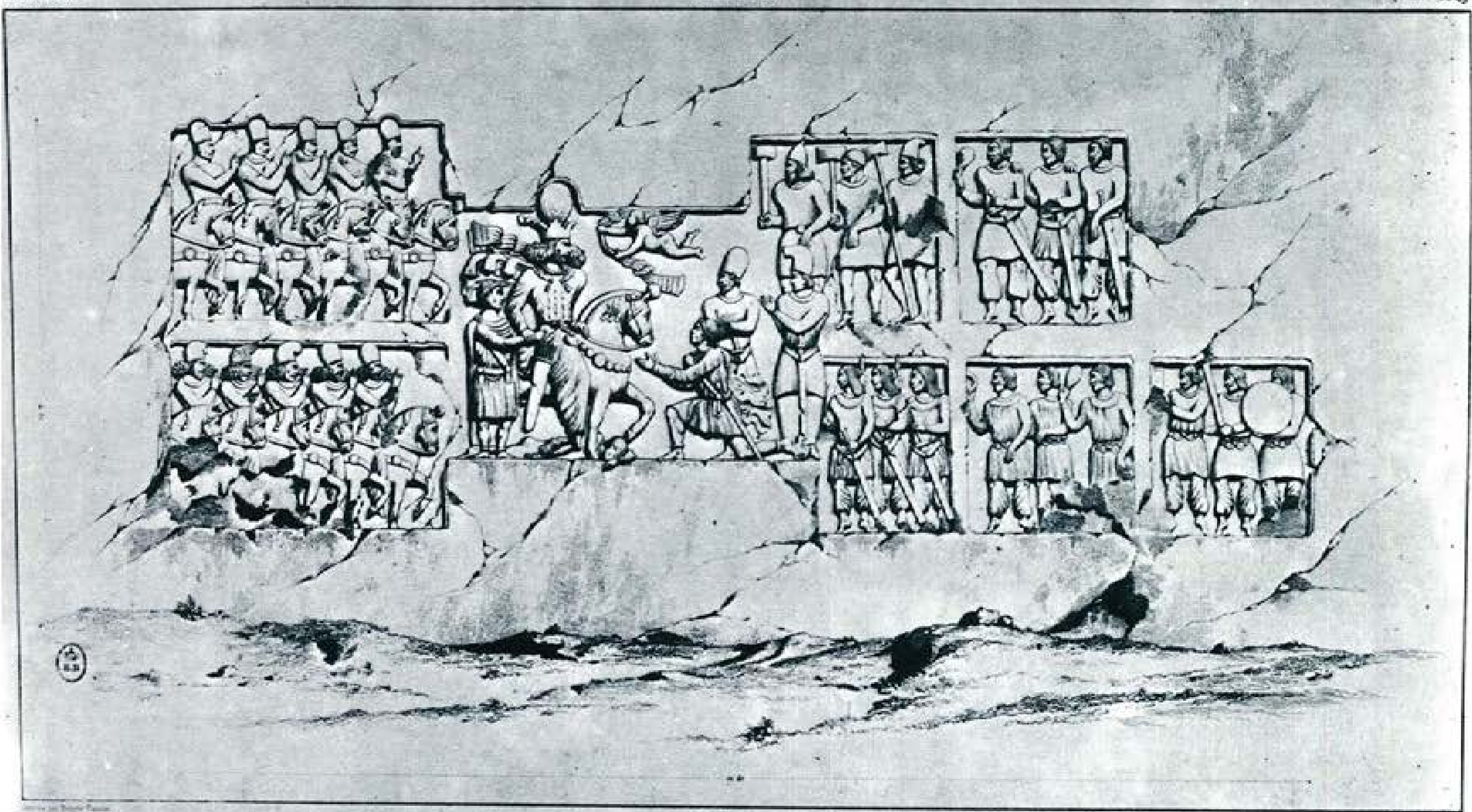
دو ــ حجّاری نقش رستم

حجاری شاپور در نقش رستم را در چند متری زمین و ده‌متری شرق آرامگاه داریوش بزرگ کنده‌اند؛ طول آن نزدیک ۱۱ متر و عرضش ۵ متر می‌باشد. شاهنشاه شاپور را از روی سکه‌هایش و مجسمه‌اش در غار شاپور کازرون و نقشش بر جامی نقره‌ای می‌شناسیم و می‌دانیم تاجی کنگره‌دار بر سر می‌گذارده است. در اینجا وی را با همان تاج و گوی بزرگ شاهنشاهی می‌بینیم که بصورت بسیار برجسته حجاری شده است. شاهنشاه رو به‌چپ می‌نگرد، و چهرهٔ مردانه و متین و گیسوی افشان و پشت سر ریخته و ریش مجعد از حلقه گذرانده دارد؛ گردبندی حلقه‌حلقه‌ای بر گردن افکنده، و گوشواری از گوش آویخته است. جامهٔ وی عبارتست از نیم‌تنه‌ای تنگ و پرچین و کمردار، شلواری که بر روی ساق چین‌خورده، و ردائی که در جلو سینه با دو حلقه بهم وصلست و در پشت افشان بدست باد سپرده شده. دیهیم روی تاج نوارهای بلند و پرچین دارد که به‌پشت افتاده و افشان شده است. نوارهای شاهی از کفش‌های شاپور آویخته و چین‌وشکن لباسش بسیار دلپذیر نموده شده است. شمشیر راست و بلند شاپور در نیام است و وی دست چپ را بر دستهٔ آن نهاده، و دست راست را دراز کرده، مچ در آستین نهفتهٔ یک رومی برپای ایستاده را گرفته است. اسپ شاپور زین و برگ آراسته دارد، و دُمش گره خورده، نوار بلند و پرچین‌وشکنی از آن آویخته است. کفل‌بند و سینه‌بند اسپ دارای حلقهٔ آرایشی گل‌مانند بسیار بزرگی می‌باشد و یال آن نیز آراسته است. گمپولهٔ بزرگی از زین بمیان پاهای آن آویخته است که چین‌وشکن آن بخوبی پیدا می‌باشد. شاهنشاه راست و مردانه روی زین نشسته و وقار شاهانه‌اش بخوبی مجسّم است. اسپ نیز اندازه‌ای تقریباً طبیعی دارد، و دست راست را خم کرده، و حالت درنگ بخود گرفته است. پیش روی اسپ مردی در جامهٔ رومی زانوی چپ را بر زمین نهاده است و زانوی راست را خم ساخته و دستها را به‌حالت التماس به‌جانب شاهنشاه دراز کرده است بطوریکه دست چپش زانوی راست اسپ شاهنشاه را لمس می‌کند. این شخص میانه‌سال است ریش کوتاه و مجعدی دارد، و جامه‌اش ردای امپراطوری رومی (توگا) می‌باشد و بر سرش تاجی از برگ درخت غار، که امپراتوران بر سر می‌نهادند، و به‌مشابهٔ دیهیم امپراتوری می‌باشد، دیده می‌شود. ردایش در پشت سر افشان گشته روی شانه با سگگ گرد بسته شده است. کت وی آستین‌دار است و تا زانوان می‌رسد و بر آن کمری بسته شده. بر پایش دو حلقه دیده می‌شود که خیال کرده‌اند بُخُو یا پای‌بند می‌باشد، ولی ظاهراً لبهٔ نیم‌چکمهٔ اوست چونکه در نقش روی سنگ عقیق مذکور بالا هم این حلقه بخوبی می‌توان دید. وی شمشیر نیام‌شده‌ای بکمر آویخته که دسته‌اش حالت صلیب دارد.

کنار این رومی زانوزده، یک نفر دیگر ایستاده است که روبه‌شاهنشاه دارد. وی را بی‌ریش نموده‌اند، امّا دیهیمی از برگ غار بر سر دارد و نوار کوچکی پشت سرش افشان شده است، و جامه‌اش مانند رومی زانوزده است، و شمشیر از کمر آویخته است، و دستش در آستین سردوخته مخفی گردیده و مچ چپش را شاپور گرفته است. هردوی این افراد، رومی هستند و از ردای امپراتوری و تاج برگ غار آنها پیداست که امپراتور می‌باشد. ولی در مورد هویت آنها بحث بسیار شده است. تا سال ۱۹۵۴ همه می‌گفتند آنکه زانوزده، والرین است که از شاه امان می‌خواهد، و آنکه ایستاده، کُردیاس نامی از اهل سوریه است که گفته‌اند شاپور او را به‌امپراتوری برنشانید. امّا در آن سال مَکْ دِرْمونْت این فرضیه را رَد کرد و گیرشمن و برخی از استادان



۲۸ ــ بیشاپور، نقش برجستهٔ شاپور که پیروزیش بر رومیان را می‌نماید (به‌نقل از فلاندن و کست)



۲۹ ــ بیشاپور، نقش برجستهٔ شاپور که پیروزیش بر رومیان را می‌نماید (به‌نقل از فلاندن و کست)

دیگر نیز با وی هم‌آواز شدند. مک درمونت متوجّه شد که «کردُباس» اصلاً در تاریخ جنگهای شاپور که خودش بر «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» نقر کرده است نیامده، و هیچ سکه‌ای از او در دست نیست و چنین شخصی در تاریخ روم به‌امپراتوری شناخته نمی‌باشد. از سوی دیگر، شاپور در شرح جنگهایش از سه امپراتور رومی نام می‌برد: گردیانوس جوان که کشته شد؛ فیلیپ که به درخواست صلح آمد و پانصدهزار سکهٔ زرّین بازداد، و والرین که گرفتار شده و در نقوش شاپور هم سه امپراتور را نموده‌اند: **امپراتوری جوان که زیر پای اسب شاپور بخاک افتاده (در دارابگرد و بیشاپور) و بنابر این گردیانوس است؛ امپراتوری که به‌درخواست صلح آمده، دستها را برای پوزش و اطاعت دراز کرده، بنابر این فیلیپ عرب است، و امپراتوری که مچ دستش را شاپور گرفته، و بنابر قانون کهن ــ که گرفتن مچ دست علامت اسیر کردن بوده ــ همان والرین می‌باشد.** چیزی که استدلال مک درمونْت را تأیید می‌کرد این بود که سکه‌های والرین او را بی‌ریش نشان می‌دهد، و فرد ایستاده که شاپور مچش را گرفته (یعنی اسیرش کرده) نیز بی‌ریش است، در حالیکه سکه‌های فیلیپ عرب او را با ریش کوتاه و مجعدی می‌نمایند، و آنکه در پیش شاپور زانوزده نیز درست همین نوع ریش را دارد. بعلاوه گردن والرین روی سکه‌ها بسیار ستبر است و فرد ایستاده از کنار اسپ شاه نیز گردن ستبر دارد.

عقیدهٔ مک درمونت را هینتس و اشمیت نپذیرفته‌اند و می‌گویند که رومی زانوزده می‌بایست همان والرین اسیر شده باشد. امّا دو دلیل عُمده بر تأیید استدلال مک درمونت بوسیلهٔ استاد رمان گیرشمن پیش کشیده شده است: یکی اینکه بنابروایتی ایرانی، شاپور والرین را با دست خود در نبردی تن‌به‌تن گرفتار کرد، و این همان وصفی است که بر روی سنگ عقیق مذکور در بالا نموده شده، و حالت گرفتن مچ در این مورد نیز، نمایشگر اسارت است. دیگر اینکه دست رومی ایستاده در کنار اسپ شاپور در آستینِ سردوخته مخفی می‌باشد، و می‌دانیم که نزدیکان و همراهان شاهنشاه می‌بایست در حضور وی دست خود را در آستین سردوخته نهان سازند، بنابر این فرد ایستاده از درباریان و همراهان شاپور بوده است، و در اینصورت فقط والرین می‌توانسته باشد که دیری در دربار شاپور زیست، نه فیلیپ که غرامتی پرداخت و بدر رفت. **بر ما مسلم است که مک درمونت و گیرشمن حق دارند امپراتور انوزده را فیلیپ عرب بخوانند و امپراتور ایستاده را والرین.**

این نقش از زیباترین نقوش دورهٔ ساسانی است و درباب آن گفته‌اند که «اشخاص این تصویر از فرط زیبایی و جاذبیّت گوئی زنده هستند». وجود والرین در این نقش مسلم می‌کند که تاریخ تراشیدن آن حدود ۲۶۲ میلادی بوده است. شاپور با آن همه فتوحات، حق داشته است خود را «شاهنشاه ایرانیان و غیر ایرانیان» بخواند و یاد پیروزیهایش را بر سنگ خارا جاویدان سازد.



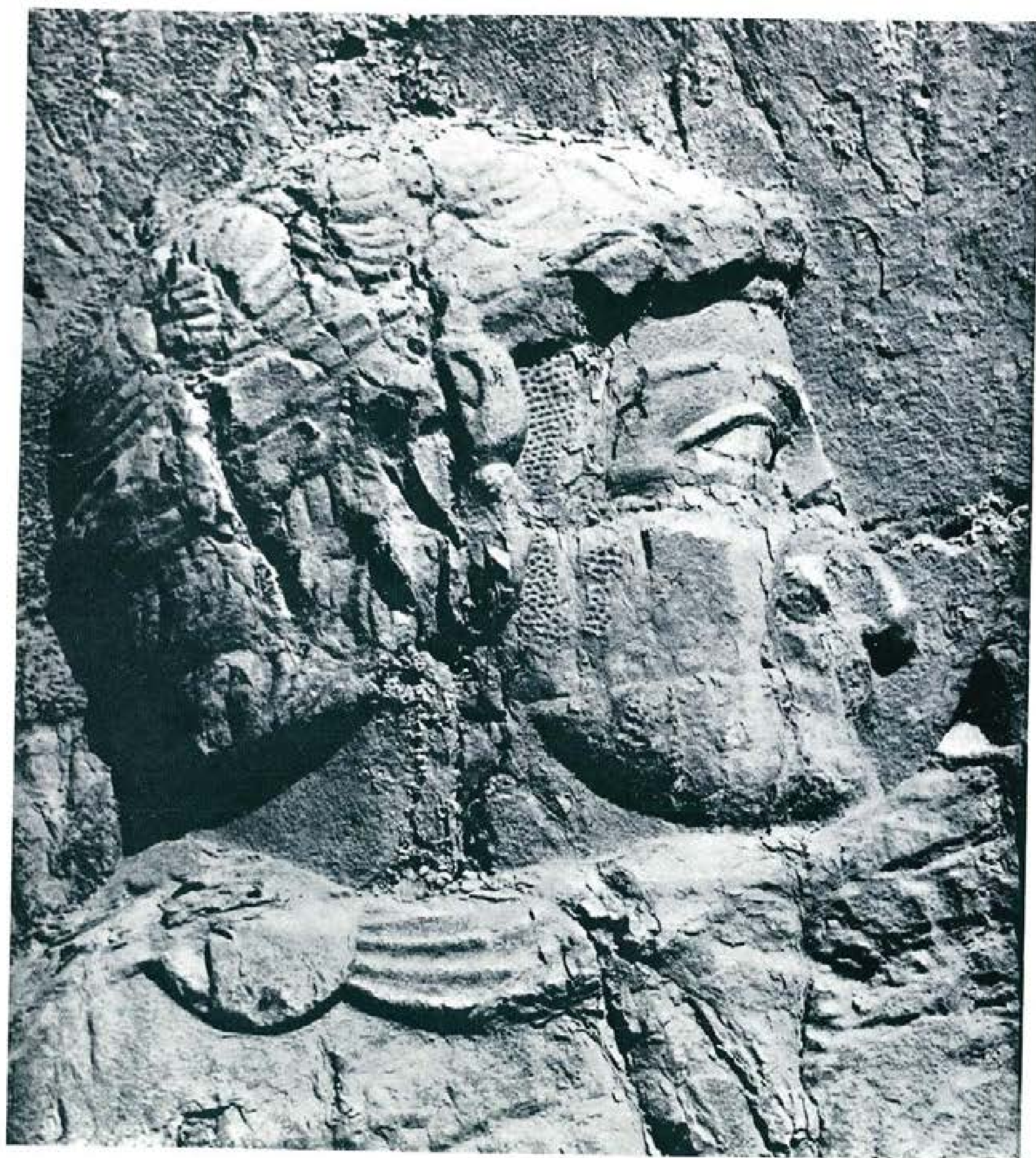
۳۰ ــ فیلیپ، امپراتور روم بر سکهٔ خودش



۳۱ ـ فیلیپ امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم



۳۲ ــ والرین، امپراتور روم بر سکهٔ خودش



۳۳ ـ والرین، امپراتور روم بر سنگ در نقش رستم

چهاردهمین اثر (= جایگاه ۴)

بهرام دوم و درباریانش

پس از شاپور یکم، پسر بزرگش هرمز اردشیر یکسالی بر تخت بود و سپس جایش را به‌برادرش بهرام یکم داد که او نیز سه‌سال بیشتر فرمانروائی نکرد و ۲۷۶ میلادی پسرش بهرام دوم شاهنشاه ایران شد. وی پشتیبان نیرومند آئین مزدیسنا بود و کرتیر موبدان موبد ایران را به‌بلندترین منصبهای دینی و درباری بنشاند، و در گوشه و کنار فارس (نقش بهرام سرمشهد، برمدلک در شیراز، و نقش رستم فارس) کارهای بزرگ خود را بر سنگها بنگاشت و نقوش از خود بیادگار گذارد. در برخی از این نقوش وی را بعنوان «پدر خانواده» بهمراه شاهبانویش که شاپور دختک نام داشت (دختر شاه میشان که خود پسر شاپور یکم بود) نشان داده‌اند، و این وضع بر روی سکه‌هایش نیز انعکاس یافته، چون بسیاری از آنها نیم‌تنهٔ بهرام دوّم و شاهبانویش شاپور دختک و روبروی آنها جوانکی که ولیعهد بهرام بوده و او نیز بهرام نام داشت، منقوش گشته است.

تاج بهرام بصورت کلاه کروی تنگی است که بر روی آن دیهیمی بسته‌اند و نوارهای دیهیم بلند و پرچین به‌پشت‌سر افشان شده. گوی شاهنشاهی بر بالای تاج قرار دارد و دو بال گشودهٔ شاهین یا شهباز از دو سوی تاج بیرون آمده است. این دو بال علامت فرّکیانی است و بال مرغ وارَغْنَهْ (یکنوع باز یا عقاب) می‌باشد که مرغ ویژهٔ فرّکیانی و علامت مخصوص ایزد وِرِثْرَغْنَهْ (= ایزد وَرَهْران = بهرام) ایزد پیروزی و نبردگی می‌باشد، و بمناسبت تجنیسی که در نام بهرام و شاهی او با ایزد بهرام و مرغ او موجود بوده، بر تاج وی این دو بال را رسم کرده‌اند. (هرمزد دوم، برادر زادهٔ بهرام دوم، پیکری کامل از مرغ وارغنه یا شهباز را بر روی تاج خود نصب کرد). شاهبانوی بهرام کلاه بلندی دارد که در برخی موارد شکل سر جانوری بر قسمت قدامی آنها داده شده است و شاهزاده بهرام (ولیعهد) نیز کلاهی دارد که نوک آن بصورت پرنده‌ای یا جانوری نموده شده، و پوشیدن این نوع کلاهها علامت بزرگی و افتخار بوده است. اوّلین سکهٔ بهرام دوّم درهم نقره‌ای است که روی آن بهرام و شهبانویش (شاپور دختک) را نمودند و شاپور دختک کلاه بیضی شکل با حاشیهٔ مرواریددوزی دارد و روی سکه نوشته شده:

خداوندگار ایرانی مزداپرست، خدایگان بهرام شاهنشاه ایران و انیران که نژاد از ایزدان دارد،

و بر پشت سکه آمده:

«شاپور دختک، بانوی بانوان»

و روی برخی از سکه‌های بعدی ولیعهد بهرام نیز دیده می‌شود، و بر جامی نقره‌ای بسیار زیبا که در سرگویش (در روسیه) یافته‌اند نیز بهرام اوّل با شاپور دختک و شاهزادهٔ بهرام را به‌نحو بسیار زیبائی نموده‌اند و این جام را لوکوبین توصیف و تعبیر کرده است.

از بهرام دوّم دو نقش در سینهٔ کوه در نقش رستم» حجاری کرده‌اند، یکی در شرق نقش تاجگذاری اردشیر و بر جای نقش عیلامی نیمه‌محو شده، که وی را در میان درباریانش نشان می‌دهد، و دیگری نزدیک پائین

آرامگاه داریوش بزرگ که او را در نبرد با دشمنی می‌نماید.

نقش «بهرام و درباریانش» ۵ متر طول و ۲/۵ متر عرض دارد؛ و در وسط بهرام دوّم را با تاج و بال شهبازدارش می‌نماید که تمام قد ایستاده است و روبه‌چپ دارد، دست راست بر قبضهٔ تیغی راست که از کمی آویخته است نهاده؛ جامه‌اش کت کمردار و شلوار پرچین و شکن و ردای بلند در پیش سینه بسته شده است و گردن‌بندی شامل حلقه‌های چسبیده بهم بگردن دارد. سه‌نفر را بحالت نیم‌تنه در پشت‌سر شاهنشاه نشان داده‌اند که همه وی را می‌نگرند و انگشت سبابهٔ دست راست را به‌حالت احترام بسوی او دراز کرده‌اند. در جلو روی شاهنشاه، پنج نفر دیگر، باز هم بحالت نیم‌تنه نقش شده‌اند که آنها هم وی را می‌نگرند (یعنی روبه‌سوی راست دارند) و احترام می‌نمایند.

اوّلین نفر سمت چپ، کلاه تقریباً استوانه‌ای با نوک پیش آمده دارد که گوش‌پوش و گردن‌پوشش به‌آن چسبانده‌اند، و زلفش شانه‌خورده و بافته از پشت پیداست. گردن‌بند پوشیده و ریش ندارد، و شکل کلاهش و مقام او همه مانند شاپور دختک بر روی سکه‌ها و نقوش بهرام است و از این جهت هر تسفلد و اشمیت و دیگران او را «ملکهٔ بهرام دوم» یعنی شاپور دختک دانسته‌اند.

نفر دوّم سمت چپ، جوانکی است با کلاه بلند شلجمی که قسمت قدامی آن به‌صورت سر یک حیوان «گاونر» ساخته شده، و نوارهای شاهی و شاهزادگان را دارد. نفر سوم هم کلاه مشابهی بسر گذارده که نوکش بصورت سر پلنگ است، و ردایش با سگکهای حلقه‌ای در پیش سینه متصل شده است. صورت او را خراب کرده‌اند، از این جهت معلوم نیست که چه کسی بوده، و احتمال قوی میرود که دو نفر دوّم، شاهزاده بهرام (ولیعهد بهرام دوّم) بوده که بعدها چهار ماه پادشاهی کرد و توسط عموی پدرش (نرسی) از تخت بر کنار شد، و نفر سوّم شاید یک برادر بهرام سوّم بوده است و شاید هم هرمزد برادر بهرام دوّم بوده که پادشاه مشرق ایران بشمار می‌رفت و شورش کرده و از میان رفت. اگر این نظریهٔ دوّمی را بپذیریم، می‌توانیم دریابیم که به‌همین دلیل صورتش را عمداً خراب کرده‌اند.

نفر چهارمی بی‌ریش است و کلاه شلجمی دارد که روی آن علامتی مثل قیچی کشیده‌اند که علامت خانوادگی کرتیر بوده است و بهمین دلیل زاره و نویسندگان بعد از وی بحق او را کریتر، موبدان موبد ایران خوانده‌اند.

نفر پنجم موهای پرپشت افشان دارد و سرش برهنه است، و دستش را هم به‌علامت احترام به‌سوی بهرام بلند نکرده است (نه برای اینکه جا نبوده دستش را نقش کند، بلکه این عمل عمدی بوده). ریشش بلند و بسیار آراسته و حلقه‌حلقه است و قیافه‌اش خیلی خوب مانده، و همهٔ مشخصات وی به‌شاهزاده نرسی، پسر کوچک شاپور یکم و عموی بهرام دوّم، تناسب دارد این است که او را «نرسی» دانسته‌اند. این شاهزاده اوّل شاه ایران شرقی بود ولی بعدها پادشاه ارمنستان شد، و در ایران گروه زیادی هوادار داشت و پس از مرگ بهرام دوّم، این هواداران او را یاری کردند، و بهرام سوّم را از تخت برانداختند، و نرسی را به‌فرمانروایی ایران رسانیدند. در بالای سر و کمی روبه‌سمت چپ شاهزاده نرسی، باز علامت قیچی خانوادهٔ کرتیر را رسم کرده‌اند، و معلوم نیست هدف این بوده که پشتبانی کرتیر از نرسی را برسانند و یا اینکه می‌خواسته‌اند نقش کسی دیگر را بکشند که کرتیر سالخورده بجانشینی خود برگزیده بود.

نفر اوّل سمت راست (پشت‌سر شاهنشاه) نیز کت تنگ و ردا و کلاه بلند و گردن‌بند دارد ولی صورتش خراب شده. موی بلند، دیهیم نواردار گردن‌بند حلقه‌ای پوشیده است و با انگشت به‌شاهنشاه احترام می‌نماید. بگفتهٔ هینتس وی جوان است و ریش ندارد. ولی هویت وی معلوم نیست. شاید یکی از فرزندان بهرام باشد.

نفر بعدی کلاه استوانه‌ای با نوک کمی جلو آمده دارد، ریش و زلف وی بلند و با حلقه‌های بسیار ظریف آراسته شده، و گوشوار و طوق دارد، و ردای بلندش در جلو با دو حلقه بزرگ بسته شده است. نواری به‌کلاه وی بسته شده که گرهٔ آن را به‌صورت یک هلال درست کرده‌اند، و بر کلاه علامتی است مانند دو حلقه که عمودی به‌هم نهاده شده، و برفراز یک نیم‌حلقه قرار گرفته باشد. از قرائن معلوم است که وی از بزرگترین هواداران بهرام دوم و یکی از فرمانروایان ایالات ایران بوده است ولی هویت او را بدقت مشخص نمیتوان کرد.

نفر سوم هم کلاه بلندی با حاشیه ملیله‌دوزی دارد و دیهیم کوچکی بسته که گره آن حالت سرشیری را یافته است و روی کلاه یک هلال ماه با نقطه‌ای در شکم آن دوخته‌اند این شخص هم ردائی با سگک حلقه‌ای، ریش و زلف بلند بسیار آراسته و گوشوار پوشیده است و صورتش خیلی خوب مانده. در ۱۹۴۶ در نزدیکی تفلیس در گرجستان جام نقره‌ای یافته‌اند که امروز در موزهٔ آن شهر نگهداری می‌شود. روی این جام نیم‌تنهٔ شخصی نقش شده که درست همهٔ مشخصات این نجیب‌زادهٔ منقوش بر گوشهٔ راست نقش بهرام را دارد و نبشته‌ای بر آن ظرف است که او را «پاپک، بیدخش» معرفی میکند. بیدخش لقبی بوده بمعنی نواب یا نایب‌السلطنه، و به‌یکی از بزرگترین نجبای دربار ساسانی می‌داده‌اند. از کتیبهٔ شاپور بر دیوار «بُنْ‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» می‌دانیم که در زمان اردشیر پاپکان، «بیدخش» پاپک نام داشته، و «بیدخش» عهد شاپور یکم را «اردشیر» نام بوده است؛ و از این قرائن نتیجه می‌گیریم که آخرین نفر پشت‌سر بهرام «پاپک بیدخش» فرزند اردشیر و نوهٔ پاپک بوده و فرمانروا یا نایب‌السلطنهٔ گرجستان بشمار میرفته است.

نقش بهرام و درباریانش از سنگتراشیهای بسیار دیدنی و «زندهٔ» دوره ساسانی است، و مشخصات بسیاری از آن دوره را بر ما روشن می‌کند. تاریخ آن را به‌حدود ۲۹۰ میلادی تخمین می‌توان زد.

پانزدهمین اثر (= جایگاه ۱۹)

بهرام دوم در نبردگاه

درست در زیر آرامگاه داریوش، دو سنگتراشی بزرگ از دورهٔ ساسانی داریم که هر دو نبرد شهریارانی اسپ سوار را نشان میدهند که دشمنان خود را نگونسار کرده‌اند. نقش پائینی احتمالاً و نقش بالائی بقطعیت به‌بهرام دوّم منسوب شده است.

نقش بالائی ۷ متر درازا و سه متر ارتفاع دارد، و در آن نبرد پیروز مندانهٔ بهرام دوّم با دشمنی که هویتش معلوم نیست، به‌ترتیب زیر نموده شده است. شاهنشاه را از دوبال عقابی که از تاجش گشوده شده، می‌توان شناخت، گوی و دیهیم نواردار وی نیز بخوبی مشخص است و از شانه‌هایش گویهای شاهانه برآمده. بازوبند وکفش و کمرش نیز نوارهای شاهانه دارد. کت تنگ کمردار و شلوار گشاد پرچین و شکن مانند جامهٔ دیگر شاهان ساسانی است؛ ترکش بلند بر ران آویخته و با نیزه‌ای بزرگ و بلند سینهٔ دشمنش را می‌شکافد. اسب وی چهار نعل می‌تازد و زین و یراق و دم و کاکل آراسته دارد. جوانی با کلاه خود و زره زیر دست و پای اسپ افتاده است و معلوم است که کشته شده. پشت سر شاهنشاه، درفش‌داری، درفشی می‌کشد که به‌چوبی افقی برسر نیزه‌ای می‌ماند و دو گمپوله از چوپ آویخته‌اند و سه‌گوی بزرگ برفراز آن نصب کرده‌اند. مشخصات درفش‌دار روشن نیست.

دشمن نگونسار شاهنشاه نیز سواره و نیزه‌ور بوده است. نیزهٔ بلند وی در دستش مانده، ولی خودش هنوز نگونسار نشده است و اسپش هم از جای کنده نشده؛ با اینهمه، شدت حمله و ضرب نیزه شاهی مرگبار بوده است. زین و یراق اسپ وی آراسته است و خودش شمشیری راست و بلند دارد، و نوارهای بلند شهریاری از پشت سرش آویخته، و نشان می‌دهد که وی شاه یا شاهزاده (احتمالاً ایرانی) بوده است، و این استنتاج بویژه از زین ویراق آراسته و دم گره خورده و نواردار و کاکل گویدار اسپ وی پیداست و مسلّم می‌کند که وی مقام مهمّی را دارا بوده است. هویت این شخص مشخص نیست، بیشتر نویسندگان در این باره ساکت مانده‌اند. امّا شاید بتوان او را «شاهزاده هرمزد» برادر بهرام دوّم دانست که در خراسان فرمانروائی داشت، و در زمانی که رومیان به‌مرزهای غربی ایران حمله کرده بودند و بهرام دوم سرگرم دفاع از مرزهای مزبور بود، سپاهی از سکاها و کوشانیان و گیلانی‌ها گرد آورده، سر به‌شورش برداشت و ادعای شهریاری ایران را کرد. بهرام دوم با شتاب زیاد جنگ با روم را سروسامانی داد و به نبرد برادر شورشی خود رفت، و او را در هم شکست، و مملکت او را (یعنی سیستان را) به‌شاهزاده بهرام، (که بعدها بهرام سوم شد و چند ماهی بیشتر فرمان‌نراند) سپرد. در این صورت شاید بتوان گفت که پیروزی بهرام بردو دشمن (یکی کشته وزیر پای اسپش افتاده و دیگر در حال مرگ)، پیروزی او را در دو جبهه می‌رساند. تاریخ این سنگتراشی را به‌حدود ۲۸۵ میلادی تخمین می‌توان زد.

شانزدهمین اثر (= جایگاه ۲۰)

بهرام سوم (؟) در نبردگاه

در بالای نقش «پیروزی بهرام دوّم» و متصل بدان نقشی بطول ۶/۷۰ و عرض ۲/۳۵ متر تراشیده‌اند که از هر لحاظ با نقش پائینش ارتباط دارد، و به‌همین جهت آن را به‌بهرام انتساب داده‌اند. در این نقش فرمانروائی سواره، که احتمالاً جوانی بی‌ریش است، زره پوشیده، با نیزه‌ای بلند دشمنی را از پای در می‌آورد. این فرمانروا تاج ندارد، و کلاهش درست مشخص نیست امّا چنان می‌نماید که قسمت جلوی آن بصورت کلهٔ حیوانی نموده شده. این وضع، در مورد شاهزادگان درجه یک ساسانی صادق بوده است. بعلاوه نوارهای بلند شهریاری از پشت سرش آویخته، و کفش وی نیز نوار دار است. ترکش بلند و جامه‌اش همانند شاهان ساسانی است. بنابراین او را یک شاهزادهٔ ساسانی دانسته‌اند، و اشمیت احتمال داده که وی شاهزادهٔ بهرام است که بعد از پدر در ۲۹۳ چهار ماه بعنوان بهرام سوّم بر تخت نشست. اسب شاهزاده زین و یراق آراسته دارد، و جوانی در کلاه خود و زره زیر دست و پای آن افتاده است. دشمن شاهزاده نیز سوار بر اسبی آراسته است، ولی صورتش خراب شده و کلاهش مشخص نیست، تنها می‌توان دید که خوُدِ گوی‌دار پوشیده بود، و تیغ و زره و کمر و رانین داشته است و با دست چپ افسار اسپ را گرفته، و با دست راست نیزه‌ای بلند را بسوی شاهزاده گرفته بوده امّا از ضرب نیزهٔ او، نیزهٔ خودش به‌بالا متوجّه شده است. هیچ نواری از کلاه و کفش وی آویخته نیست. بنابراین احتمالاً شاه و شاهزاده نبوده است. تاریخ تراشیدن این نقش درست معلوم نیست. شاید که با جنگ دو جبهه‌ای بهرام دوّم مناسبت داشته باشد، و آن را به‌حدود ۲۸۵ میلادی تخمین بتوان زد.

هفدهمین اثر (= جایگاه ۱۶)

نقش بنشته‌دار کرتیر

در پشت سر شاپور، تکه‌ای از کوه را تراشیده‌اند و با نقش نیم تنهٔ کرتیر، موبدان موبد دورهٔ بهرام دوّم، آراسته‌اند. کرتیر بی‌ریش و رو به‌راست نموده شده، و کلاه بلند نیم استوانه‌ایش دارای علامتی مانند قیچی است که از نقوش دیگر وی (در نقش رجب، در نقش بهرام و دربارپانش، و در نقش بهرام سر مشهد و غیره) شناخته است. وی انگشت سبابهٔ دست راست را به‌نشانهٔ ستایش به‌سوی شاهنشاه شاپور دراز کرده است و حالت احترام بخود گرفته. گردنش با گردن بندی حلقه حلقه‌ای آراسته شده، و نیم تنه پوشیده است و دو سر ردایش با سگکی حلقه‌دار در جلوسینه بهم وصل می‌باشد.

در پایین تنهٔ کرتیر، کتیبه‌ای به‌فارسی میانه کنده‌اند که بسیار گزند دیده است، امّا گویا در آغاز آن، از اردشیر نام رفته (و بهمین جهت می‌پندارند که کار وی در دربار از زمان اردشیر آغاز گشته است). این نبشته ۴۸ سطر دارد، و مضمون آن تقریباً همان است که در ۱۶ سطر اوّل کتیبه منقور بردیوار «بنْ خانه (کعبهٔ زرتشت)» یافت میشود.

تاریخ کندن این نقش و نبشته به‌عهد بهرام دوّم می‌افتد، و به‌حدود ۲۸۰ میلادی تخمین زده میشود.

هیجدهمین اثر (= جایگاه ۹)

نبشتهٔ کرتیر بردیوار «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»

کرتیر، موبدان موبدان ایران در زمان بهرام دوّم، کسی است که مانی را به‌سوی مرگ روانه کرد، و پیش از چهل سال، حاکم معنوی ایرانشهر بود. در زمان اردشیر وی یکی از درباریان کوچک مقام بشمار میرفت، و در زمان شاهپور یکم «موبد» شد، و کارهای دینی بسیار برعهدهٔ گرفت و در لشکرکشیهای شاپور وی را همراهی کرد و در هر جایی که ایرانیان گشودند، بتخانه‌ها را برانداخت و آتشها بر نشاند و آتشکده‌ها برآورد. در زمان هرمز فرزند شاپور، پایهٔ کرتیر بلندتر شد و به‌دریافت نشانهای تاج و کمر سرفراز گردید، و «موبدان موبد» ایران لقب گرفت. چون بهرام یکم به‌پادشاهی رسید، برمقام و قدرت کرتیر افزود و او را «موبدان موبد اهومزدا» لقب داد. سپس بهرام دوم به‌تخت نشست و مقام کرتیر روز بروز افزونی گرفت، و چنان شد که به وی لقب «موبدان موبد اهور مزدا و نجات دهندهٔ روح بهرام» بخشیدند. کرتیر را بنیادگذار و سازمان دهندهٔ دین رسمی مزدائی ساسانی دانسته‌اند، و در باب وی بسیار نوشته‌اند. جای تعجب است که وی در نوشته‌های دینی و ملّی ایران ساسانی (که توسط مترجمان اوایل اسلام بما رسیده) یاد نشده است. بهرحال وی دستور داد کتیبه‌ای در ۱۹ سطر در زیر متن پهلوی اشکانی کتیبه شاپور بر دیوار شرقی «بن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)» بنگارند، و شرح حال خود را در آن باز گفت. تاریخ نبشتن این کتیبه به‌اوایل پادشاهی بهرام دوم یعنی حدود ۲۸۰ میلادی، می‌افتد.

۳۴ ـ کتیبهٔ کرتیر، موبدان، بر دیوار «بن‌خانه» (به‌نقل از اشمیت)

نوزدهمین اثر (= جایگاه ۲۱)

گماردن آناهیتا نرسی را به‌شهریاری

نرسی فرزند شاپور یکم بود که اوّل «شاه» مشرق ایران شد و پس از چندی در زمان برادر و برادرزاده‌اش (بهرام اوّل و بهرام دوم) فرمانروای ارمنستان گشت، و در آنجا گروهی از بزرگان ایران بدور وی جمع شدند، و وی را به‌گرفتن تاج و تخت ترغیب کردند. خود نرسی در کتیبه‌ای که بر برج پایکوبی در عراق کنده است، ادعا دارد که «شاپور وصیت کرد که او [یعنی نرسی] شهریار ایرانشهر باشد». در این میان بهرام دوم در ۲۹۳ مرد و برخی از بزرگان، منجمله کریتر و سپهبد وهونم، پسر او بهرام را به‌تخت نشاندند و وی بهرام سوّم لقب گرفت. امّا نرسی با لشکری از ارمنستان بسوی تیسفون شتافت و در کردستان، در شمال قصرشیرین، در جایی بنام پایکولی، بسیاری از سپهبدان ایران مانند نرسی فرزند ساسان، ارگبد شاپور، بیدخش پاپک، اردشیر هزاربد، اردشیر سورن، و پارسیان و اشکانیان به‌دیدار او شتافته، او را شاهنشاه خواندند، و وی این موضوع را بفال نیک گرفت و به‌گفتهٔ خود بنام اهورمزدا و همهٔ ایزدان و الٰههٔ آناهیتا روانهٔ [پایتخت] ایرانشهر» شد و در آنجا تاجگذاری کرد. از سرنوشت بهرام سوم هیچ اطلاعی در دست نیست.

نرسی کیفیّت تاجگذاری خود را بر نقش رستم نزدیک آرامگاه داریوش حجاری کرد. در اینجا آناهیتا حلقه شهریاری را به‌نرسی می‌سپارد، و پشت سر پادشاه، مردی با کلاه بلند نجبا که قسمت قدامی آن بصورت اسپ است ایستاده و دست را به‌حالت احترام بلند کرده است (بعقیدهٔ لوکونین کلاه این مرد می‌رساند که وی باید ولیعهد باشد یعنی هرمزد، که بعدها هرمزد دوّم شد). پشت سر وی طرح یک نفر دیگر را کشیده‌اند امّا موفق به نقش وی نشدند.

نرسی تاجی بسیار شکیل بر سر دارد که همان کلاه شیاردار بسیار قدیمی پارسی هخامنشی است که آن همه در نقش‌های تخت‌جمشید و نقش رستم دیده میشود و روی آن گوی بسیار بزرگی نهاده‌اند؛ دیهیم باریکی به‌پائین تاج بسته شده که دنباله‌اش بسیار پرچین و شکن بر روی پشت می‌افتد. گردن‌بند شاهنشاه حلقه‌حلقه ایست و ریش بلندش از حلقه گذشته و زلف بلندش افشان به‌پشت افتاده است. جامهٔ شاهنشاه نیم‌تنهٔ تنگ ساسانی است با کمر و شلوار بلند و پرچین و ردای بلندی که در پیش سینه با سگک بسته شده است. شاهنشاه دست چپ را دراز کرده است دیهیم شهریاری را از آناهیتامی ستاند و دست راست را بر روی قبضهٔ شمشیر دارد. آناهیتا تاج کنگره‌دار سر گشاده بر سر نهاده و زلفان بلند و پرچین و شکنش در بالا و روی شانه‌ها بافته شده است. نوارهای شاهانه از تاج بر روی دوشها افتاده و قبای او توسط دکمهٔ شمسه‌داری در زیر گردن‌بند مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمربندی بر روی آن بسته شده است. چین‌های لباس، حالتی بسیار باوقار به‌الٰهه می‌دهد. دست راست الهه حلقهٔ شهریاری را بسوی شاهنشاه دراز کرده است و دست چپ را در آستین بلند سر دوخته نهان دارد. میان شاهنشاه و الٰهه، جوانکی ایستاده که از نوارهای بلند شاهانهٔ کلاهش معلوم است ولیعهد و یا نوهٔ نرسی می‌باشد.



۳۵ ــ نرسی بر سکهٔ خودش (به‌نقل از گیرشمن)

از ناتمام‌ماندن این نقش شاید بتوان حدس زد که تاریخ آن، حدود ۳۰۰ میلادی می‌باشد چون دو سال بعد نرسی درگذشت و جایش را به‌پسر خود، هرمز دوّم داد.

بیستمین اثر (= جایگاه ۱۴)

نبرد هرمزد دوم

در زیر آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی دو نقش برجسته از دورهٔ ساسانی دیده می‌شود که هردو «نبرد سواره» را می‌نماید. نقش بالائی منسوب به‌آذر نرسه است (شماره ۱۵) و نقش زیرین به هرمزد دوم. این پادشاه اخیر پسر نرسی و نوهٔ شاپور یکم بود و از ۳۰۲ تا ۳۰۸ میلادی فرمانروائی کرد. نام وی در تاریخ ایران به‌نیکوکاری معروف گشته است.

نقش نبرد هرمزد دوم ۸/۴۰ متر بلندی و ۴ متر پهنا دارد و توسط اشمیت از زیر خاک بیرون آورده شد و نخستین بار توسط ر. گیرشمن معرفی و تفسیر گردید. در این نقش هرمزد دوّم را سواره در حال سرنگون‌کردن دشمنی زره‌پوش و سوار نموده‌اند. چهره و تاج این شاهنشاه گزند دیده و معلوم نیست امّا قسمتی از بال عقابِ تاج و برجستگی کُروی که مثل دانه‌ای (اصلاً مروارید) می‌باشد، در جلو آن بخوبی پیداست و معلوم می‌دارد که تاج وی عقابی را نشان می‌داده که دانه‌ای مروارید به‌منقار داشته است و از روی سکه‌های کتیبه‌دار و ظروف، می‌دانیم که این شخص هرمزد دوّم بوده. هرمزد کت تنگ کمردار و شلوار گشاد و پرچین و ردای بلند سگک‌دار پوشیده است و نوارهای بلند از دیهیمش به‌پشت افشان شده و گیسوی بلندش بر شانه افتاده است و ریشش از حلقه‌ای گذشته. کفش وی روبان شاهانه دارد، و ترکشی بزرگ بر ران آویخته که تزئینات زیاد داشته است. اسب وی زین و یراق آراسته دارد و گمپوله‌های بزرگ به‌زین و برگش آویخته‌اند و دمش را گره زده با نوار بسته‌اند و کاکلش را گوی‌مانند کرده‌اند. پشت سر شاهنشاه مردی با کلاه خود و گوی کوچکی بر سر ایستاده ـــ و بنابراین از شاهزادگان و بزرگان ساسانی باید باشد، و درفشی بدست دارد که اصلاً چوبی افقی بر فراز نیزه‌ای بوده است و سه‌گوی بر فراز آن چوب نصب کرده بوده‌اند (که درست نمایش داده نشده) و دو گمپولهٔ حلقه‌حلقه‌ای هم با نوارهای افشان از آن آویخته بوده‌اند. درفش‌دار اصلاً سواره بوده و ترکش و زره داشته است و بی‌ریش و با گردنبند نشان داده شده است و تنهٔ اسپش (که قسمتی از آن پشت سر اسپ شاهنشاه مخفی می‌بوده) اصلاً کنده نشده است.

دشمن نگونسار هرمزد یک ایرانی زره‌پوش است که نیزهٔ بلند هرمزد در شکمش فرو رفته، و خود و اسپش را از جا کنده. کلاه وی، خودیست با نوار دیهیمی، و بلند و افشان، و روی آن دو «نشان» کنده‌اند، یکی ردیفی تزئینی مانند چهار برگ چنار در یک خط افقی، و بالاتر، دو برگ به‌هم چسبیدهٔ از تکه‌چوبی افقی برآمده. «نشان» دوّمی درست شبیه نشان «مگس‌پران‌دار» نقوش اردشیر است، و لوکونین بنا به دلائلی این نشان را علامت خاندان «قارن» می‌داند، و می‌گوید که هرمزد به‌تبعیّت از سیاست پدرش نرسی، خاندان «قارن» را که از بهرام دوّم و بهرام سوّم هواداری کرده بودند، برانداخت و دیگر از آنها نشانی در دورهٔ ساسانی نیست. امّا این استدلال درست نمی‌نماید زیرا «قارن»های دیگری در دورهٔ ساسانی «بعد از هرمزد دوّم» می‌شناسیم و این



۳۶ ــ هرمزد دوم بر سکهٔ خودش (به‌نقل از گیرشمن)

خاندان باقی ماند. از سوی دیگر، ظرفی نقره‌ای از کراسنویه در روسیه (نزدیک شهر سرخوم) یافته‌اند که امروز در موزهٔ سرخوم است و روی آن مردی را در شکار خرس نشان داده‌اند که شبیه به‌این سوار نگونسار شده است و کلاهی با علامت برگهای چنار بر سر دارد، امّا علامت بالایی آن بکلّی فرق میکند؛ علامت برگ چناری روی کلاه «بیدخش پاپک» بهمراه بهرام دوّم در نقش بهرام در بیشاپور نیز دیده می‌شود، و هینتس این دو تصویر (روی جام و روی نقش بهرام) را یکی دانسته، با سوار نگون‌سار در نقش هرمزد همسان می‌داند. این نظریه هنوز بقطعیّت پذیرفته نشده است. تاریخ تراش نقش هرمزد دوّم، حدود ۳۰۵ میلادیست.

بیست‌ودومین اثر (= جایگاه ۱۱)

نبرد شاپور دوّم

در زیر آرامگاه منسوب به‌داریوش دوّم صحنهٔ نبردی حجاری شده است که ۷/۶۰ متر طول و در حدود ۳ متر عرض دارد و سوار تاجداری را نشان می‌دهد که در جلو درفش دارش نیزه‌ای بلند را در گردن دشمنی سواره فرو کرده است. تاریخ این نقش و هویت شاه پیروزمند، مشخص نیست، ولی هنینگ و اشمیت آن را متعلق به‌عهد شاپور دوّم (۳۷۹-۳۰۹) می‌دانند چون با آنکه شکل تاج شاه گزند دیده است، هنوز کنگره‌های آن را می‌توان تشخیص داد و شباهت آن با تاج شاهپور دوّم انکارکردنی نیست. گوی بزرگ شاهنشاهی و دیهیم و نوارهای افشان آن تاج را مزین کرده است. چهرهٔ سوار گزند دیده، امّا ریش وی و حلقهٔ آن بخوبی پیداست. پادشاه گویهائی بر شانه دارد و تن و پایها و دستان وی در زره پوشیده‌آند، و کفش و کمرش نوار شاهی دارد و ترکش بزرگ بر ران آویخته است؛ اسپ شاه در تاخت است و گوی تزئینی از زین و برگش آویخته و دم گره خورده دارد. درفش‌دار جوان و بی‌ریش است و کلاه بزرگان (تقریباً استوانه‌ای بلند) بسر نهاده و زره پوشیده است و بر ستوری سوار است، و درفش را با دو دست نگهداشته. درفش شیئی میله‌مانند و افقی است که سه‌گوی نواردار بر بالای آن وصل است و دو منگولهٔ بزرگ از گوشه‌هایش آویخته و دسته‌اش چون ساقهٔ نیزه عمودی بدست گرفته شده. نقش سوار شکست خورده و اسپ وی گزند بسیار دیده‌اند. اسپ از ضرب نیزهٔ شاه پیروز از جای کنده شده، و دارد بزمین می‌خورد، و سوارش دارد نگونسار می‌شود. این یکی کلاهی نیم‌استوانه‌ای و گوی‌دار دارد و نوارهای دیهیمش و گوی کلاهش ثابت میکند که وی از تاجداران بوده است. کفش وی نیز نواردار است و تنش در زره پوشیده می‌باشد. امّا دیگر مشخصاتش آشکار نیست. چیزی که این مجلس را از دیگر نقوش نقش رستم دور می‌کند، اندازهٔ اسپها است که برخلاف معمول بسیار بزرگ نشان داده شده‌اند، و همین خود تعلّقش به‌دورهٔ بعد از بهرام دوّم را ثابت میکند.

بیست‌ویکمین اثر (= جایگاه ۱۳)

نقش نیمه‌تمام آذر نرسه (؟)

درست در بالای «نقش نبرد هرمزد دوم» مجلسی حجاری کرده‌اند که برای تراشیدن قسمت پائینی آن لبهٔ بالایی صحنهٔ نبرد هرمزد را کمی ضایع ساخته‌اند، و همانطور که اشمیت توجه داده است، این امر دلالت بر آن دارد که نقش بالائی متأخر می‌باشد، ولی چون تراشندهٔ مجلس بالائی دقت کافی داشته که به‌تاج و گوی شهریاری هرمزد گزندی نرساند، معلوم است که به‌وی احترام فراوان می‌گذارده، و با وی نزدیکی کامل داشته است. از سوی دیگر، چون نقش برجسته را بسیار ناقص گذارده‌اند، پیداست که فرصت نبوده آن را تمام کنند. این قرائن اشمیت را بر آن داشت که این سنگتراشی را به‌آذر نرسه، پسر هرمزد دوّم، که فقط چندماهی بیشتر

پادشاهی نکرد و بزرگان ناخرسند از وی از تخت بزیرش آوردند، نسبت دهد. این انتساب پذیرفتنی است و ناقص‌بودن نقش و علت بی‌توجهی بدان را تفسیر تواند کرد.

جزئیات نقش بسیار خراب شده است. اهمیت تصویر پادشاهی را که گویا ریش‌دار و با دید مقابل نشانش داده‌اند، تشخیص داده است و می‌گوید که وی بر تخت نشسته، پایها را از هم باز گذارده، دستان را بر قبضهٔ تیغی راست و عصا مانند نهاده است. اثری از دو نفر که در دو جانب شخص اورنگ‌نشین ایستاده‌اند، نیز معیّن گردیده است.

در صوتیکه انتساب این نقش به‌آذر نرسه درست باشد، تاریخ آن ۳۰۹ میلادی خواهد بود.

بیست‌وسومین اثر (= جایگاه ۲۲)

صفحهٔ تراشیدهٔ بی‌نقش

در غرب نقش تاجگذاری نرسی، قسمت بزرگی از کوه را بصورت صفحه‌ای مستطیلی، به‌طول ده متر و ارتفاع ۵ متر، تراشیده‌اند و می‌خواسته‌اند که نقشی بر آن بکنند، امّا تا ۱۸۲۱ میلادی هیچ اثری بر آن نقر نشده بود. این صفحه چنان باشکوه و عمیق تراشیده شده، که آماده کردنش تنها از عهدهٔ یک پادشاه بزرگ و توانگر برمی‌آمده است، و شیوهٔ تراش آن بسیار شبیه است به‌یک صفحهٔ تراشیدهٔ خیلی بزرگ (بطول ۱۷۵ متر و ارتفاع ۲۵ متر) بنام «فرهاد تراش» که در ۳۰۰ متری جنوب نقش و کتیبهٔ داریوش در بیستون بر سر راه کرمانشاه — همدان تراشیده‌اند، و آن هم ناتمام مانده است. و قرائنی در دست است که آن را به‌دوره خسرو دوّم ساسانی، معروف به‌پرویز (۵۹۱ تا ۶۲۸) منتسب می‌توان کرد. بنابراین، ما تاریخ صفحهٔ تراشیدهٔ نقش رستم را هم به‌حدود ۶۲۵ میلادی تخمین می‌زنیم و احتمال می‌دهیم که می‌خواسته‌اند در اینجا نقش بزرگی از تاجگذاری یا صحنهٔ پیروزی بکنند. شاید خسرو دوّم پس از آنهمه پیروزیهایش بر رومیان (سپاهیان وی حتیٰ مصر را هم گرفتند و تا دروازهٔ قُسطنطنیه پیش رفتند) می‌خواست باشکوه‌ترین نقوش پیروزی را بر «فرهاد تراش» بیستون و «نقش رستم» فارس بنگارد، امّا چون در آخر کار بخت از او برگشت و از هراکلیوس شکست خورد و حتیٰ پایتخت ییلاقی خودش هم بدست رومیان افتاد، دیگر تراشیدن نقوش مورد نظرش، مناسبتی نداشت و هردو صفحه رها شد. در ۱۸۲۱ میلادی، یکی از مالکان محلی دستور داده است تا قبالهٔ ملک حاجی‌آباد را بنام او به‌خط فارسی در لوحه‌ای ناخوشایند بر روی این صفحه بکنند و بدینگونه آن را ضایع کرده است.

گزیدهٔ مراجع

BIVAR, A. D. H., "Cavalry equipment and tactics on the Euphrates", *Dumbarton Oaks Papers,* XXVI (1972),

CURZON, G. N., *Persia and the Persian Question,* London (1892).

DIEULAFOY, M., *L'Art antique de la Perse, Achéménides, Parthes, Sassanides,* Paris (1884-89).

ERDMANN, K., *Das Iranische Feuerheiligtum,* Leipzig (1941).

IDEM, "Die Altare von Naqsh-i Rustam", *Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft zu Berlin,* Nr. 81 (1949), 6-15.

IDEM, "Die Entwicklung der sasanidischen Krone", *Ars Islamics,* XV-XVI (1951), 87-123.

FLANDIN, E. – COSTE, P., *Voyage en Perse,* Paris (1851).

GHIRSHMAN, R., *Iran from the earliest times to the Islamic conquest,* 1954.

IDEM, *Iran: Parthians and Sasanians,* London (1962).

IDEM, *Bichapour,* II, Paris (1971).

GÖBL. R., *Der Triumph des Sasaniden Sapuhr uber die Kaiser Gordianus, Philippus und Valerianus,* Wien (1974).

HENNING, W. B., "The Great inscription of Shapur I", *Bulletin of the School of Oriental Studies,* IX (1937-39), 823-49.

HERMANN, G., "The Darabgird relief- Ardashir or Shapur? A discussion in the context of early Sasanian sculpture", *Iran,* VII (1969).

IDEM, *The Iranian Revival,* 1977.

HERZFELD, E. E., "Khusrau Parwez und der Taq-i Vastan", *Archäologische Mitteilungen aus Iran,* IX (1938), 91-158.

IDEM, *Iran in the Ancient East,* Oxford (1941).

HINZ, W., *Altiranische Funde und Forschungen,* Berlin (1969).

KENT, R. G., *Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon,* 2nd ed., New Haven (1953).

LOUKONINE, V. G., *Koultoura sasnidskoga Irana,* Moscou (1969).

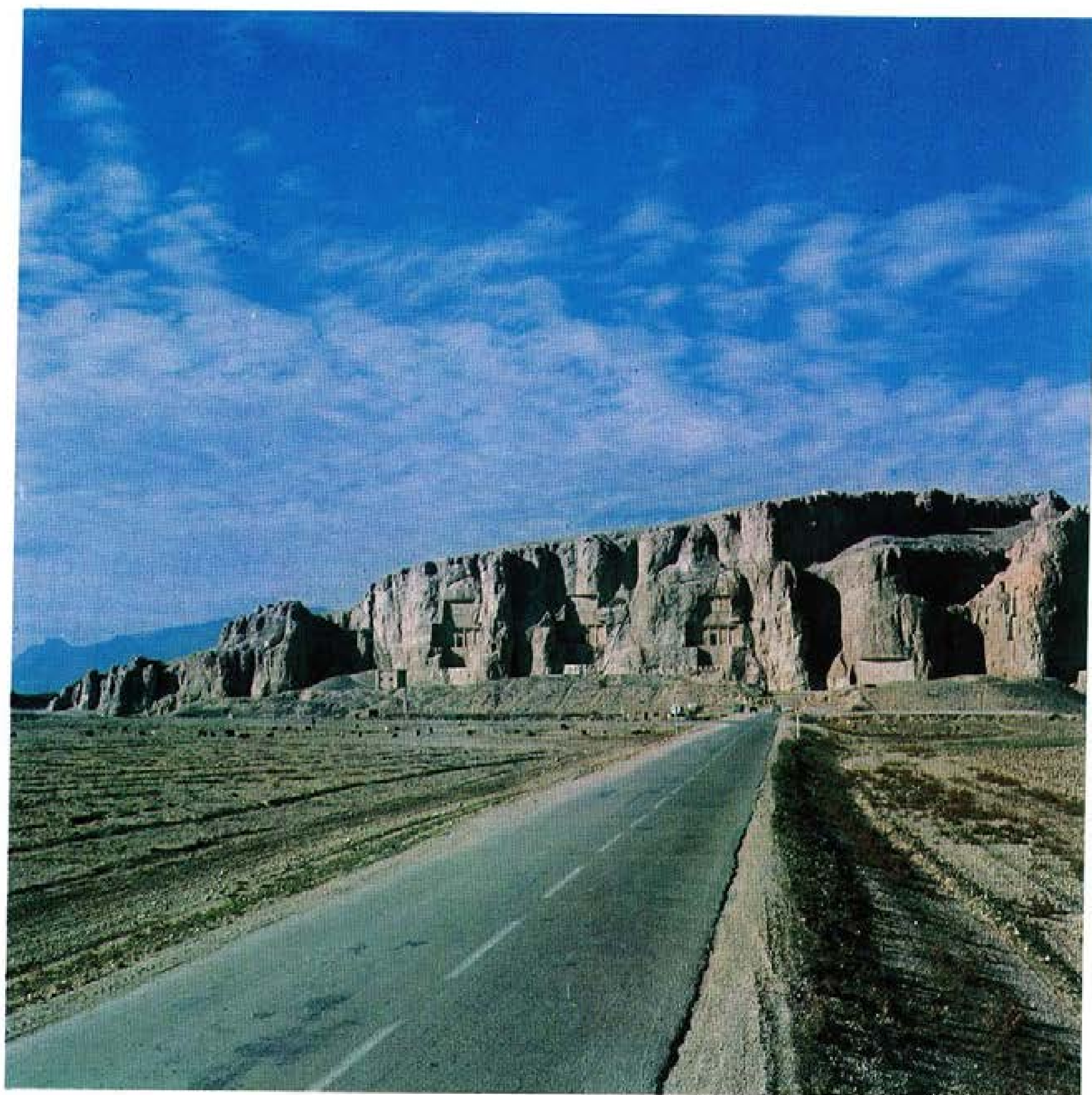
MacDermot, B. G., "Roman Emperors in the Sasanian reliefs", *Journal of the Roman Studies,* XLIV (1954), 76-80.

MARICQ, A., "Res Gestae divi Saporis", *Syria,* XXXV (1958), 295-360.

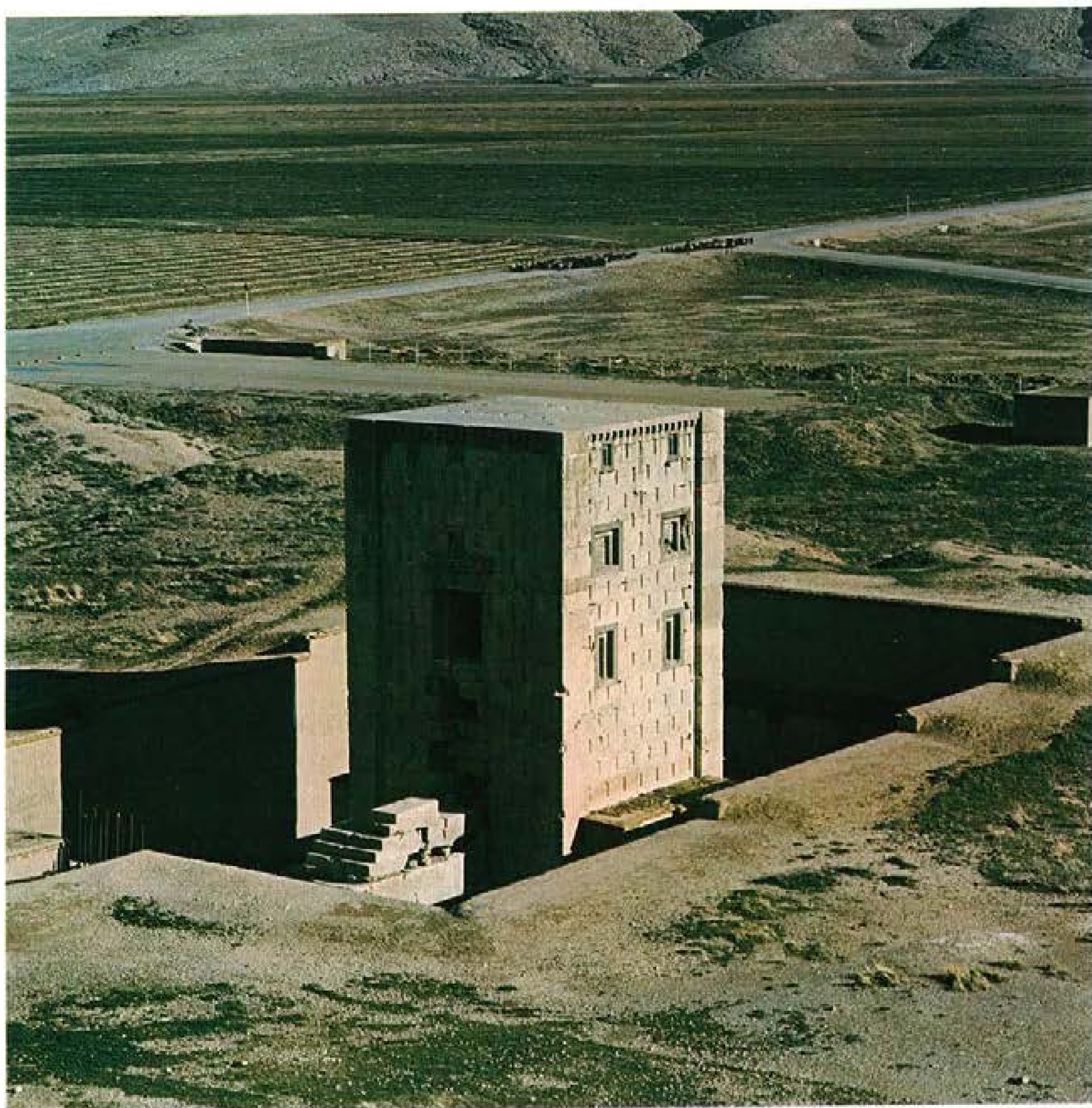
PERROT, G. – Chipiez, Ch., *History of art in Persia,* London (1892).

PORADA, E., *The Art of Ancient Iran,* London (1965).

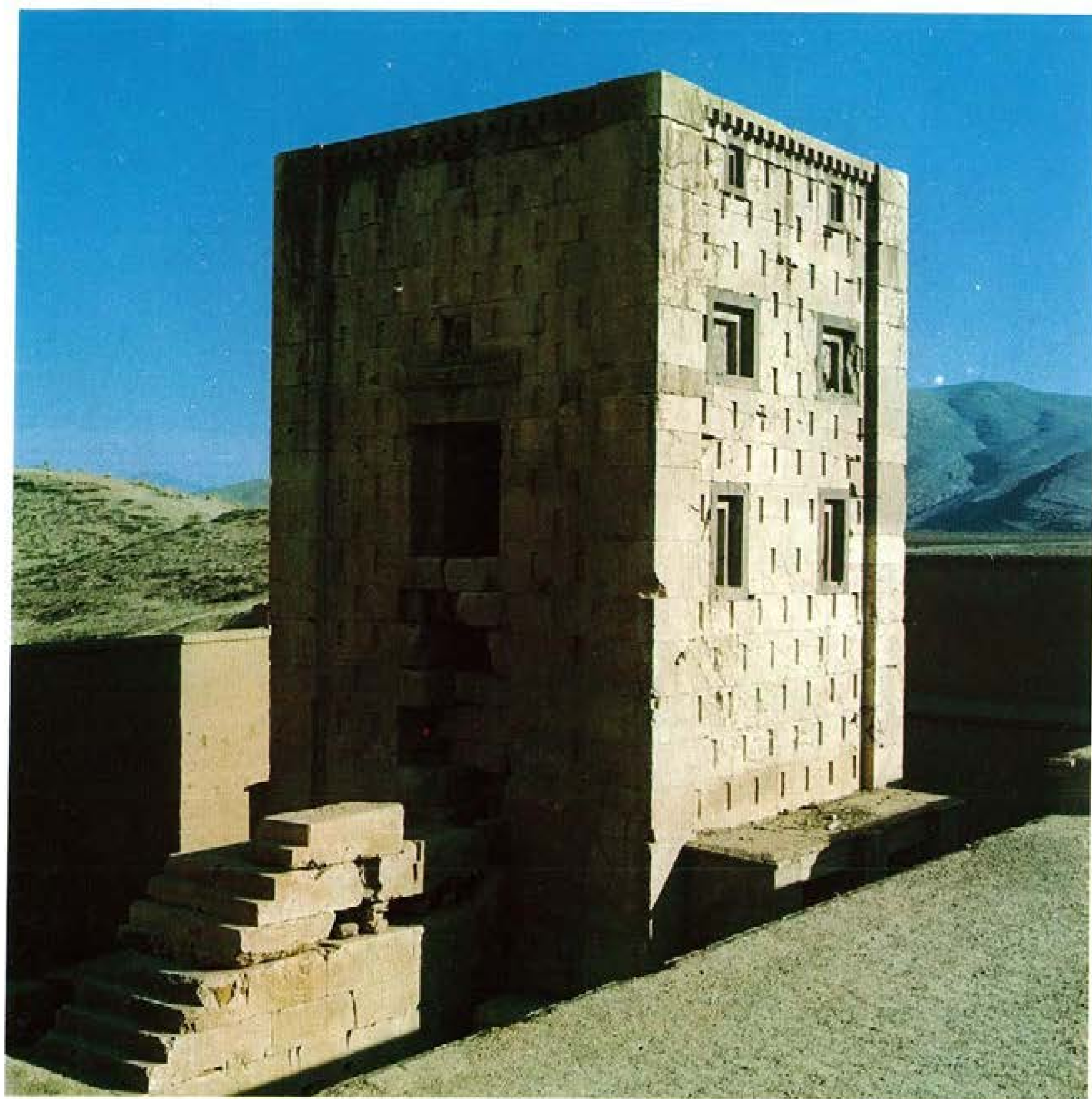
PORTER, SIR R. KER, *Travels in Georgia, Persia*, etc., London (1819-32).
SARRE, F. – HERZFELD, E., *Iranische Felsreliefs*, Berlin (1910).
SCHIPPMANN, K., *Die iranischen Feuerheiligtümer*, Berlin (1971).
SCHMIDT, E. F., *Persepolis* III, Chicago (1969).
SPRENGLING, M., *Third Century Iran: Shapor and Kartir*, Chicago (1953).
TRÜMPELMANN, L., *Das Sasanidische Felsrelief von Darab (Iranische Denkmäler*, Lief. VI), Berlin (1975).



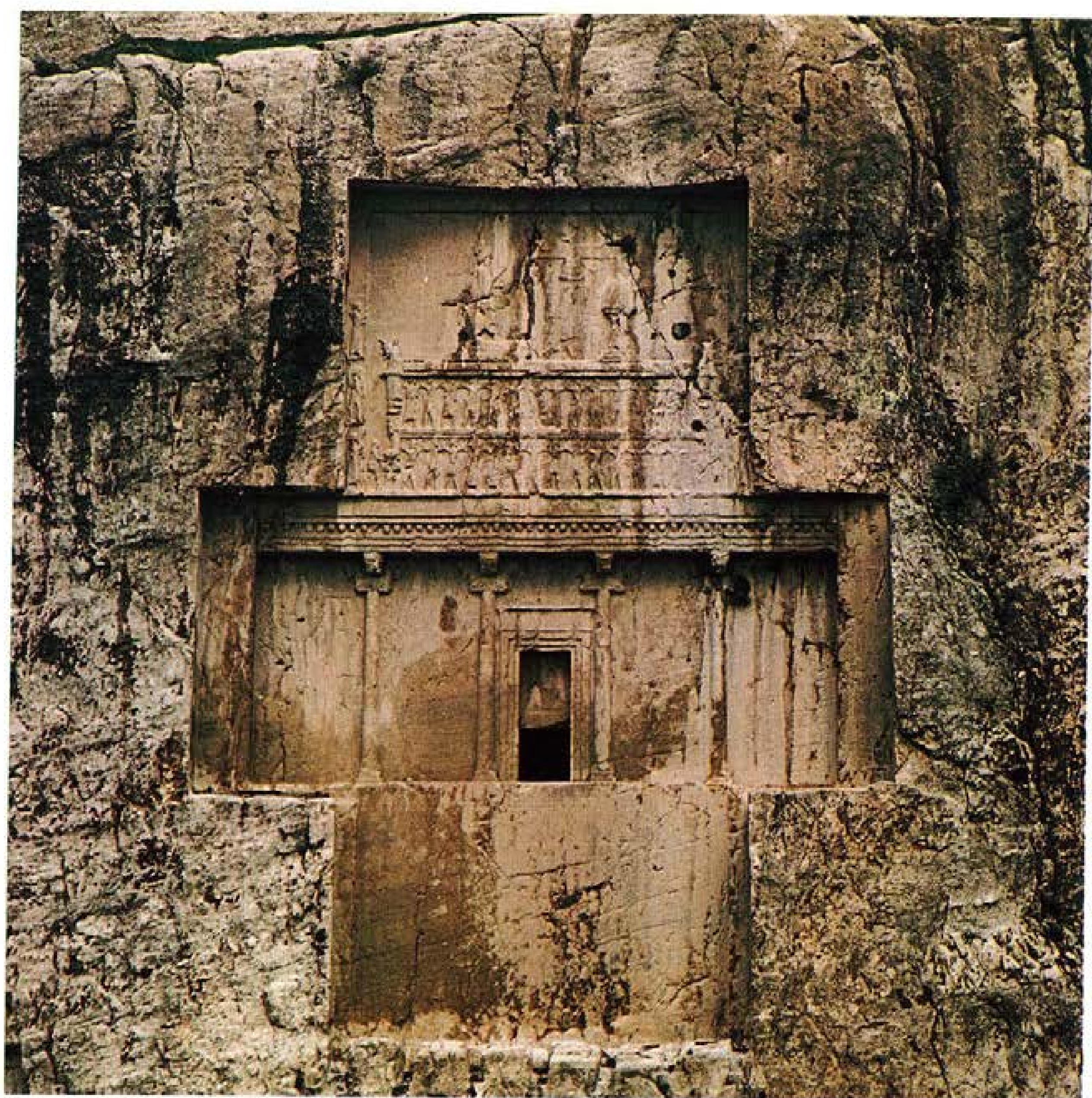
یکم ــ نقش رستم: منظرهٔ عمومی (از سوی جنوب).



دوم ــ «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»: منظرهٔ کلی از بالای کوه آرامگاهی.



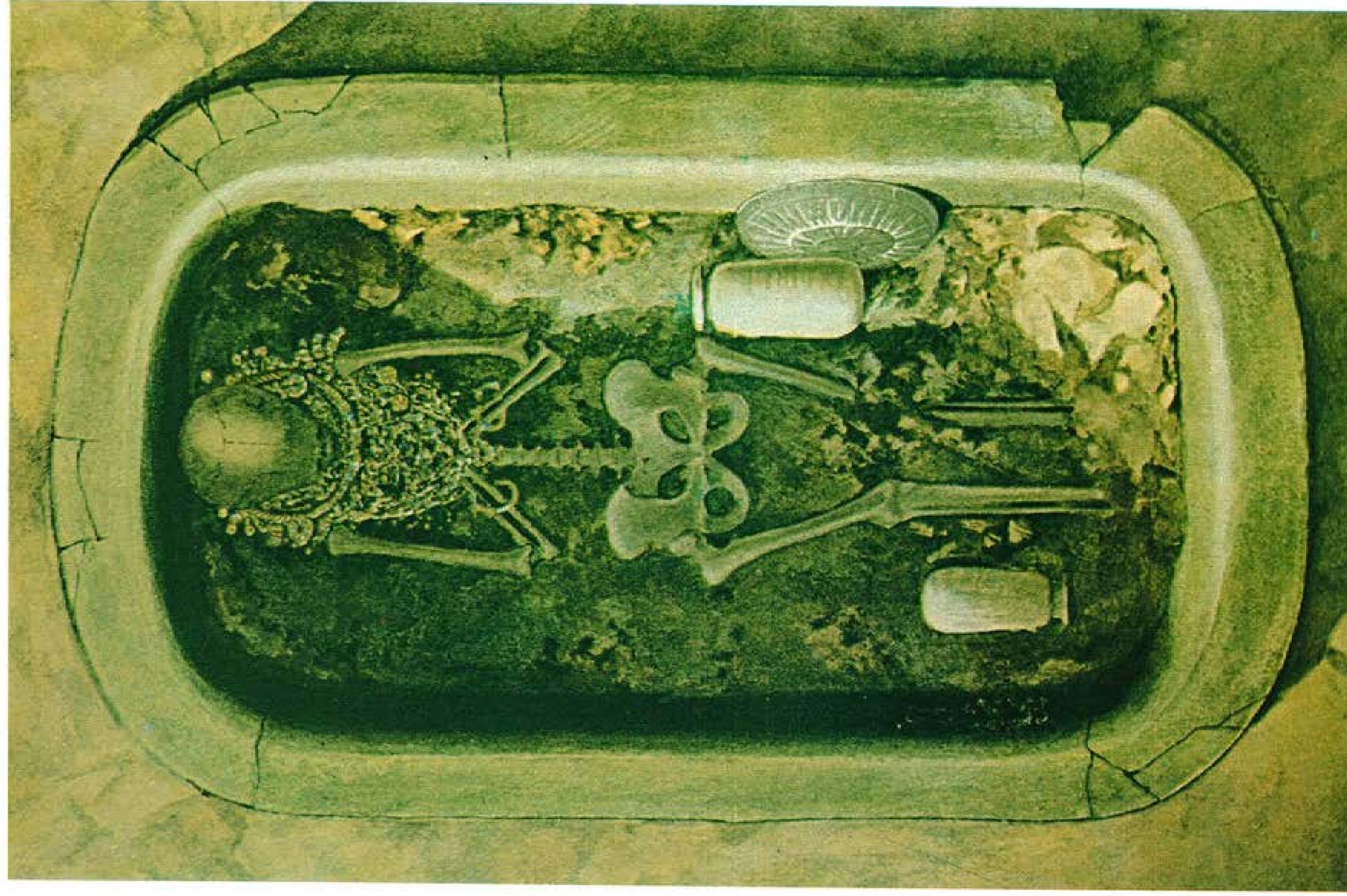
سوم ــ «بُن‌خانه (کعبهٔ زرتشت)»: منظره، از سمت شمال.



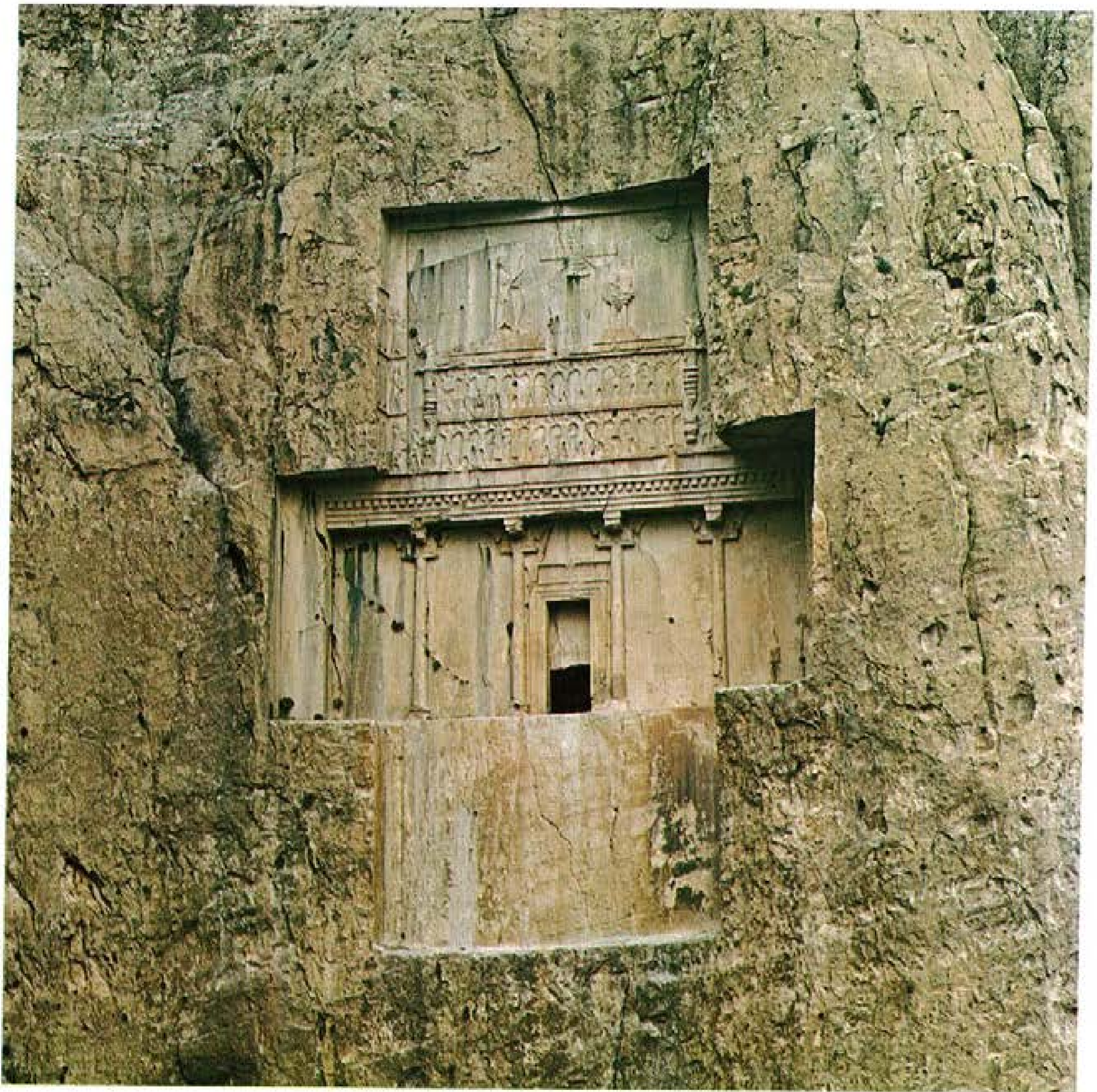
چهارم ــ آرامگاه داریوش بزرگ: منظرهٔ کلی.



پنجم ــ داریوش در برابر آتش و فرّ کیانی.



ششم ــ قبر یک شاهدخت هخامنشی که در شوش یافته‌اند و امروز در موزهٔ لوور نگهداری میشود.



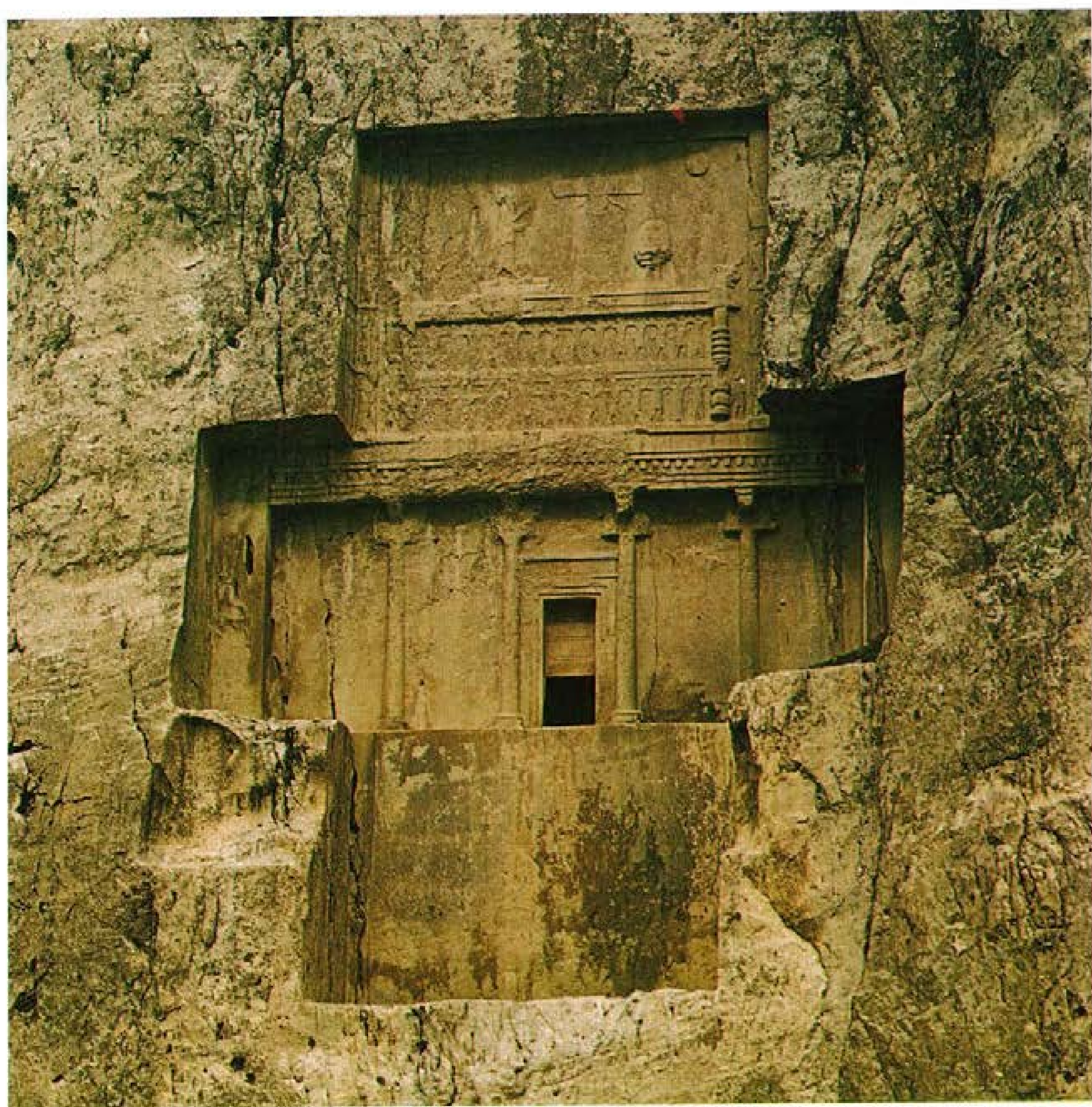
هفتم ــ آرامگاه خشیارشا: منظرهٔ کلی.



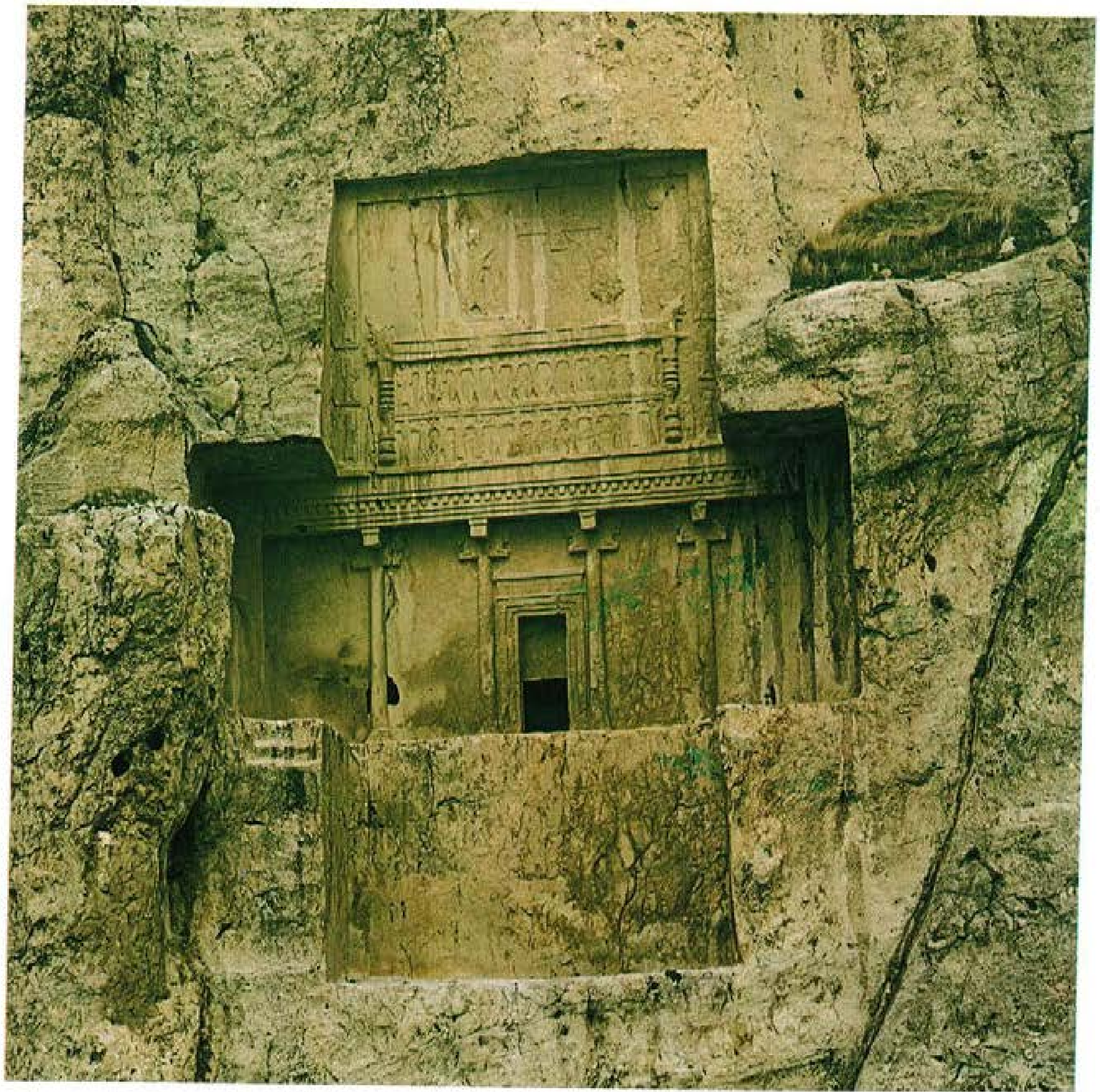
هشتم ــ آرامگاه خشیارشا: نجبای اورنگ بر (به‌تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).



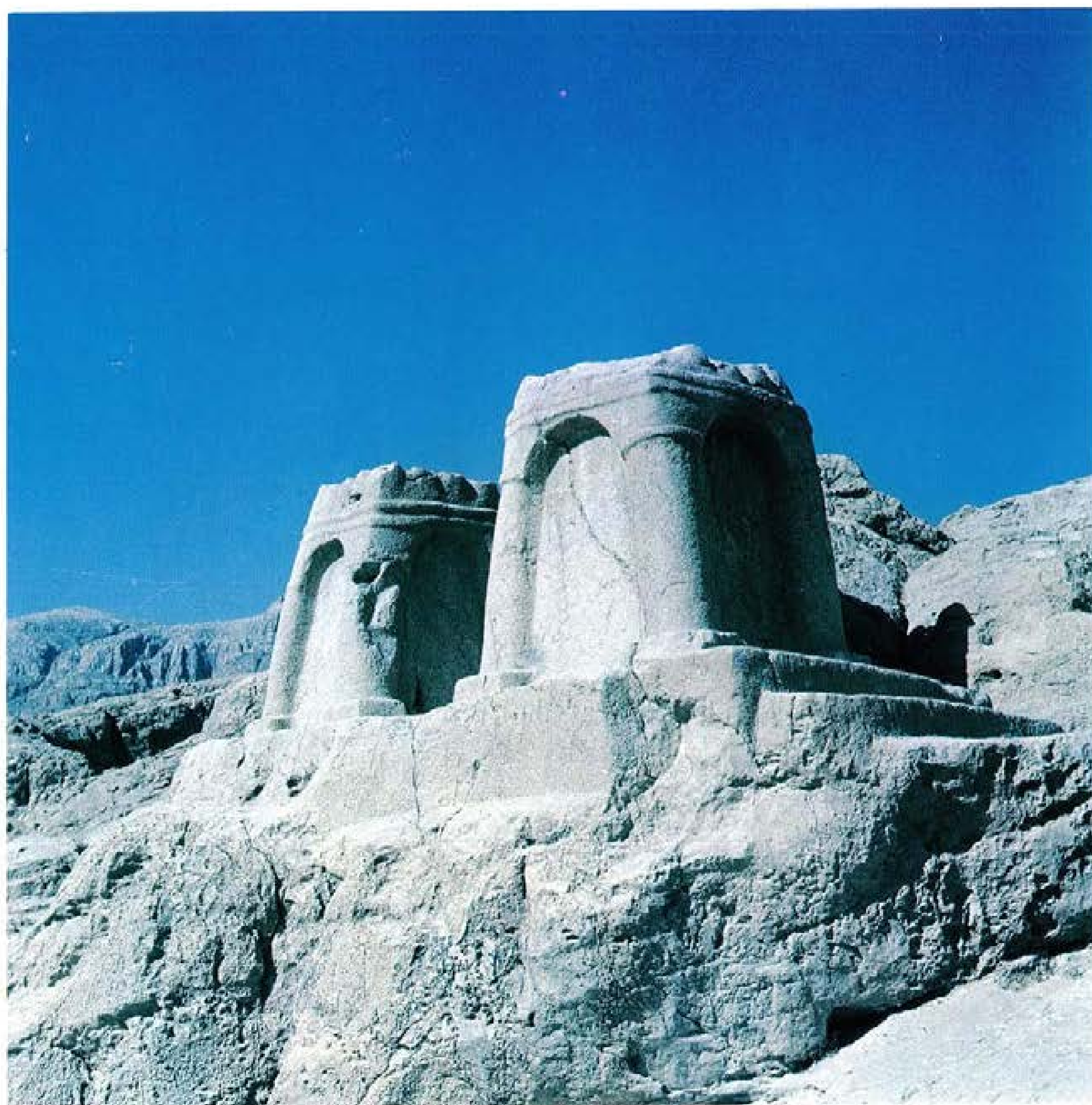
نهم ــ آرامگاه خشیارشا: نجبای اورنگ بر (به‌تصویر ۱۱ همین کتاب بنگرید).



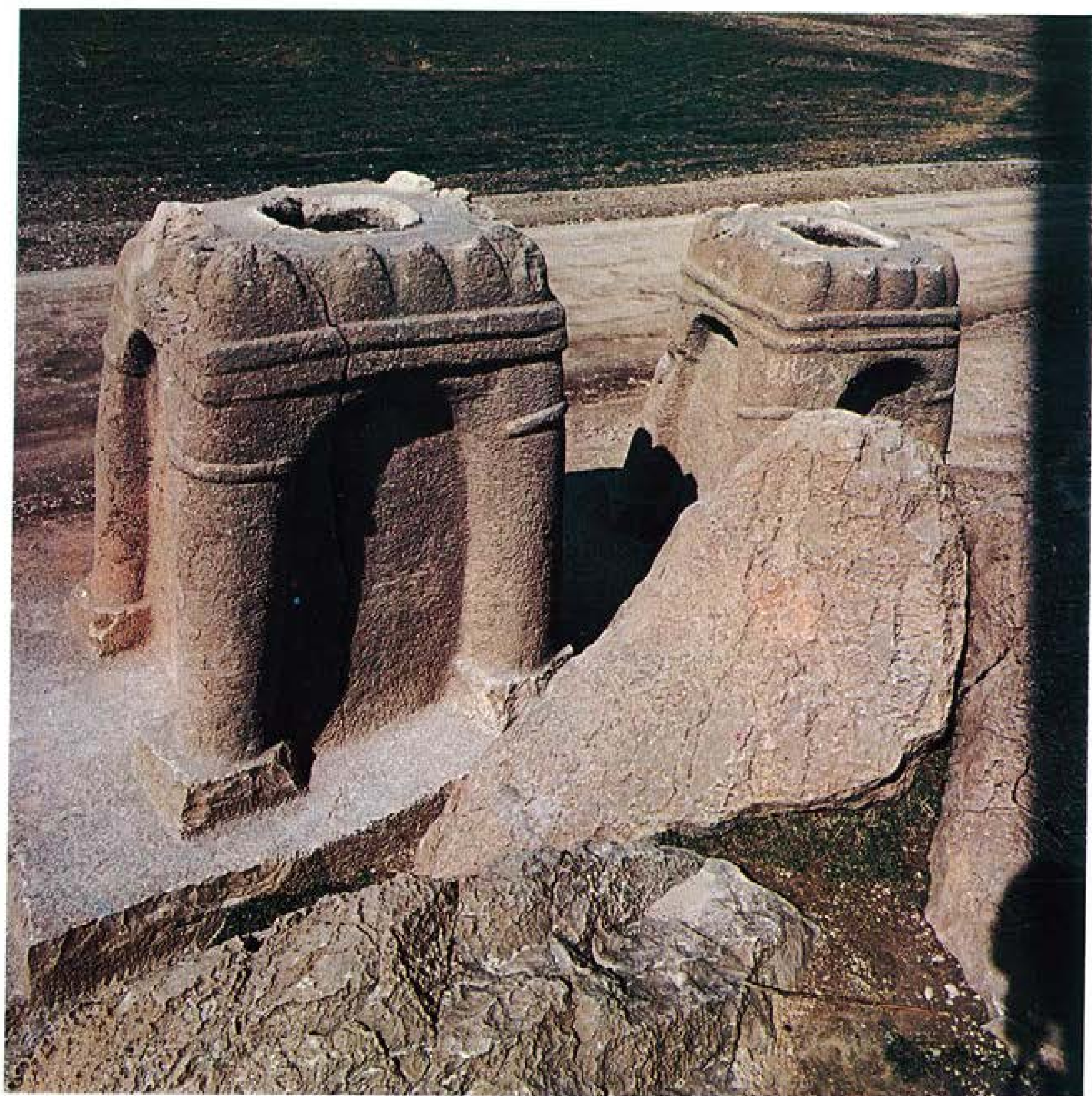
دهم ـ آرامگاه اردشیر یکم هخامنشی: منظرهٔ کلی



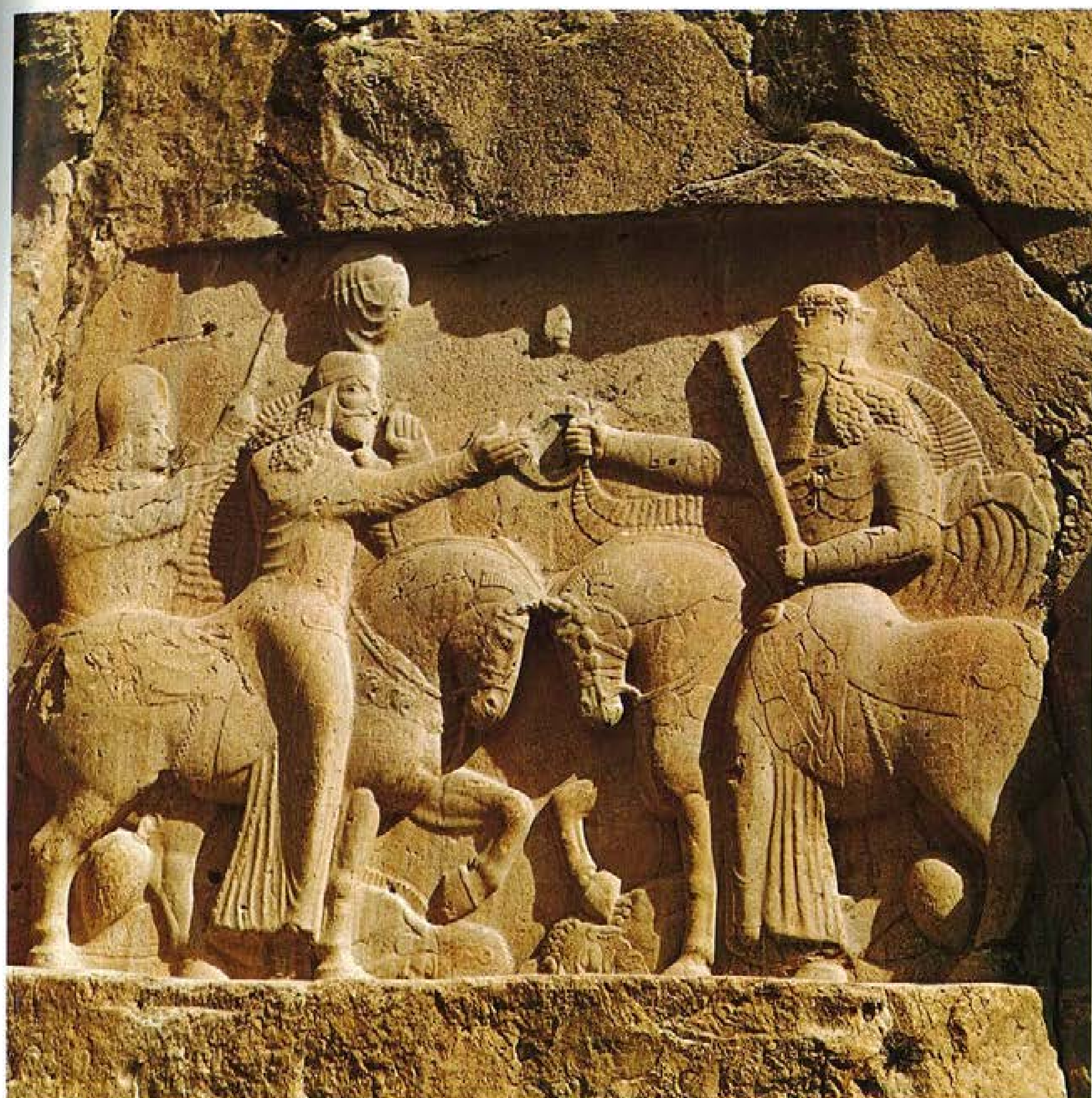
یازدهم ــ آرامگاه داریوش دوم: منظرهٔ کلی



دوازدهم ــ آتشدانهای سنگی دوگانه: منظرهٔ کلی



سیزدهم ـ آتشدانهای سنگی دوگانه: منظره از بالای کوهپایهٔ مشرف بر راه

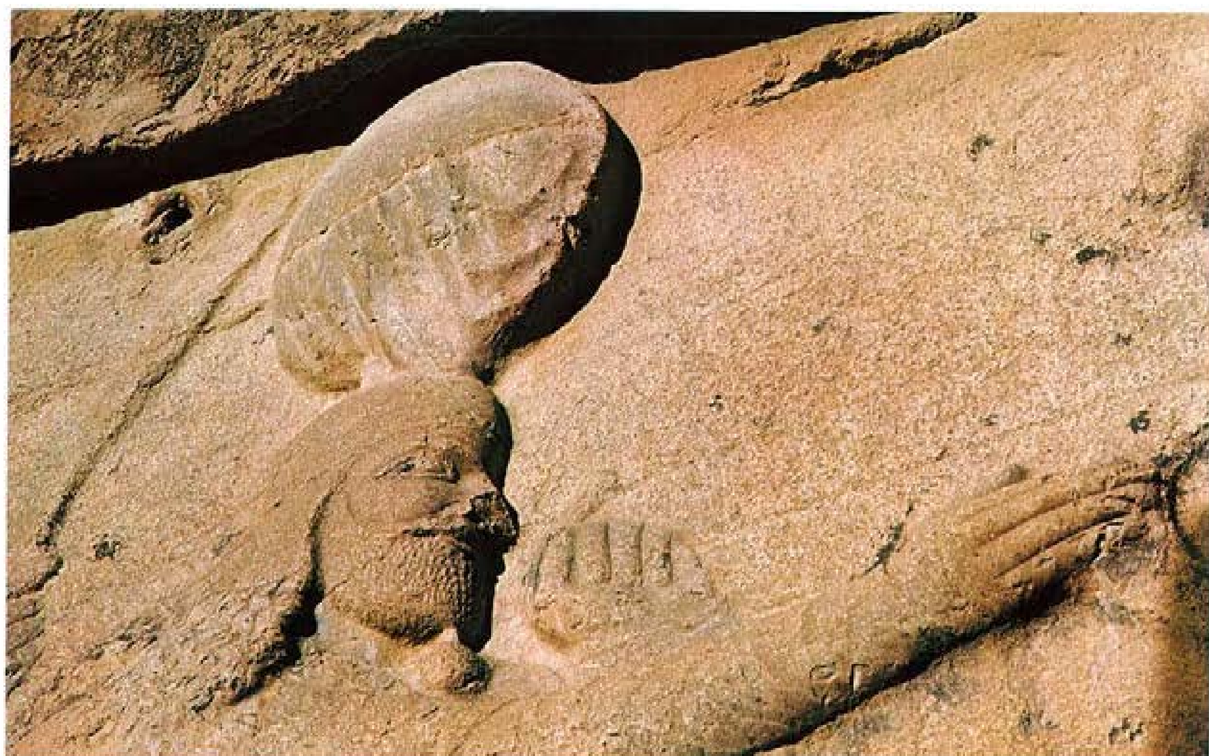


چهاردهم ــ گماردن اهورمزدا اردشیر را به‌شاهی



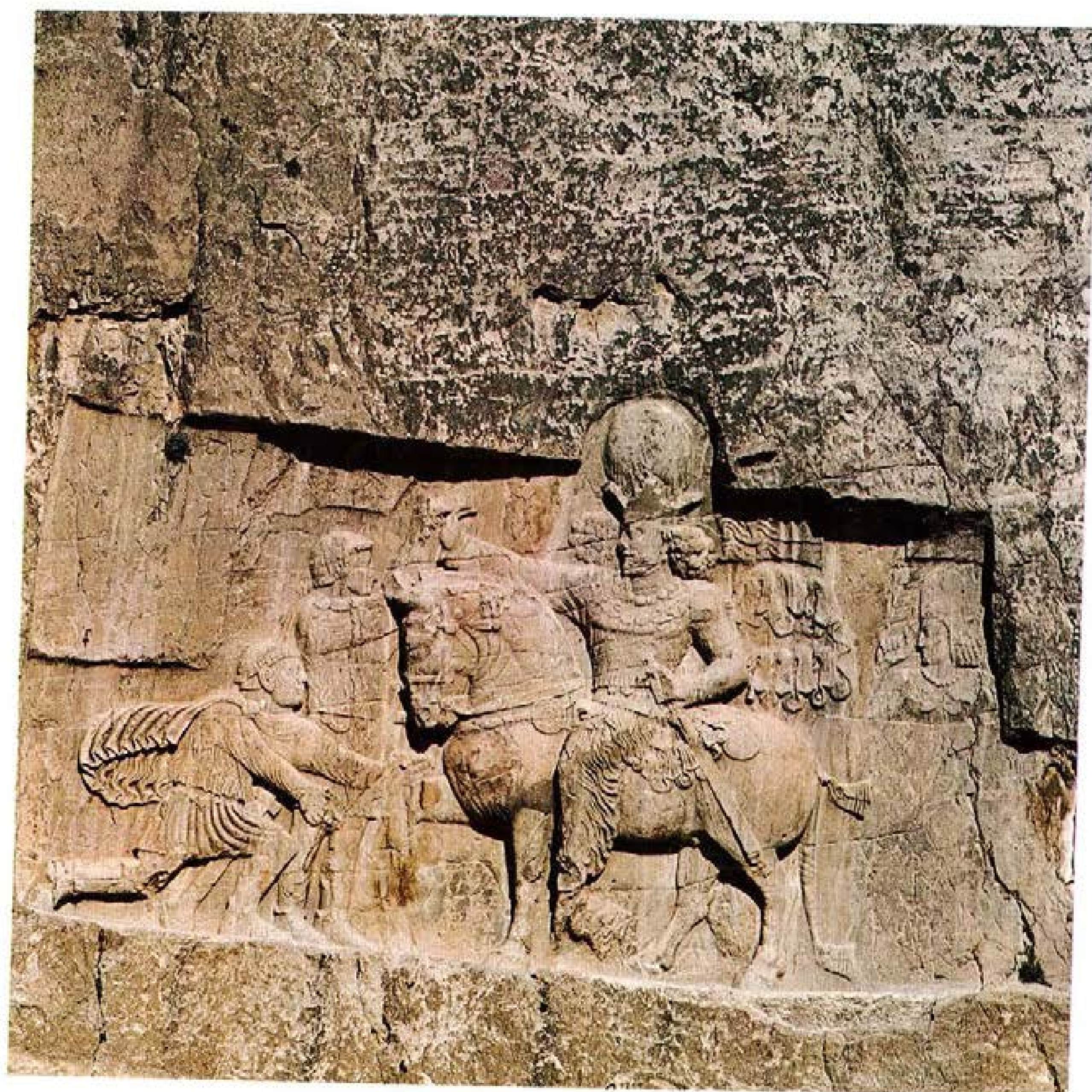
پانزدهم ـ کتیبه‌های سه زبانی بر روی اسپ اردشیر (الف) و بر اسپ اهورمزدا (ب)





شانزدهم ـــ اردشیر ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)



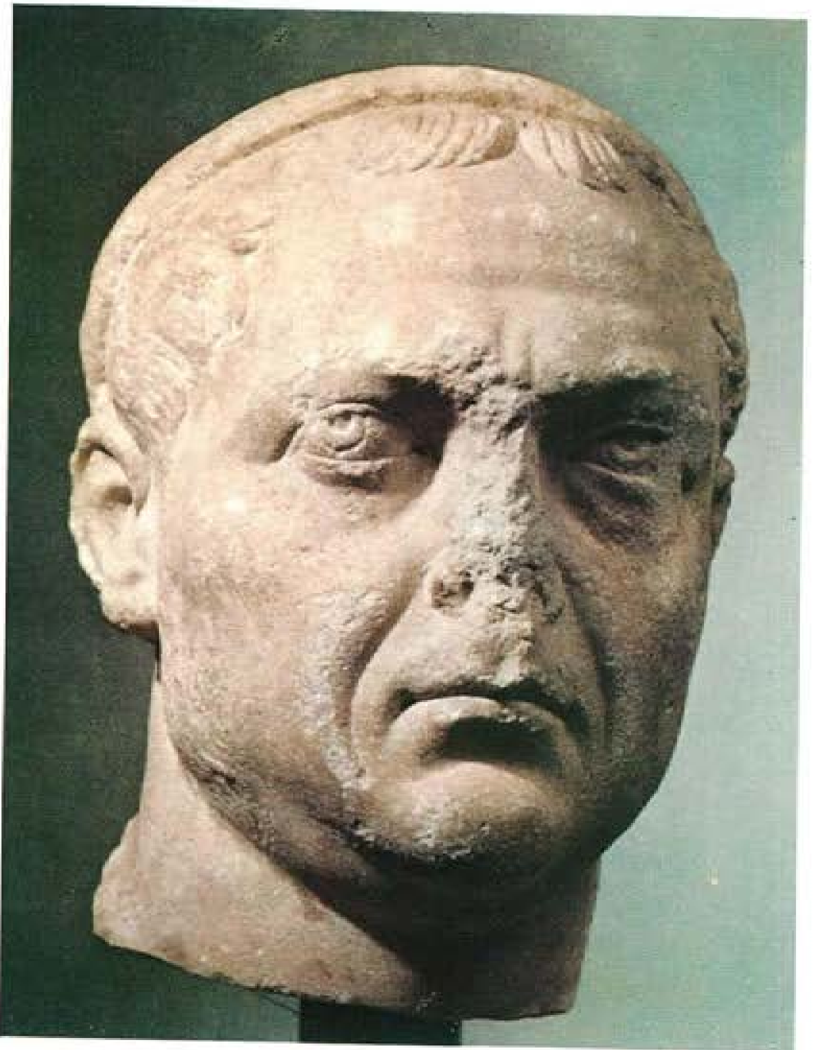


هفدهم ــ پیروزی شاپور بر امپراتوران رومی



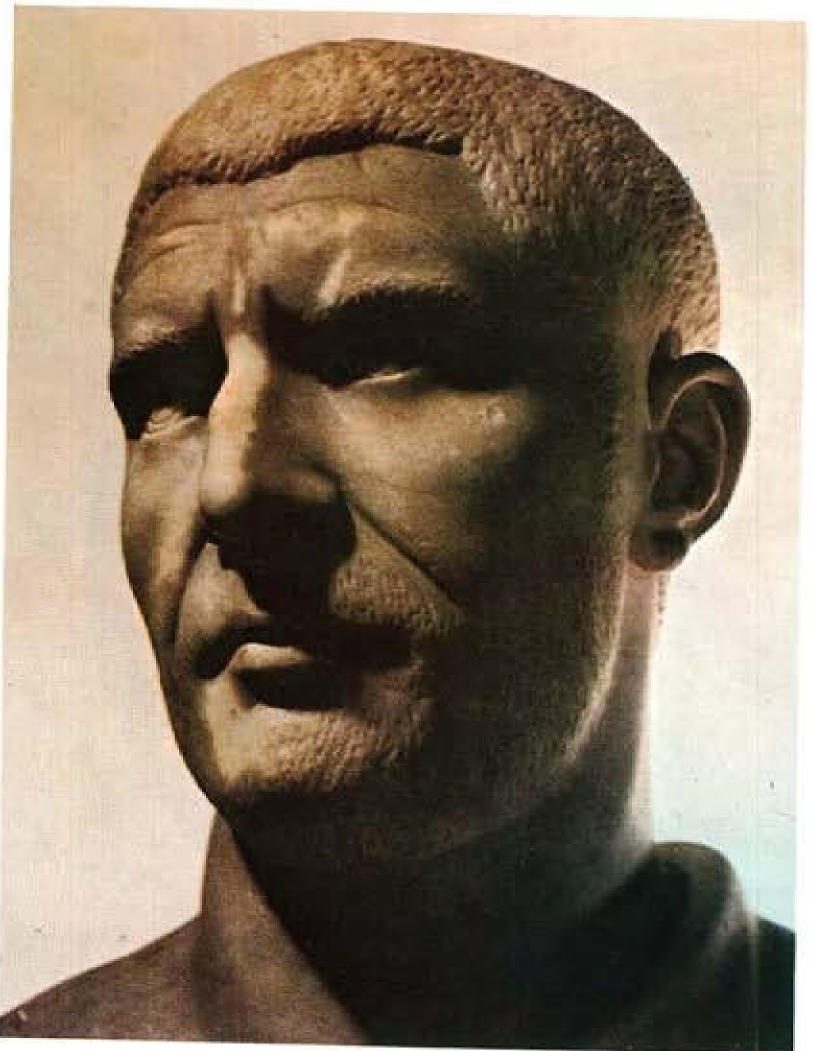
هیجدهم ــ شاپور ساسانی بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب)



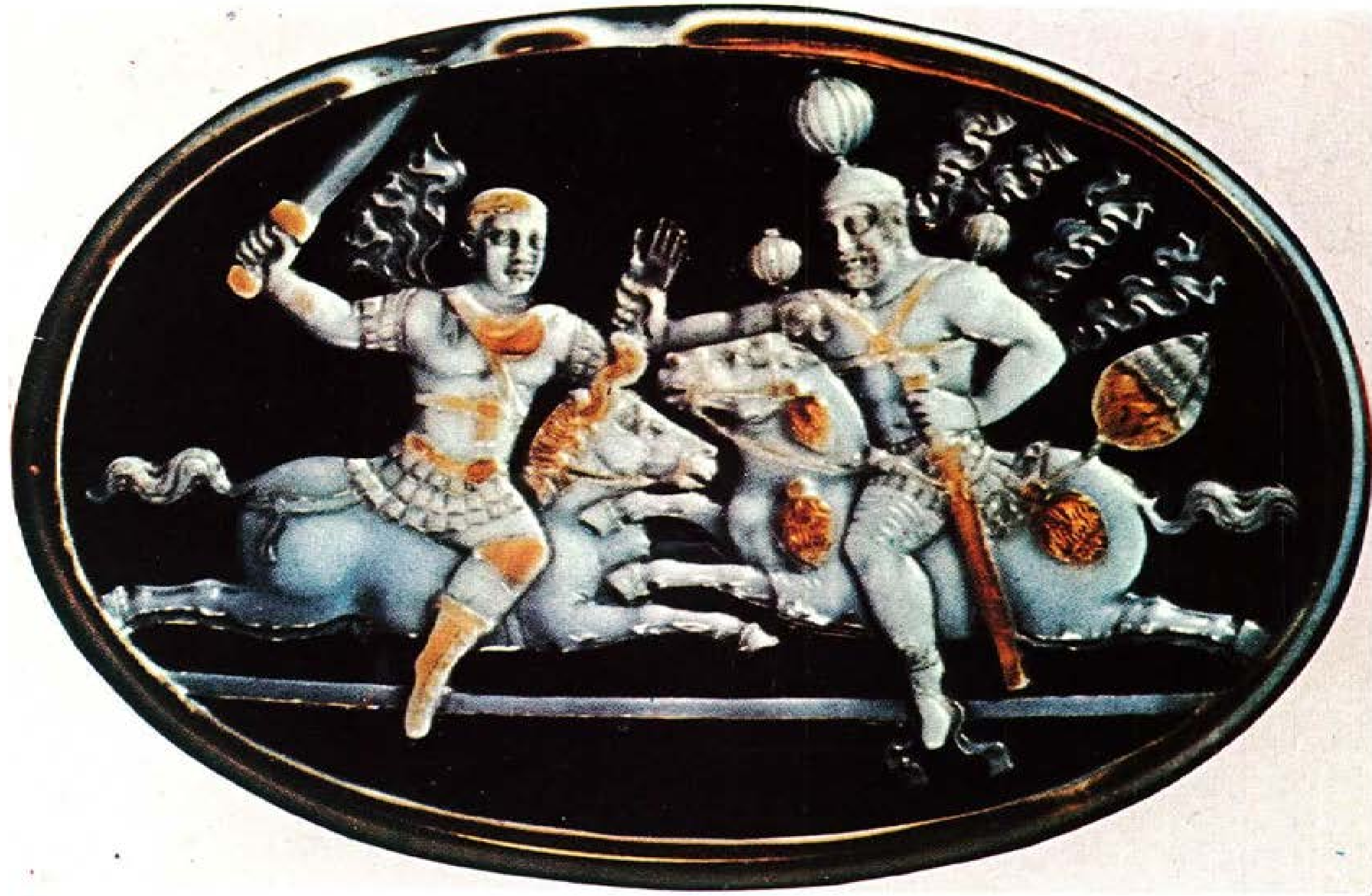


نوزدهم

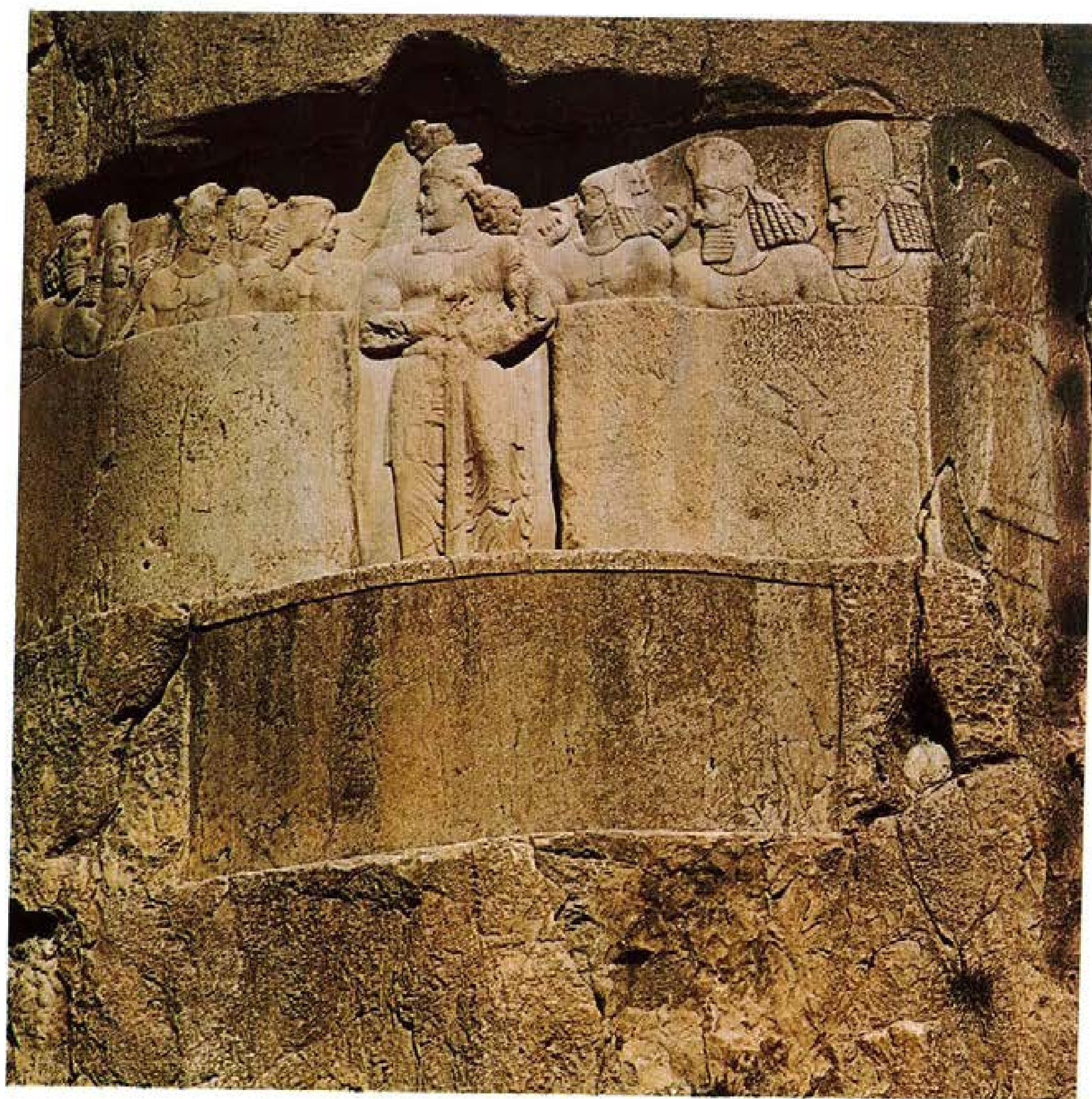
والرین، امپراتور روم بنابر یک تندیس سنگی که اینک در موزهٔ رُم است



فیلیپ عرب، امپراتور روم بنابر یک تَندیس سنگی که در موزهٔ واتیکان (رم) است



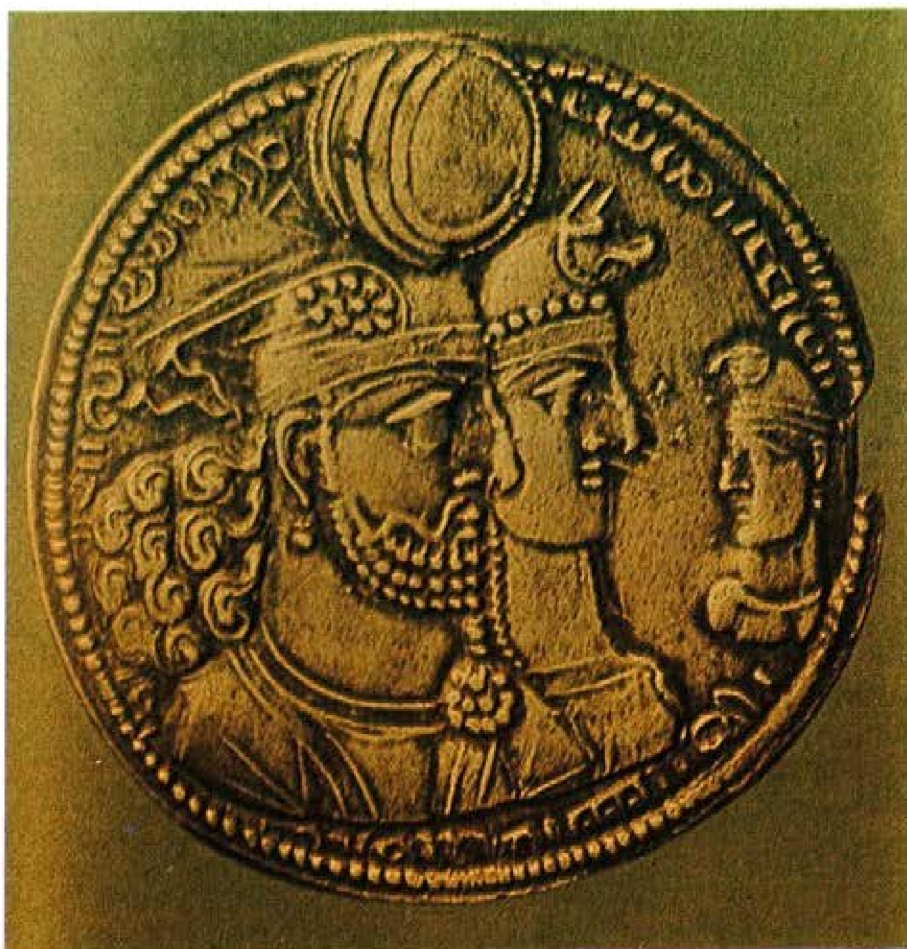
بیستم ــ نبرد تن به‌تنِ شاپور ساسانی و والرین رومی منقوش بر یک گل گوهر نگار سینه، که اینک در موزهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس است.



بیست و یکم ــ بهرام دوم و درباریانش: منظرهٔ کلی

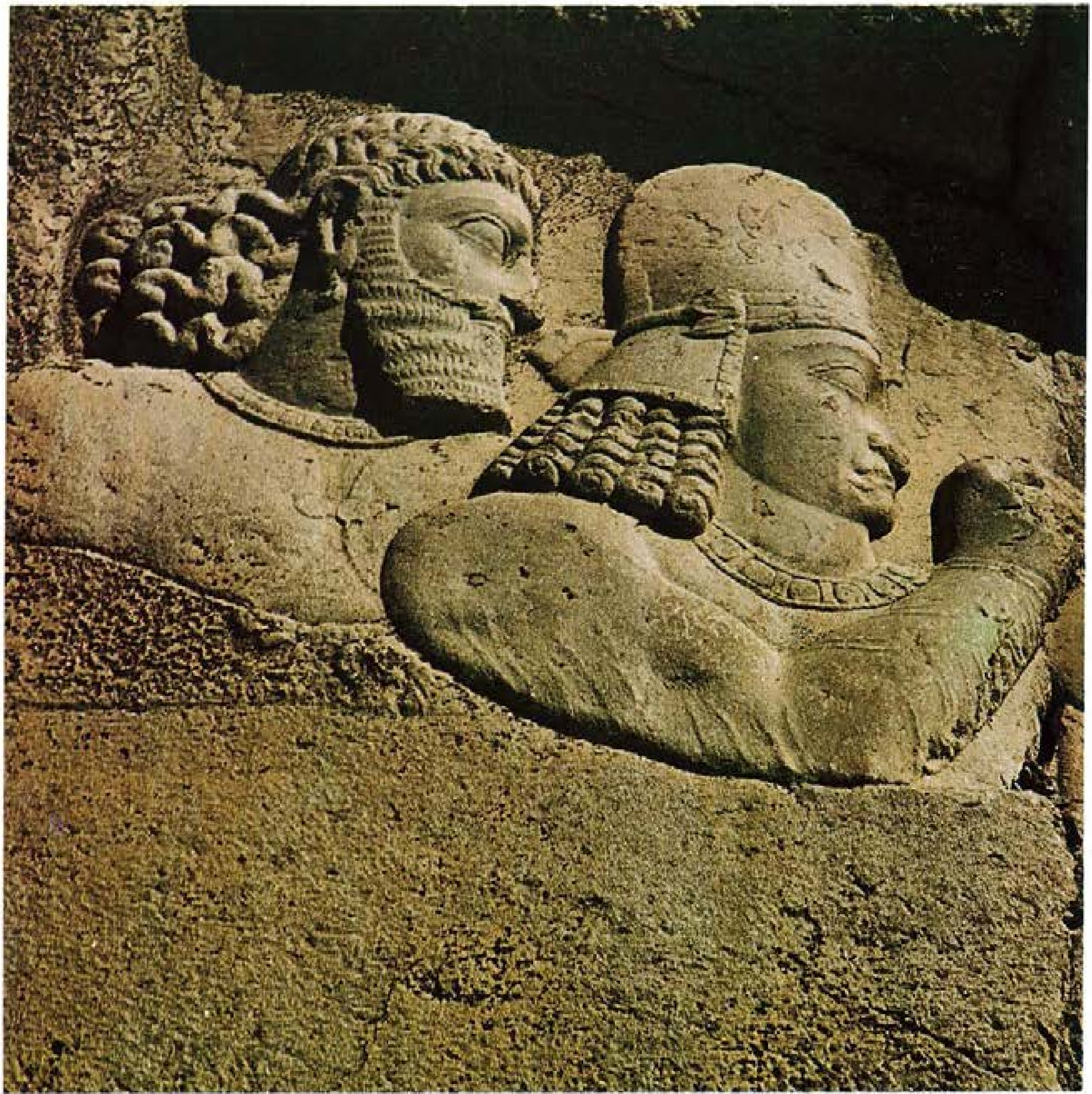


بیست و دوم ــ بهرام دوم و همسر و فرزندش بر نقش رستم (الف) و بر سکه (ب).

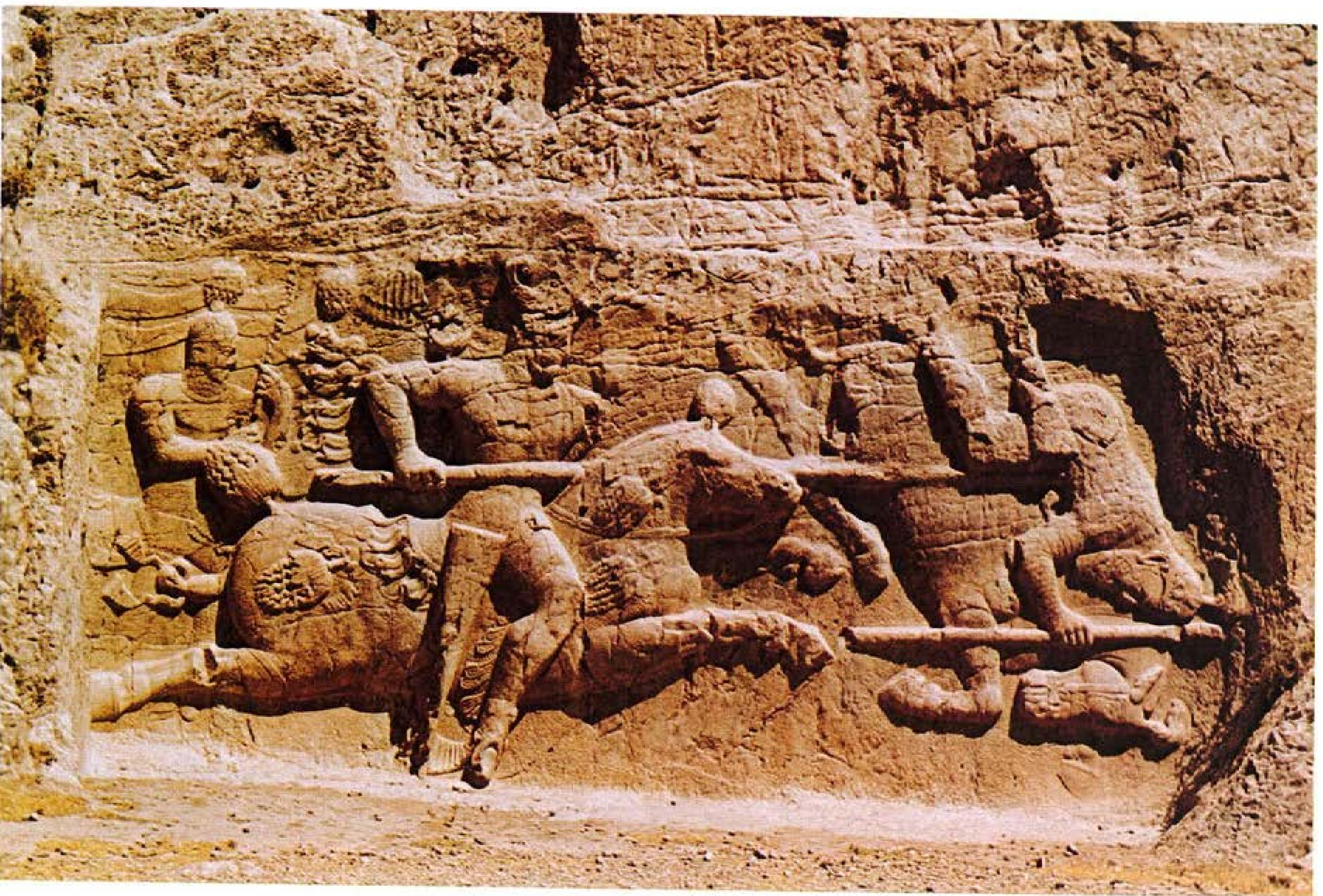




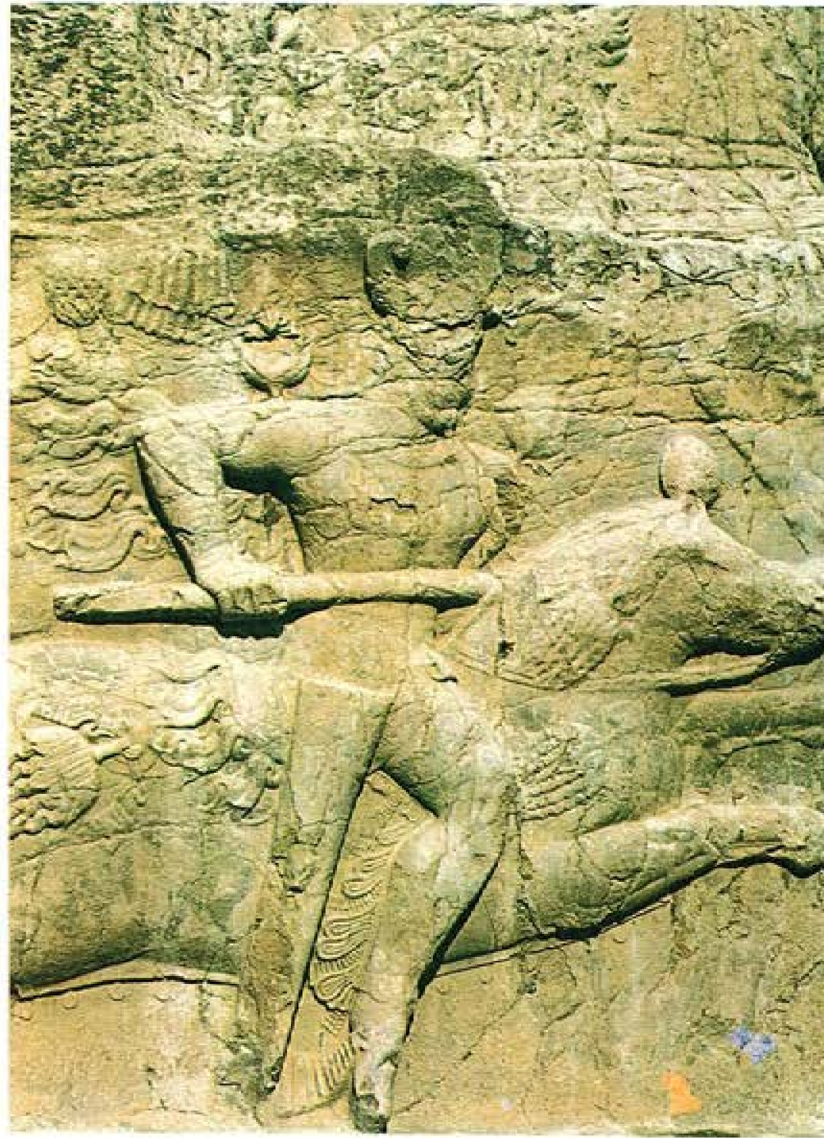
بیست و سوم ــ درباریان بهرام دوم: سه تن از نزدیکان بهرام.



بیست‌وچهارم ــ درباریان بهرام دوم: کریتر و شاهزاده نرسی.



بیست‌وپنجم ــ بهرام دوم در نبردگاه: منظرهٔ کلی.

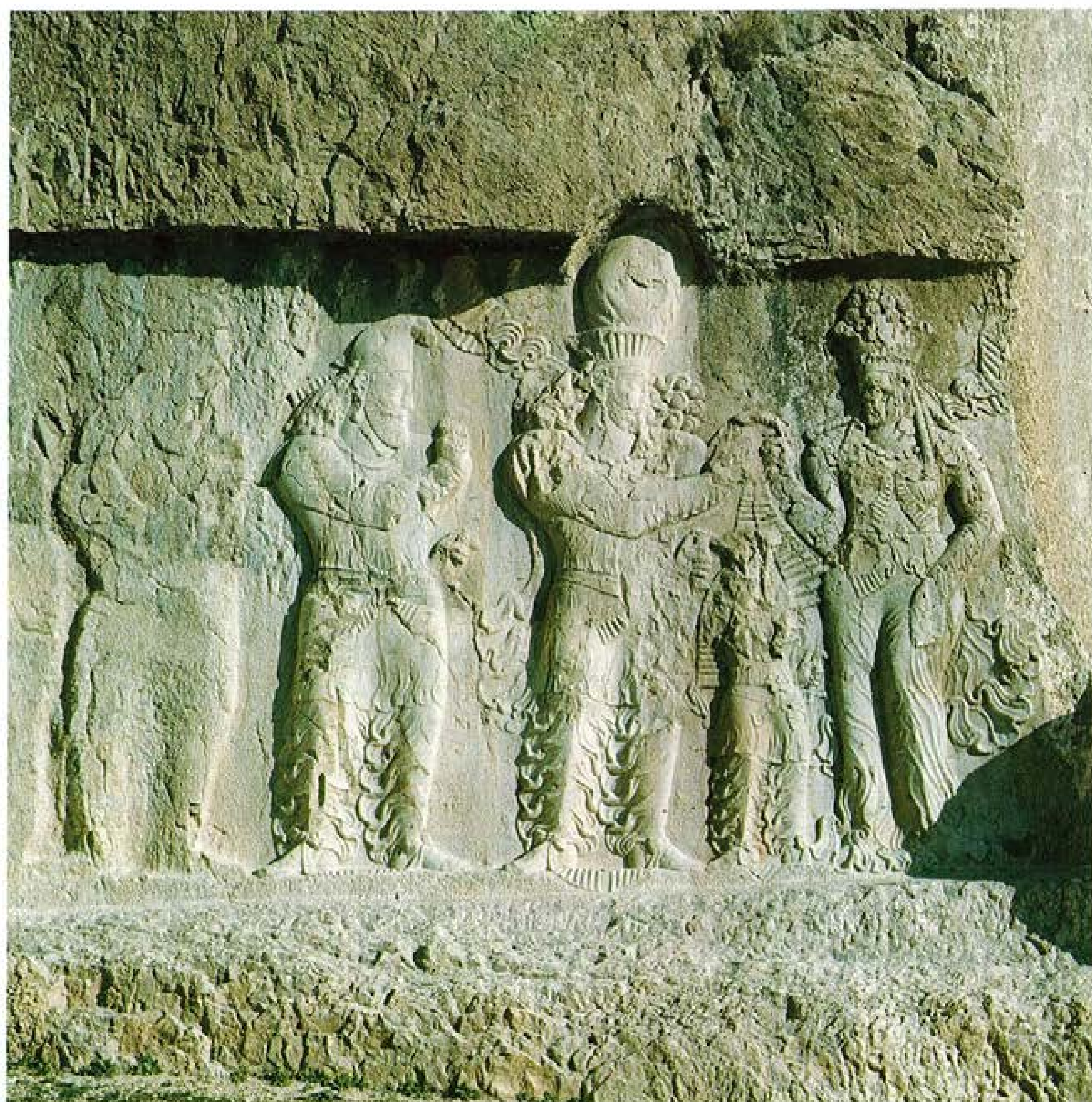




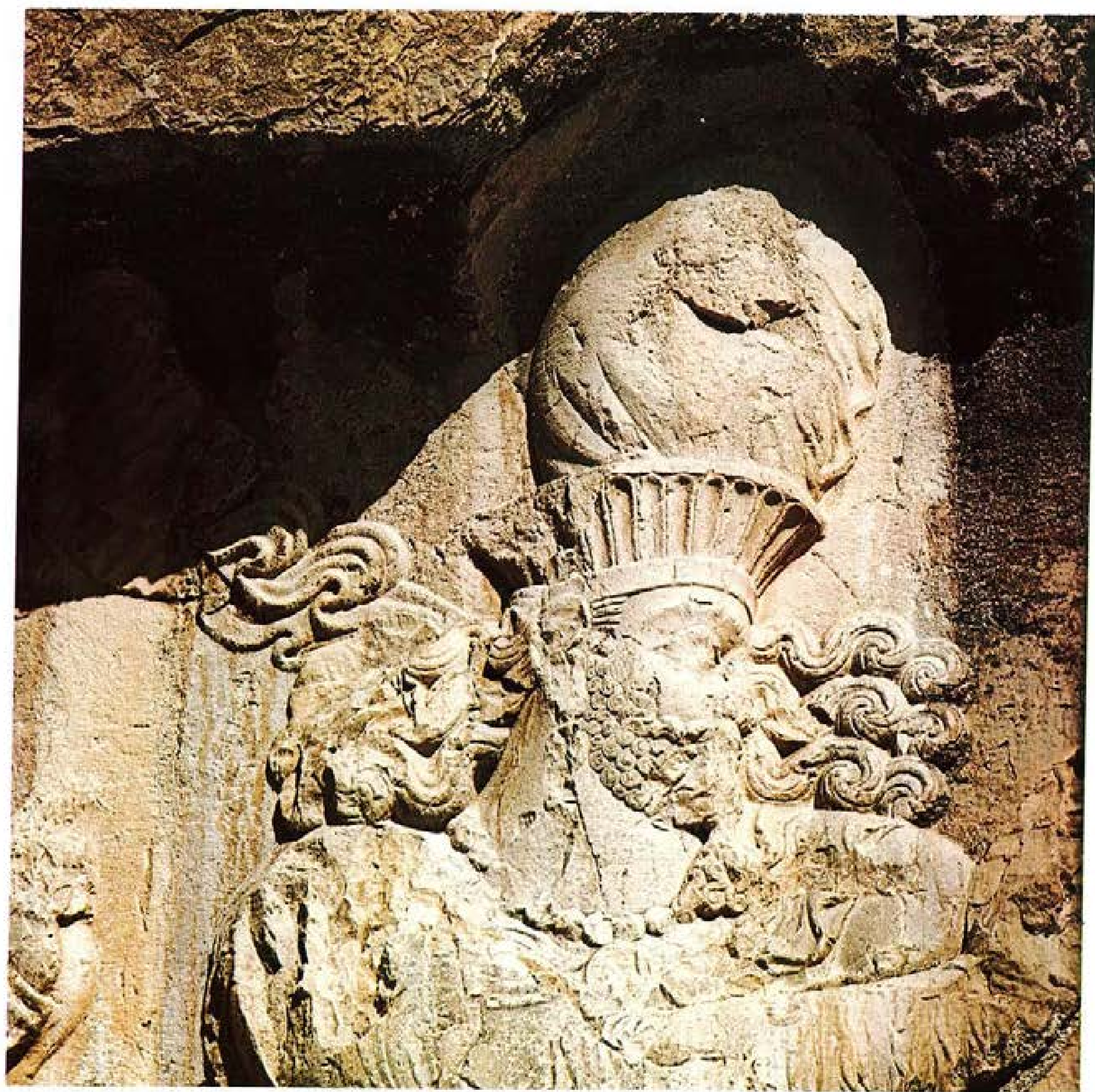
بیست‌وششم — بهرام دوم (الف) و دشمنش: پاپک، بیدخشِ گرجستان (؟) (ب).



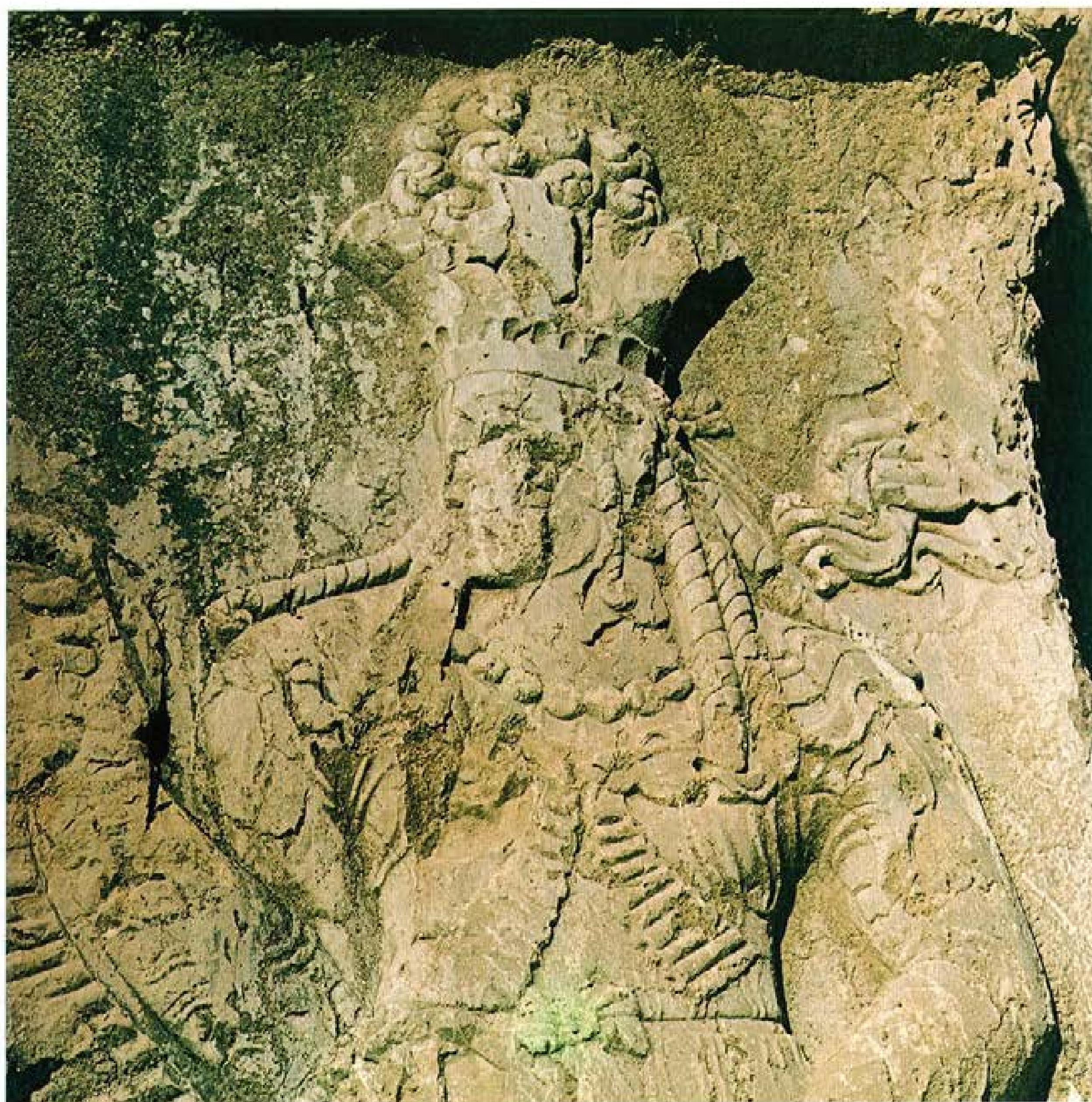
بیست‌وهفتم ــ نقش نبشته‌دار کریتر که بر نقش پیروزی شاپور افزوده شده.



بیست‌وهشتم ــ گماردن آناهیتا نرسی را به‌شهریاری: منظرهٔ کلی.



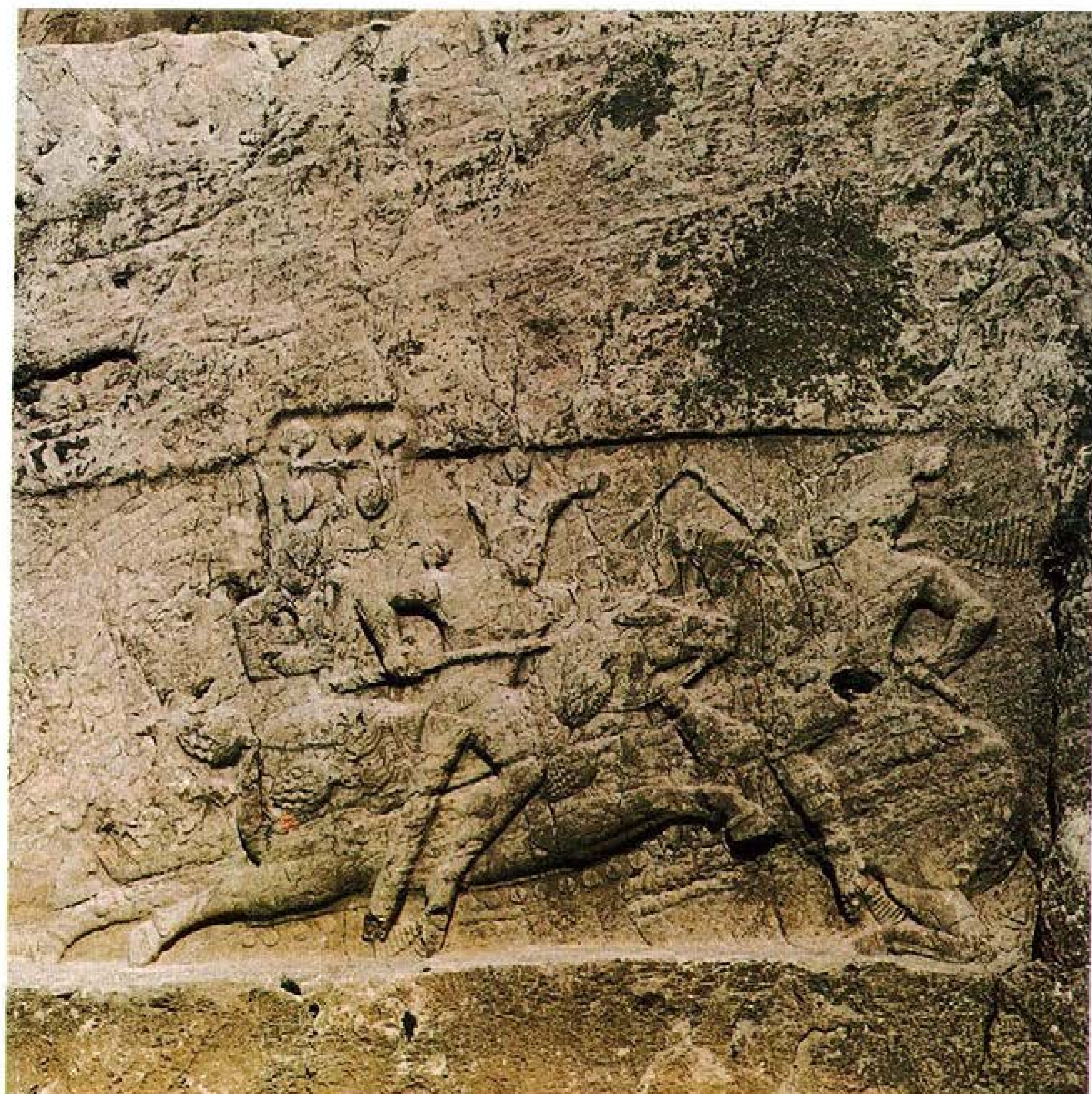
بیست‌ونهم ــ پیکر نرسی.



سی‌ام ــ پیکر آناهیتا



سی و یکم ـــ نبرد هرمزد دوم: منظرهٔ کلی.



سی و دوم ـ شاپور دوم (؟) در نبرد: منظرهٔ کلی